

MANCHESTER
1824

The University of Manchester

[یگدنز دربن, Nabard-i Zindagi. (۹)., Nabard-i Zindagi (9)]

Source: *University of Manchester*

Stable URL: <https://www.jstor.org/stable/community.28165675>

Rights Notes: Rights Holder - Image: The University of Manchester Library

JSTOR is a not-for-profit service that helps scholars, researchers, and students discover, use, and build upon a wide range of content in a trusted digital archive. We use information technology and tools to increase productivity and facilitate new forms of scholarship. For more information about JSTOR, please contact support@jstor.org.

This item is being shared by an institution as part of a Community Collection.

For terms of use, please refer to our Terms & Conditions at <https://about.jstor.org/terms/#whats-in-jstor>



University of Manchester is collaborating with JSTOR to digitize, preserve and extend access to
University of Manchester

JSTOR

نبرد زندگی

شماره نهم

اسفند ماه ۱۳۳۴

سال اول

راستی، چه باید کرد؟

امتاد دانشگاه پرسید :

در يك جلسه خصوصی بحث‌های جدی اجتماعی مجلس را گرم کرده بود؛ یکی از اعضاء هیئت تحریریه این مجله که در بحث شرکت داشت و پهلوی یکی از استادان صاحب‌نظر دانشگاه نشسته بود، در مقابل این سؤال آن استاد قرار گرفت «راستی، چه باید کرد؟»

این سؤال پس از وقایع چند سال‌اخیر وشکست‌ها و نوامیدبهایی که پیش آمده، سؤالی است که اگر میلیون‌ها مردم این سؤال را نکنند، لاقلاً هزاران هزار این سؤال را از خود و یا از دیگران میکنند، که چرا اینطور شد و چه باید کرد؟

عضو مذکور هیئت تحریریه این سؤال را با سایر همکاران خود در مجله نبرد زندگی در میان گذارد، که بتوان يك برنامه عملی و روش‌های مشخص برای برآورده شدن آرزوهای ملت ایران پیش‌بای او گذارد. منظور ما از برنامه عملی و مشخص، ایده‌آل‌ها و آرزوهای دورودراز نیست، بلکه منظور اینست درعین در مدنظر داشتن آن ایده‌آل‌ها و آرزوهای طویل‌المده، بتوان بهدفعها وخط مشی‌های مناسبی توجه کرد که مستقیماً و در شرائط و اوضاع و احوال حاضر باید مورد استفاده و عمل قرار گیرد. هیئت تحریریه نظریات خود را در این مورد در دائره وسیعتری باعده‌ای از «هواداران نبرد زندگی» در میان گذارد، اینک نتیجه‌ای که از این مطالعات و مباحثات گرفته شده در معرض مطالعه و اظهار نظر خوانندگان مجله و علاقه‌مندان باین فکر گذارده میشود:

دوروش و يك بی‌روشی:

برای اینکه ملت ایران در شرائط و اوضاع و احوال موجود و در مقابل مشکلات و موانع موجود که مستغنی از تعریف و توصیف است، بتواند با آرزوهای خود در حدود

امکان برسد چه‌متوان کرد؟ در مقابل این سؤال دو جواب داده میشود که هر کدام عبارت از روش و با خط مشی خاص است و هر کدام بیک هدف خاص منجر میشود و بیک جواب و با روش غیر اصیل و خیالپرستانه دیگری نیز وجود دارد که آنرا ما «بی روشی» و با نداشتن بیک روش اصیل مینامیم که پس از شرح دو جواب اول از آن بحث میکنیم.

اولا روش انقلابی :

عده‌ای عقیده دارند که حتی برای رسیدن به هدفهای اولیه ملت ایران باید وضع حاضر و موجود واژگون شود و بیک وضع و با رژیم دیگری جانشین آن گردد؛ تا بتوان بطور سریع و با تدریجی در باره آرزوهای ملت ایران دست با اقدامات زد. بنظر این گروه هرگونه سعی و کوششی برای استفاده از وضع حاضر برفع ملت ایران، کوشش بیهوده است و عبارت از سازشکاری است که یا بمنظور خیانت انجام میشود و یا بالاخره بخیانت منجر خواهد شد و در هر حال معادل خیانت است. گروهی که این عقیده یا جواب را میدهند بدو قسمت غیر مساوی و کاملاً متمایز از هم جدا میشوند. آن قسمت کوچک ولی نیرومند و قوی و مجهز که این روش انقلابی و با انقلابی‌نما را پیشنهاد میکنند سعی دارند قسمت بزرگ ولی غیر مجهز دیگر را با تبلیغات خود جلب کنند، رهبران حزب توده میباشند، آنان این پیشنهاد انقلابی یا انقلابی‌نما را میکنند؛ زیرا میدانند مادامیکه زد و خورد بین بلوک شرق و غرب آغاز نشود و موفقیتی با وسائل جنگ گرم و با جنگ سرد برای شورویها پیش نیاید آنها نخواهند توانست ابتکاری بدست آورند.

بنابراین سود و نفع آنها در اینست تا پیش‌نیامدن این موفقیت مستقیم، برای بلوک شرق در ایران، از هرگونه امکانی که برای ملیون ایران وجود داشته باشد، استفاده نشود، تا در نتیجه یأس و نومیدی، کلیه ملیون مردم، محیط مناسبی برای تبلیغات آنان باشند، و این نیرو بمنزله نیروی ذخیره‌ای باشد که برای تاکتیکها و استراتژی آنها مفید واقع شود.

آنها موقعیت برای خودشان را در چارچوب منازعه شرق و غرب جستجو میکنند و سعی و کوشش آنها اینست، که سایر عناصر ملی ایران را نیز، خواهی نخواهی یا در چارچوب این منازعه داخل کنند و با لاف و بشکل نیروی ذخیره خود از آن استفاده کنند. از قسمت کوچک این گروه که رهبران توده‌ایها هستند گذشته عده زیادی از مردم عادی و ملیون نیز در نتیجه «ناراضیاتی فوق‌العاده که از اوضاع و احوال دارند بهمین جواب معتقد بوده و تصور میکنند که سعی و کوشش با روش مسالمت‌آمیز، یا بیهوده و با خیانت است، ما از عقیده این گروه بعد بحث خواهیم کرد.

ثانیاً روش مسالمت‌آمیز و پارلمانی :

جواب و عقیده آنها، یکبارگی برای رسیدن به هدفها و آرزوهای اولیه ملت ایران استفاده از امکاناتی فعلی را هم ممکن و هم لازم و ضروری و حتی در شرایط حاضر بیک معنی منحصر بفرد میدانند.

در شرایط و اوضاع و احوال حاضر دنیا و ایران هر عمل سخت و جدی که در اینجا منجر به بیک شورش و یا طغیانی گردد بدون شك وارد در قلمرو کشمکش شرق و غرب خواهد

شد و موفقیت هر کدام از آنها برای ملت ایران سودی نخواهد داشت، اگر اینگونه کشمکش منجر به تثبیت اوضاع حاضر شود، نتیجه منظور نه تنها عملی نخواهد شد بلکه عکس العمل شدیدتر خواهد بود و اگر منجر به پیروزی کمونیست ها گردد وضع از آنچه هست نیز خیلی بدتر و غیر قابل تحمل و غیر قابل غلبه خواهد شد.

گفتیم که شورش وطنیان آنطوریکه رهبران حزب توده برای واژگون کردن رژیم حاضر هدف خود قرار داده اند برای میلیون مضرتراز وضع حاکمه فعلی است، از طرف دیگر ایجاد این وضع برای میلیون به تنهایی و با نیروی خودشان غیر ممکن است. زیرا در زمانیکه شرائط و اوضاع و احوال مناسبتر وجود داشت و هر گونه وسیله قانونگذاری و اجرا و غیره همه در اختیار بود امکان حفظ وضع آنوقت با در نتیجه اشتباهات و با در نتیجه عدم امکان، میسر نگردید، حالا که تمام آن امکانات و تسهیلات از بین رفته و بدون اینکه آماده گی های نوینی بوجود آمده باشد، بچه امیدی باید در انتظار آنروز از هر گونه فعالیت واقع بینانه دست کشید؟

برای اینکه بین این دوروش؛ اولاروش انقلابی و واژگون کردن رژیم حاضر و یاروش پارلمانی مسالمت آمیز یکی را انتخاب کرد، ما باید به گنجینه تجربیات تاریخی خود رجوع کنیم. هر چند ما در گذشته شکست خورده ایم، اما آزمایشهای تاریخی پیروزها و شکست ها که هر کدام نتیجه روشهای خاصی بوده اند بالاترین و با ارزشترین گنجینه تاریخی ملت ها و نهضت ملی ما است. مادر جریان گذشته دیده ایم و چشیده ایم که وقایع غیر ممکن در ضمن عمل تاریخی ممکن گردیده. هر چند امروز نتایج آنها از بین رفته ولی امکان وقوع حوادثی که غیر ممکن اعلام میشد از لحاظ تاریخی ثابت شده است، باید دید چه روشهایی در گذشته ما را به اینگونه پیروزها رسانده و چه روشهایی ما را دچار شکست کرده است. تحقیق و مطالعه گذشته و تجزیه و تحلیل دقیق آن از مهمترین مسائل است که گنجینه آزمایشهای تاریخی ما را نظم و ترتیب و هم آهنگی میدهد. امامتاسفانه بدو علت این مطالعه و تجزیه و تحلیل فعلا در این مجله غیر ممکن است.

اولا از لحاظ «امکاناتی» موجود نمیتوان با صراحت و دقت دست باینکار زد. ثانیا از لحاظ «مصلحت». باین معنی که شاید اظهار بعضی مطالعات و انتقادات در شرائط حاضر بفرض اینکه امکان پذیر میبود دور از مصلحت مینمود. معذک تا حدودی که هم امکان اجازه میدهد و هم خلاف مصلحت نباشد و برای تحقیق موضوع مورد بحث مفید است توجهی بگذشته میکنیم.

مقایسه دوروش در ضمن يك آزمایش تاریخی:

کمیته مرکزی حزب توده در ضمن تجزیه و تحلیل وقایع گذشته، این دوروش را که یکی انقلابی و «جدی و عمیق» است و دیگری «پارلمانی و مسالمت جویانه» با هم مقایسه میکند. آنطوریکه همه میدانند و خود توده ایها نیز انکار نمیکنند، در اوائل آنها با روشهای پارلمانی و مسالمت آمیز نهضت ملی مخالف بودند و بگفته خودشان «رهبران آنرا بمثابة عمال امپریالیسم امریکا» معرفی میکردند ولی در دوره دوم نهضت ملی آنها تظاهر به نزدیکی کرده و سعی میکردند روشهای انقلابی خود را بنهضت ملی تحمیل کنند و حتی با توسل به عمال بیگانه و همکاری با بعضی از دول غربی ذینفع موفق شدند که

نهضت را در بن‌بست گذارده و بعضی از روشهای مطلوب انقلابی خود را با وضاع آتزمان تطبیق کنند.

کیمته مرکزی آنان در مورد بحث از این دو مرحله در صفحه ۴۷ رساله «درباره ۲۸ مرداد» مینویسد: «۲۸ مرداد حلقه نهائی يك سلسله حوادث... اگر در مرحله دوم انقلاب [که منجر به ۲۸ مرداد شد] رهبری و لذا مسؤلیت بیشتر سر نوشت نهضت با ما است در مرحله اول [یعنی تا حدود سی تیر] «رهبری دست بورژوازی و لذا مسؤلیت نیز با اوست» این قسمت از اظهارات آنها کاملاً صحیح است که در دوران اول نهضت ملی تا حدود سی تیر و مدتی پس از آن روشهای نهضت اصیل و کاملاً مستقل از تحمیلات حزب توده بود و بهمین مناسبت آن دوره محتوی تصویب قوانین ملی شدن و خلع ید و اخراج عمال بیگانه و موفقیت در شورای امنیت و لاهه بود و اوج آن در هم شکستن يك توطئه مشترک بیگانگان در سی تیر بود که بمناسبت حفظ وحدت در جبهه داخلی مورد حمله سران حزب توده گردید. اما در مرحله دوم که حزب توده روش انقلابی خودش را، که ما انقلابی نما مینامیم، خواهی نخواهی تحمیل کرد» سلسله حوادثی را بوجود آورد و نهضت ملی را در مقابل آنها قرار داد» که منجر به ۲۸ مرداد گردید.

روش مسالمت آمیز و پارلمانی نهضت ملی در دوران اولیه که توأم با پیته زبهای سریع و درخشان بود و این روشها جداً مورد حمله و انتقاد خشن انتشارات حزب توده بود، اگر با روش انقلابی مرحله بعدی که تحمیل خود آنها بود مقایسه شود بخوبی روشن خواهد شد که موفقیت های نهضت همواره مولود روش مسالمت آمیز و پارلمانی و حفظ وحدت در جبهه داخلی و شکست ها مولود روش انقلابی و ایجاد و با توسعه شکاف موجود در جبهه داخلی بود.

همان رساله در تشریح وقایع آنچه را که مرحله دوم انقلاب مطلوب خود مینامد مینویسد: «... این پیشرفت در جهت عمق بوده نه وسعت [یعنی هدف عمیق و انقلابی شده بود ولی وسعت کم یعنی شکاف در جبهه داخلی]... ضمن تکامل انقلاب هدفهای آن تغییر یافت، پیشرفت هدفها در نهضت سی تیر در برابر هدفهای نهضت پس از ۲۷ مرداد و بخصوص هدف نهضت پس از ۲۸ مرداد بسیار عقب مانده و محقر بود» آری آن شعارها و هدفهای «محقر» ملت ما را در مقابل بیگانه به پیروزیهای درخشان رساند و این روشهای انقلابی و جدی و «عمیق» شما ملت ما را در «عمق» قبری که برای او کنده اید میخواست دفن کند و بعقیده عده ای دفن کرده است.

مقایسه این دو دوره و روشهای اصیل هر دو طرف برای انتخاب بین روش انقلابی پیشنهادی توده ایها و پیروان ندانسته آنها و روش پارلمانی و مسالمت آمیز ما برای عبرت گرفتن برای آینده بی اندازه مهم است.

باید این نکته را ذکر کنیم که تنظیم کنندگان این یادداشت خیلی میل داشتند که در این سطور ابتدا اسمی از حزب توده برده نشود ولی در ضمن عمل دیدند که این حزب نوعی سکه خود را در روی حوادث شوم زده است و نوعی سوابق ذهنی غلط در نتیجه تبلیغات کتبی و شفاهی بی سابقه در گذشته و حال ایجاد کرده است که بدون توجه با آنها استفاده از آزمایشهای گذشته برای روشهای آینده غیر ممکن است. يك نکته فرعی هم اینست که انتقاد بمورد از رهبران آن حزب علاوه بر اینکه با هدفهای ما منطبق است

و ضروری است از لحاظ سیاسی امکانهائی بما میدهد که بتوانیم گذشته را تجزیه و تحلیل کنیم والا شاید این امکان از ما سلب میشود.

ثالثاً روش خیالپرستانه :

اگر حزب توده آنطوریکه امروز معلوم شده باشمصد نفر سازمان افسری خودو سازمانهای متناسب عقیده بروش انقلابی داشت و یادارد که بتواند بکمک این سازمانها نیروی ملت ایران را در خدمت آنجیزی که آنها ستاد زحمتکشان جهان مینامند بگذارد حق دارد یعنی اگر از لحاظ هدف خیانت میکند ولی این انقلابی بودن آنان از لحاظ فنی صحیح و ممکن است. اما آن افراد غیر متشکل و بدون سازمان که از روی عدم واقع بینی و بدون داشتن آمادگی روش انقلابی را نمیپسندند غیر از خیالبافهای لیسر احساسات چیز دیگری نیستند که فقط ممکن است مورد سوءاستفاده دیگران قرار گیرند. در نتیجه آزمایشهای قرون معلوم شده است که تحولات اجتماعی را، با روشهای ماجراجویانه و توطئه هائی که بدست مشتی عناصر فعال و جدی و بطور مخفی فعالیت کنند، نمیتوان انجام داد.

برای اینکه تحولات اجتماعی لازم و ضروری لباس عمل بپوشد، باید سازمانهای وسیع و متشکل و منظم با فکر و مکتب صحیح داشت والا با احساسات صرف و آرزوهای قشرهای وسیع جامعه نمیتوان نتیجه گرفت. اگر میلیونها نفر توده ملت، امروز مثلاً از فلان سیاستمدار خوششان میآید و او را میپرستند، این گونه آرزوها و خوش آمدنها نمیتواند منشاء اثر انقلابی باشد. برای اینکه اینگونه احساسات منشاء اثر باشد باید يك سازمان وسیع ملی که در تمام قسبات و دهات نیز منتشر شده باشد موجود باشد و؛ اینگونه سازمانها را بخصوص در این قرن و با پیشرفت تجهیزات پلیسی نمیتوان مخفیانه بوجود آورد. اصولاً يك رستاخیز ملی نه ممکن است و نه لازم است که مخفی باشد. ما باید از گذشته عبرت بگیریم و همان روشهای اصیل پارلمانی و مسالمت آمیز خود را روی اصول اعلام شده از روی صداقت تعقیب کنیم. بعنوان مثال بموارد مشخصی توجه میکنیم؛ يك فرد باسوء نیت که میل ندارد از امکانهای حاضر استفاده شود، در حضور چند نفر «یپترف» که طبعاً از اوضاع حاضر ناراضی و مأیوس هستند، وقتی که مجله نبرد زندگی را با عنوان سوسیالیسم در دست یکی از حاضرین مینیند میگوید :

« سوسیالیسمی که بموجب اجازه فرماندار نظامی چاپ شود چه سوسیالیسمی خواهد بود؟ اگر ما وقت خود را بجواب این تلف میکنیم نه برای خاطر آن فردو افراد با سوء نیت است بلکه برای اینست که این تلقین سوء، در حاضرین و غائبین مشابه تأثیر میکند. آیا سوسیالیسم در طی تاریخ فقط در کشورهایائی تبلیغ شده است که فرماندار نظامی و مقامات مشابه نداشته اند؟ با اینکه سوسیالیسم در دامن کاپتالیسم و امپریالیسم بوجود آمده و بالاخره جانشین آنها شده و با میشود؟ از لحاظ زمان و مکان دور نمیرویم. در همین ایران خودمان؛ مجله دنیا با افکار کمونیستی و ماتریالیستی جدی و مبالغه آمیز منتشر میشد، در زمانی که کوچکترین آزادی برای فعالیت اجتماعی وجود نداشت. در آن زمان صحبتی برای توقیف مجله دنیا پیش آمده بود بالاخره در هیئت وزراء طرح شده بود،

مرحوم داور گفته بود: در این کشور اینهمه تبلیغات خرافی وجود دارد بگذارید، در مقابل آنها اینهم منتشر شود. بعدها در نتیجه کشف شدن یک شبکه جاسوسی برای بیگانه که منجر به کشف شدن یک سازمان سیاسی گردید مجله دنیا جرم تلقی شد، اما مادامیکه مجله دنیا و مجلات مشابه از نیروهای محلی ایران سرچشمه بگیرد هیئت حاکمه آنرا خطری برای خود تلقی نمیکند، در صورت ارتباط با کشور بیگانه یک خطر حاد تلقی میشود.

نمایندگان حزب سوسیال دموکرات روسیه که بعدها قسمتی منشعب به بلشویسم گردید در مجلس روسیه تزاری شرکت میکردند. وقس علیهذا. سوسیالیسم در دامن و در زیر چشم خشن‌ترین رژیم‌های گذشته و حال بوجود آمده و رشد و تکامل پیدا کرده است. یا مثلا به هیئت تحریریه این مجله ایراد میگردند که چرا آنها در مجله ای افکار خود را منعکس میکنند که مدیران نماینده این مجلس است و یا فلان اشخاص نیز در آن مجله مقاله مینویسند. اولاً ایراد را باید بمطلب گرفت نه به شخص و وجود نویسنده. علاوه بر این اگر یک نماینده جوان مجلس که دانشجوی دانشکده حقوق است و جوان روشنفکری است و بفرض اینکه متمول است و از لحاظ طبقاتی در موقعیت خاصی قرار دارد، آیا اینها دلیل میشود که ما از این موقعیت استفاده نکنیم و باحسن نیت این جوان روشنفکر را بلااستفاده بگذاریم؟ ما از کمک مادی و اداری این جوان که موقعیت خاصی را دارد و بامکان میدهد که لاقول قسمتی از افکار خود را در جنب مقالات دیگران منعکس سازیم چرا استفاده نکنیم و از او وامثال او تشکر نکنیم؟ اگر ما این امثله را در اینجا ذکر میکنیم برای اینست که اینها نمونه و سرمشق کوچکی برای اقدامات بزرگتر است.

بنظر ما اگر از مدت‌ها پیش بانظر طرف باینگونه تلقین‌های انقلابی نما توجه نمیشد و از روی واقع بینی و شجاعانه از روشهای منطقی و صحیح استفاده میشد وضع ملیون ایران خیلی بهتر از این بود.

امروز در نتیجه طول زمان و درویش شدن با واقعیات سرسخت و به‌مناسبت، مایوس شدن نیروهای فعال و پراکنده شدن آنان، عده زیادی از آنها تیکه انقلابی‌ها بودند تازه بواقعیت پی‌برده و پیش گرفتن یک روش واقع بینانه را توصیه میکنند؛ اما باز هم شجاعت اخلاقی کافی برای اقدام و عمل منطقی ندارند. در صورتیکه اگر از مدت‌ها پیش فقط در نتیجه تعقل و تدبیر روش‌های متناسب با مقتضیات گرفته میشد هم نیروهای بیهوده مصرف نمیگردید و هم یأس و نومیدی تا این اندازه شیوع پیدا نمیکرد. عده‌ای میگفتند وعده معدودتری هنوز هم میگویند یا همه چیز و یا هیچ چیز. باین عده از عمال بیگانه که این نوع شعارها را باروشهای ماهرانه و از روی زیر دستی میدهند کار نداریم. روی سخن ما با آنها نیست که از روی اشتباه پیروی از اینگونه شعارها میکنند. روش موثر و مفید نهضت ملی در گذشته درست بعکس این بود ما همواره قدم بقدم پیش میرفتیم و در حدود مقررات و قانون اساسی توانستیم بموقعیت‌های درخشانی برسیم. بدون اینکه توضیح زیادی در این مورد بدهیم یادآوری میکنیم که روش خاص و منطقی آقای دکتر مصدق در دادگاه، که قانون اساسی و اصول قوانین را محترم میشمرد، ممکن بود که در

میدان وسیعتری نمونه و سرمشق برای آنتهایی باشد که ایمان و علاقه به خط مشی های ایشان دارند. بطور خلاصه آنتهایی که روش انقلابی نمائی را به تقلید از توده ایها و یا بمناسبت احساسات تند و تیز توصیه میکردند، و یا هنوز هم توصیه میکنند، بدون اینکه تکیه به تشکیلات وسیع و منظم داشته باشند، در حقیقت خیالبا فان و سخن پردازانی بیش نیستند که غیر از تفرقه نیروها و ایجاد باس و نومیدی نتیجه دیگری عاید نمیکند.

مقایسه دوروش در ضمن حوادث تاریخی دو قرن اخیر :

این دوروش پارلمانی و مسالمت آمیز که روش نهضت ملی بوده و در دوره های اولیه تا اواخر، کم و بیش با موقعیت تطبیق میشد و همچنین روش انقلابی نما که در اواخر دوره نهضت ملی تکمیل میشد نازگی ندارد هر چند که برای ایرانیانی که شاهد آن بوده اند غور و بررسی آن خیلی مفید میباشد. از اوائل قرن نوزدهم با نطر فاین دوروش در نهضت سوسیالیستی جهان با شکل مختلف وجود داشته و نتایج آن امروز در مدنظر ماست، مشروط بر اینکه کمی بتاریخ توجه کنیم.

ما فرقی بین دوروش انقلابی و مسالمت آمیز و پارلمانی را که در گذشته در در جناح سوسیالیسم ظاهر شده بود در سرمقاله شماره ۵ نبرد زندگی و دو مقاله شماره های ۶ و ۷ این مجله در ضمن نهضت شارتیسم در انگلستان مورد بحث قرار دادیم بنابراین در اینجا فقط باختصار اکتفا میکنیم. در دنیای متمدن امروز که از لحاظ صنعتی و تمدن و فرهنگ پیشرفته اند سوسیالیسم بدو شکل و بادوروش ظاهر گردیده است. کمونیستهای اروپا و آمریکا میگیرند اول باید رژیم حاضر را ساقط کرد و پس از آن یک رژیم نوین مطابق نمونه اتحاد شوروی جانشین آن ساخت. اما سوسیال دموکراتها و یا سوسیالیستها معتقد بودند که ساقط کردن یک رژیم و برپا ساختن یک اساس نوین بر جای آن هر چند ظاهری فریبنده دارد، ولی توأم با مصائب و بلاهایی برای بشریت میگردد و باید از آن اجتناب کرد. سوسیالیستهای اروپا معتقدند، که عوض واژگون کردن رژیم سرمایه داری باید با استفاده از اصول پارلمانی، و حاکم کردن قانون، و رواج اصول پارلمانی صحیح، در مکانیسم رژیم های حاکمه نفوذ کنیم، و آن رژیمها را از داخل تغییر و تحول دهیم و نفع طبقات زحمتکش؛ جامعه را از نوولی متدرجاً بنا کنیم، ما وارد بحث در صحت و باسقم این دوروش نمیشویم بلکه بطور تجربی مطالعه میکنیم که در ضمن یکصد و پنجاه سال تاریخ معاصر بشر، عملاً کدامیک از این دوروش برای بشریت و برای زحمتکشان جهان نتیجه داده است. در دنیای صنعتی و متمدن و صاحب فرهنگ اروپا و آمریکا، روش انقلابی کمونیست ها در هیچ موردی موفقیت کسب نکرده، و درست بخلاف پیشبینی های آنان، سیر تحولات تاریخی در جهت کموسوسیالیست های اروپا پیش بینی میکردند جریان یافته سوسیالیستهای اروپا در اغلب کشورها یا به تنهایی و یا با ائتلاف بقدرت رسیده و خدمات بزرگی طبقات محروم انجام داده اند، در حالیکه کمونیستها بدون داشتن موفقیتی همواره با وعدو وعید آئینده درخشان؛ تحریص و تشویق بخرابکاری اقتصادی و سیاسی کرده اند. روش انقلابی کمونیستها در عمل در کشورهای اروپائی فقط سر و صدای زیاد بدون نتیجه مثبت، با ضافه نفاق و کینه و شکاف در صفوف زحمتکشان، بار آورده است، در حالیکه روش مسالمت آمیز و پارلمانی سوسیالیستها موفقیتهای درخشان بدست آورده.

تظاهر این دوروش متفاوت در آسیا و سوسیالیسم آسیائی در نمونه کشورهای مشابه هند و کشورهای مشابه شوروی روشن و واضح است. ما در سرمقاله شماره های اول و سوم نبرد زندگی و همچنین در اغلبی از مقالات این مجله نمونه سوسیالیسم آسیائی و نهضت های متکی بر روش مسالمت جویانه را شرح داده ایم، فقط کلیه اشخاص علاقه مند بامور اجتماعی و صاحب نظر را متوجه این مسئله می کنیم که باید بین دوروش مذکور در اروپا و آسیا یکی را برای خود انتخاب کنند.

البته منظور تقلید از یکی از آنان نیست بلکه منظور جلب توجه بیک تجربه طولانی تاریخی است که هم در اروپا و آمریکا و هم در قاره آسیا این دوروش آزمایش شده اند. در طی دو قرن اخیر که انقلاب صنعتی در دنیای متمدن پیش آمده است، افراد و گروه ها و جمعیت های زیادی مطابق روش انقلابی مطلوب برای کمونیست های ادعائی امروز، مبارزه کرده اند. هر چند مبارزه آنان بخلاف کمونیست های امروز دارای هدف مقدس و مشروع و جالب توجه بود، معذک اینهمه مساعی بهدر رفته است؛ زیرا حتی در یکی از کشورهای مرفعی و صنعتی جهان انقلابی مطابق آمال آن انقلابیون تدریجی نیامده؛ بلکه جریان حوادث مطابق آنچه جناح سوسیالیست نهضت کارگری پیش بینی میکرد سیر کرده است. تنها در کشور شوروی که از لحاظ صنعتی رشد یافته نبود روش انقلابی پیروزی بدست آورده؛ آنهم بالاخره دچار سرنوشتی شده است که با هدف اعلام شده زمین تا آسمان فرق دارد. پرواضح است که سوسیالیسم دموکراتیک در آسیا؛ در حین اخذ تجربه از حوادث و مساعی تمام سوسیالیست های های جهان؛ باید روش اتخاذ شده خود را باستن و ضروریات ملی و محلی تطبیق دهد. اگر ما در اینجا صحبت از روشهای مسالمت آمیز و پارلمانی کردیم نباید روش مسالمت آمیز را باروش سازشکاری در هدفهای انقلاب اشتباه کرد. بنظر ما لازمه تحولاتی که جامعه ما تشنه آنست يك انقلاب اجتماعی بتمام معنی است. باصطلاح؛ کار یک شاهی و صزار نیست. هدف انقلاب اجتماعی باید مشخص و صریح باشد؛ اما رسیدن بان در مراحل چندی و با روش مسالمت آمیز انجام یابد، مشروط بر اینکه راهروان این شاهراه اجتماعی؛ مادامی که بههدف نهائی نرسیده اند؛ هرگز از پا نشینند؛ و بفرض که بعضی از راهروان منازل وسط راه را بعنوان هدف نهایی انتخاب کنند، اکثریت مبارزان راه را تا هدف نهایی ادامه دهند.

رسالت تاریخی روشنفکران :

اصطلاح «اوراسی» یا «اوراسیا» مخفف دو کلمه اروپا و آسیاست که امروز بدولت شوروی و کشورهای وابسته بان اطلاق میشود. این قسمت از جهان که نه تماماً اروپاست و نه آسیا و در عین حال هم از اروپا و هم از آسیاست و علاوه بر آن يك وحدت متمرکزی را تشکیل میدهد؛ در سرنوشت آسیا و آفریقا يك تأثیر مهم و موثر دارد؛ و در آینده میتواند تأثیر مهم تر و نافذتر نیز داشته باشد. اگر ما در این مجله انتقادات جدی و اساسی در باره شوروی کرده ایم و می کنیم، اینگونه ملاحظات ما را نباید حمل به انکار ارزش و مقامی دانست که شوروی در تاریخ تمدن بشر و آسیا دارد. انتقاد ما معمولاً از دولحاظ است یکی اینکه رژیم شوروی را نمونه سوسیالیسم نمیدانیم و ثانیاً اینکه نگرانی بلکه اطمینان از خطر توسعه طلبی آن کشور داریم و انتقادات؛ بخصوص از این لحاظ

است که به نسل جوان و روشنفکر و زحمتکش ما میخواهند اینطور تلقین کنند که گویا آخرین داروهای تمام دردها و آلام ورنجهای بشر در آن رژیم تجسیم یافته است در صورتی که بنظر ماهر کشوری داروی دردهای اجتماعی خود را باید مستقل از دیگران و شخصاً پیدا کند؛ گرچه از لحاظ کلیاتی؛ باید با مراکز بین المللی نیز همکاری داشته باشد. ما همواره سعی میکنیم بین همکاری و همدردی بین المللی؛ با فرمانبردن از یک مرکز جهانی؛ فرقی قایل باشیم.

ولی این نظریات و ملاحظات مانع از این نیست که به ترقیات شگفت انگیز و حتی اعجاز آمیز رژیم شوروی قائل نباشیم؛ هر چند که این پیشرفت های برق آسای قیمت جان چندین میلیون نفر و بقیمت رنج و کوشش طاقت فرسای صدها میلیون نفر تمام شده است. همانطور که اعتراف به ترقیات صنعتی سرمایه داری امریکا باعث انکار نقش مترقی سرمایه داری در تنظیم اصول تولید عظیم آنها نمیشود همینطور پیشرفت های سریع سرمایه داری دولتی شوروی؛ هر چند برای ما مطلوب نمیشود؛ در عین حال این مطلوب نبودن مانع از این نیست که بنقش بزرگ و از بعضی لحاظ مترقی آن رژیم توجه نکنیم.

تأثیر یا نقش رژیم شوروی در آسیا:

منظور ما از طرح این موضوع در این مقاله باین مناسبت است که انقلاب اکبر و حوادث متعاقب آن اعم از قسمت هایی که مطلوب و یا نا مطلوب باشد؛ تأثیر عمیق و بیدار کننده ای در تمام آسیا و آفریقا بعمل آورده است. این قسمت از جهان امروز که «اوراسی» نامیده میشود نه تنها از لحاظ جغرافیائی پلی بین اروپا و آسیاست؛ بلکه از لحاظ اجتماعی نیز واسطه بین دنیای مرفه و صنعتی و نیم دیگری از نسل بشر است که فاقد ابتدائی ترین وسایل زندگی هستند.

در یکی از سرمقاله های این مجله بحث از آماری کردیم که عایدی ای سرانه متوسط هر فردی از کشورهای مختلف را نشان میداد. در این مطالعه معلوم میشود که که «اوراسی» واسطه بین عایدی متوسط سرانه ایست که حداکثر آن در اروپا و امریکا حتی از هزار دلار تجاوز میکند، اما از طرف دیگر در نواحی پر جمعیت ویر از فقر و نکبت و بدبختی، حد متوسط عایدی سالیانه حتی از ۵۰ دلار نیز نازل تر است. میلیونها و یا صدها میلیون سکنه آسیا و آفریقا به آن رکود و جمود و بی حرکتی قرن نوزده خاتمه داده اند آنها شاهد مساعی عظیم و بی مانندی هستند که در همسایگی آنان از طرف رژیم شوروی بعمل میآید آنها شاهد این واقعیت هستند که رژیم شوروی در نتیجه یک انضباط بی سابقه و تمرکز بی مانند و دست زدن با اصول کار تولیدی مطابق نقشه به نقاط ضعف مربوط به آسیائی بودن خود غلبه کرده و حد متوسط عایدی سالیانه خود را یا به سکنه اروپا رسانده و یا در شرف رساندن بانهاست؛ و در عین حال مطابق نقشه و برنامه سعی میکند، با سرعت بی نظیر در تاریخ بشر؛ با امریکا بتواند رقابت کند.

توده های گرسنه و برهنه آسیا که با اصطلاح معروف غیر از غلوزنجیرهای خود چیزی برای کم کردن ندارند؛ توجهی به قربانیهای عظیمی که رژیم شوروی با دادن آن قربانیها به هدف های خود نزدیک میشود ندارند. اگر امریکائی و اروپائی با داشتن عایدی

متوسط هزار دلار و کمتر و بیشتر ترس و وحشتی از کمونیسم بخود زاه میدهد؛ میلیونها مردم گرسنه و برهنه از هیچ خطری که آنها را تهدید کند نمیترسند و هیچ خطری غیر از آنچه فعلاً آنها در معرض آنند نمی اندیشند.

میلیونها مردم گرسنه و محروم از ابتدائی ترین وسایل اولیه زندگی که چشمشان به وسایل ترقی و رفاه زندگی قرن بیستم باز شده است؛ بهسیر کردن شکم خود و خانواده خود بیشتر اهمیت قائل اند تا به تعرفه انتخاباتی آزاد. دنیای غرب بیهوده سعی میکند که توده ملل آسیائی و آفریقائی را از رژیمی که در آن انتخابات آزاد و حقوق فردی وجود ندارد برتر سازند البته این ترس برای اروپائی و امریکائی پر معنی است؛ اما برای آسیائی و آفریقائی گرسنه که هم فاقد آزادی اقتصادی و هم فاقد آزادی سیاسی است اینگونه تبلیغات و ترساندن از کمونیسیم عمل پوچ و بیهوده است.

همزیستی سه رژیم آسیائی؟

امروز عملاً در آسیا سه رژیم اجتماعی اقتصادی باهم و در کنار هم وجود دارند. در عده ای از کشورهای آسیائی رژیمها و هیئت های حاکمه قدیم با همان روش فتووال خود حکومت میکنند، این آسیائی رژیم کهنه؛ سعی میکند با پشتیبانی غرب و ترساندن آنان از شرق یعنی از شوروی «حالت کنونی» و «استاتوس کوو» را حفظ کنند. رژیم دوم و یا آسیای دوم عبارت از واحد دوست میلیونی شوروی است که هر چند بمعنی واقعی یک کشور آسیائی نیست اما بمناسبت داشتن قلمرو آسیائی و متصل بودن با آسیا داشتن یک دکترین متمرکز و با انضباط و با نفوذی که در چین و کشورهای مشابه بدست آورده تبدیل بیک نیروی عظیم در حدود یک میلیارد گردیده است. این نیروی عظیم مادی و معنوی یک تأثیر و جاذبه بیمانند در توده های بی شکل و گرسنه و برهنه آسیا دارد. در مقابل این دورژیم و یا دو آسیای موجود، کشورهای دیگری از نوع اتحادیه هندواندوتزی و برمه و مصر و غیره هستند که دشمن خوبی هیئت های حاکمه فاسد یعنی دشمن آسیای «حالت کنونی» اند ولی رژیم توتالیتر شوروی را که دموکراسی و آزادیهای فردی را فدای دموکراسی اقتصادی میکند و بالا اقل این ادعا را دارد، نمی پسندند. این رژیم های نوین و یا آسیای تازه آزاد شده در جنب آن دورژیم کهنه و نو، وجود دارد؛ و با اصطلاح معمول امروز این سه رژیم و یا سه آسیای موجود باهم همزیستی میکنند؛ آیا واقعاً اینطور است که این سه رژیم صادقانه میخواهند در جنب و کنار هم زندگی کنند و در امور داخلی هم دخالت نکنند، و حاضرند در هر حال اختلافات موجود و یا آینده را با وسایل مسالمت جویانه حل و فصل کنند؟

اولا آسیای «حالت کنونی» که با استفاده از دنیای غرب میخواهد این رژیم کهنه و پیوسیده را ابدی سازد، فاقد یک دکترین یا فورمولی است که به مشکلات عصر حاضر بتواند غلبه کند. این آسیا چون نمیتواند یک فورمول قابل قبول به مقتضیات کنونی دنیا عرضه کند، هر چند تخیلات مبارزه جویانه با کمونیسیم دارد، نمیتواند پیروزی نهائی بدست آورد، زیرا نه تنها فاقد نقشه و برنامه و مکتب مناسب است، بلکه بزیرترین مانع در مقابل ترقی و پیشرفت است و بحکم نوامیس طبیعی محکوم بقنا و زوال است. دول غربی اگر سیاست مبارزه با کمونیسیم خود را متکی باین جناح فاسد و منحط بکنند

مثل اینست که با اسلحه قرون وسطی به جنگ مدرن‌ترین اسلحه قرن حاضر آمده باشند. اینگونه رژیم‌های آسیایی، که هنوز در قسمت‌هایی وجود دارند؛ هر چند ذاتاً متجاوزاند و در مسئله همزیستی صادق نمی‌باشند، اما بمناسبت پوسیدگی و انحطاط نسبت به نفوذ کمونیسم نه‌خطری را تشکیل می‌دهند و نه مانع اساسی در مقابل آن هستند؛ تنها جایی از این هیئتهای حاکمه که نسبت باوضاع دنیا روشن باشند و بخواهند صمیمانه به فساد و انحطاط غلبه کنند، و در ضمن عمل نه در حرف، فورمول و دکترینی برای حل مشکلات جامعه عرضه کنند می‌توانند نقشی در آینده آسیا و کشورهای خود داشته باشند، والا محکوم بقنا و زوال هستند.

این رژیم‌های آسیایی در زمان صلح نقش موثر نمی‌توانند داشته باشند، فقط در صورت بروز جنگ جهانی با دخالت مستقیم دول غربی ممکن است پایگاهی گردیده و نقشی در تحولات آینده (اگر آینده‌ای باقی بماند) داشته باشند اما بمناسبت شکافی که بین این رژیم و توده مردم وجود دارد نقش آنها در موقع جنگ نیز زیاد مهم نخواهد بود.

ثانیاً آسیای کمونیست با اضافه قسمت «اورآسیا» مرکب از شوروی و چین و دیگر کشورهای تابعه واحدی در حدود یک میلیارد جمعیت را تشکیل می‌دهند که علاوه بر جمعیت، لاقلاً در قسمت «اورآسیا» از وسایل صنعتی و اقتصادی مجهز نیز برخوردارند. هر کشوری که به همزیستی مسالمت‌آمیز این قدرت در حال بسط و توسعه معتقد باشد یا شباه کرده و یا خود را گول میزند.

این آسیای دوم و با رژیم اجتماعی-اقتصادی نوظهور، با یک دینامیسم بی‌مانند، و انضباط و خشونت بی‌سابقه و مهارت و زبردستی، که کاملاً تازه‌گی دارد، در عرصه تحلیل بردن تمام آسیا و آفریقا در مرحله اول است. این تحلیل بردن لازم نیست که همواره با وسایل جنگ‌جویانه باشد، هر چند که این وسیله را هرگز ترك نخواهد کرد. در صورت امکان ترجیح می‌دهند که با استفاده از جنبه روانشناسی مسلح بودن، با وسایل مسالمت‌جویانه تمام آسیا و آفریقا را تحلیل ببرند. همانطور که گفتیم رژیم‌های آسیای «حالت کنونی» علی‌رغم هر اندازه سروصدائی که راه بیندازند مانعی در مقابل «رقابت مسالمت‌آمیز» کمونیسم نخواهند بود، تنها جناح مترقی و آنتهای که حس‌مسئولیت اجتماعی داشته باشند می‌توانند با کمک عناصر موجود آسیای سوم مانعی در مقابل این نیروی عظیم باشند و فورمول و دکترینی برای حل مشکلات حاضر عرضه کنند.

ثالثاً آسیای بیدار و هشیار، عناصر آسیایی ملهم از تمدن غرب ولی مستقل از بلوک غرب که در بعضی کشورهای تازه آزاد شده قدرت حکومت را بدست آورده و با الهام شدن از مکتب سوسیالیسم قادرند فورمول و با مکتب متناسبی در مقابل کمونیست‌ها بجامعه عرضه کنند. این کشورهای آسیایی و با عناصر و اخزایی از این نوع؛ که در رژیم‌های دوگانه دیگر وجود داشته باشند؛ در مسئله همزیستی مسالمت‌آمیز کاملاً صادق‌اند. این عناصر؛ همزیستی مسالمت‌آمیز در جهان امروز را آخرین شانس بشریت برای رهائی از مخرب‌ترین جنگ‌های تاریخ بشر میدانند. از این گذشته صلح و حل مسالمت‌آمیز مسائل بین‌المللی و صرف نظر کردن از توسل با اسلحه برای حل اختلافات و عدم مداخله در امور داخلی کشورها برای عناصر آسیای سوم مانند آب برای ماهی ضروری است. کشورهای

تازه آزاد شده آسیا و سایر عناصر مشابه در کشورهای دیگر آسیا و آفریقا فقط در شرایط و در آب و هوای مخصوص صلح رشد و نمو میکنند.

ولی شرط موفقیت این آسیای سوم؛ برای اینکه صلح را دنیا و بدو بلوک دیکته کنند؛ بنظر مادوپیز است اولاً آسیا به تنهایی نمیتواند این رسالت بزرگ بشری را عملی سازد، گرچه در رهبری آن میتواند اساسی ترین نقش را بازی کند. رهبران و سیاستمداران این فکر بزرگ آسیائی؛ باید با عناصری که سر به ملیونها میزنند و در بلوک غرب و شرق وجود دارند؛ تشریک مساعی برای حفظ صلح واقعی بکنند. هر چند تماس مستقیم با عناصری که علی رغم در بلوک جهانی صلح جوی هستند در شوروی و کشورهای تابعه سخت و یا غیر ممکن است؛ ولی گرفتن تماس با عناصر صلحجوی اروپا و امریکا که حتی در موقع لزوم علم برغم دولتهای خود در این راه همکاری میکنند آسان است. شرط دوم اینست که رهبران سیاست آسیای سوم تخیلات و تصورات بخود راه ندهند و در مقابل تظاهرات صلحجویانه دو بلوک و از تظاهر آنان بقبول اصل مسالمت آمیز فریب نخورده؛ بلکه سعی کنند؛ شرایط واقعی صلح را از قبیل منحل کردن واقعی کمینفرم؛ و عدم مداخله در امور دیگران؛ و خلع سلاح اتمی و غیر اتمی، با تمیزی صریح بین المللی و آزاد کردن عکس برداری هوائی و غیره عملی سازند. همانطور که در صفحات این مجله منعکس کرده ایم سیاستمداران و حتی توده های ملل آسیا بمناسبت آزمایشهای تلخ قرون اخیر دول غربی را خوب میشناسند؛ برای غلبه بر خطر بزرگی که ایدئولوژی و قدرت کمونیسم بکمیلیاردی «اور آسیا» و چین؛ قاره ما را تهدید میکند؛ اگر نمیخواهند تسلیم این رژیم شوند و در آن مستحیل گردند؛ باید این رژیم و روشها و تاکتیک های آنرا آنطوریکه هست بشناسند. در صورت تأمین شدن این دو شرط است که آسیای سوم رسالت ملی و بین المللی خود را قادر است انجام دهد.



همزیستی این سه رژیم آسیائی در جنب هم حتی در زمان صلح ابداً بمعنی این نیست که همدیگر را تحمل کنند. دورژیم آسیائی اول یعنی آسیای هیئت های حاکمه و آسیای کمونیست در صدد تحمیل خود بتمام آسیا هستند. اما آسیای «حالت کنونی» علت وجودی خود را از دست داده حداکثر با کمک غرب بتواند خود را در جاهائیکه هست حفظ کند؛ در هر حال این آسیا آینده ندارد و متعلق بگذشته محکوم و مرده است. اما آسیای کمونیست بزرگترین خطر را برای آسیای سوم تشکیل میدهد. برای غلبه بر آن باید آنرا شناخت؛ ولی مهمتر از همه بایست بک دکترین متناسب و هم آهنگ نوین برای غلبه بر مشکلات اجتماعی عرضه کرد و هم اراده و ایمان آگاهانه و انضباط لازم برای از قوه بفعل آوردن آنرا داشت.

حکایت کچی*

کچی دید عقاب خودسر
میبرد جو جککانش یکسر .
کرد اندیشه و کرد اندیشه
بر گرفت از بر خود آن تیشه
رفت از ده زیی شرزه عقاب
پل ده را برره کرد خراب
راه دشمنی همه نشناخته ایم
تیشه بر راه خود انداخته ایم .

* کچپ نام دهکده ایست در آمل که مردمش بساده لوحی معروفند.

در هر حال مبارزه جدی این سه آسیا باهم در عین همزیستی کنونی وجود دارد . این همزیستی در زمان صلح افلا بشکل رقابت مسالمت آمیز است نه همزیستی مسالمت آمیز بمعنی واقعی کلمه . از غور و بررسی این مطالعات رسالت تاریخی روشنفکران سرچشمه میگیرد.

برای انجام رسالت تاریخی چه باید کرد؟

روشنفکرانیکه اوضاع جهان امروز را میشناسند؛ آنهائیکه مطابق دکترین سرمایه داری غرب نمیخواهند «نان» را فدای آزادی کنند، و نه مطابق دکترین سرمایه داری دولتی شوروی میخواهند «آزادی» را فدای نان کنند؛ آنهائیکه به آزادیهای فردی در عین علاقه با اصول اجتماعی ارزش قابل اند. آنهائیکه خلاصه میخوانند ملت مستقل و آزادی در خانواده ملل جهان باشند باید این رقابت مسالمت آمیز را که روزی ممکن است بخلاف میل و آرزوی ملل آسیا به رقابت غیر مسالمت آمیز نیز تبدیل شود در نظر بگیرند و توجه داشته باشند؛ که بدون عرضه داشتن یک دکترین هم آهنگ با اوضاع زمان و متناسب با احتیاجات ضروری و مشکلات حاضر جامعه و بدون سازمان وسیع و دقیق که حامل آن دکترین و عامل اجرای آن باشد نمیتوان در مقابل نفوذ کمونسم ایستادگی و بر ژیم فاسد و منحط غلبه کرده شرح اصول هدف و روشهای این مکتب اجتماعی را با در نظر گرفتن اوضاع حاضر و نزدیک و امکاناتی موجود بطور مشخص و معین در مقاله آینده مجله بعنوان چه باید کرد در معرض قضاوت خواهیم گذارد.

بهب ئیداروژن ولاینوزور

II

در قسمت اول این مقاله که در شماره هفتم چاپ شد مولف توجهی به تغییراتی
 میکند که عقل و فکر انسانی در طی تاریخ کرده است. در قرون ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ تغییرات
 و فعالیت عقل و فکر انسانی در نمایش منحنی اش بطور سرسام آور بالا می رود موازی با آن
 منحنی دیگر فعالیت مخربه ای را نشان میدهد که در سالهای اخیر تمدن حاضر ویرانیهای
 بزرگی را بار آورده است. در مقابل این دو منحنی که تقریباً موازی هم هستند یک منحنی
 سوم تغییرات سطح اخلاقی و ترقی فکر فلسفی و هنری انسان را نشان میدهد. تغییرات
 و ترقیات منحنی سوم ابداً با ترقی و بالا رفتن علم مادی و فیزیکی قابل مقایسه نیست و
 تغییرات زیاد و تکاملی در سطح اخلاق دیده نمیشود.

آقای کستلر برای تکمیل مطالعه خود دو منحنی دیگر را نیز اضافه میکند
 اولی تغییرات عظیم را نشان میدهد که وسائل حمل و نقل و ارتباطات در یکصدسال بوجود
 آورده و کره زمین را بوسیله رادیو و تلهویزیون و هواپیما و غیره بیک میدان تنگ و کوچکی
 تبدیل کرده است که در زیر سلطه بشر است؛ منحنی آخری تفاهم بین ملل مختلف
 را می خواهد نشان دهد.

در مقاله شماره هفت اشتباهاً این منحنی آخری مربوط به فکر و دانش انسان چاپ
 شده که اشتباه است. آنطوریکه ترقی وسائل حمل و نقل و ارتباطات تقاضا دارد تفاهم
 بین ملل زیاد نشده و حتی در قرن حاضر مثلاً پرده آهنی بوجود می آید که بشریت را بدو نیم
 تقسیم می کند. مؤلف مطابق اصطلاح فیزیکی استنتاج میکند که این تغییرات عظیم
 و شگفت انگیز مانند تغییرات عمده فیزیکی به « نقطه انفجار ویا بحران » رسیده است
 تجسم سیاسی این « بحران » ویا « انفجار » در مسابقه تسلیحاتی و بخصوص در تکامل اسلحه
 اتمی است. مولف عقیده دارد که فقط بنگ نظارت بین المللی ممکن است اسلحه اتمی را
 تحریم کند که شوروی بآن تن در نخواهد داد. چون شروع جنگ را بمناسبت برتری
 قدرت اتمی غرب منتفی وبدون معنی میدانند و شوق باقی می ماند که با مسابقه اتمی کنونی
 باقی بماند و باینکه با علم و اطلاع به خطر غرب از ساختن بمب اتم صرف نظر کند. مولف
 مقاله در خاتمه بحث قابل توجه را اینطور ادامه میدهد و ما بدون اظهار نظر فعلاً مقاله
 ایشان را ترجمه و منتشر میکنیم نظرهایی که برسد حسن استقبال خواهد شد.

نبرد زندگی

شرایط مهلت و عقب افندان جنگ

طبق نظریه مارکس پروله تاربا باید آزادی را که دمکراسی بورژوازی مجموعاً بمردم اعطا میکند بحد کامل بین افراد جامعه رواج دهد [زیرا دمکراسی بورژوازی محکوم است که بدست خویش گورخویش را آماده سازد] تا جائیکه انقلاب علناً ظهور کند در این صورت پروله تاربا خود بخود قد علم کرده و مخالفین را در گوری که خود کنده اند بجاک بسیار د.

این اصل مسلم که هر چه تغییر کردنی است باید زودتر تغییر کند نسبت باوضاع بین المللی قابل انطباق است در این مورد هم مفهوم موقعیت انقلاب بایستی جانشین موقعیت مناسب تاریخی بشود تا ملل دنیا را یکی پس از دیگری بزیر یوغ بندگی نکشد. خلع سلاح اتمی بکطرفه خود بخود موقعیت مناسب تاریخ را بنفع دولت جماهیر شوروی بوجود خواهد آورد تا دنیا را بمیل خود تحت سلطه حکومت واحدی در آورده و نام آنرا نفع بشریت بگذارد فعلاً برای چند لحظه این بحث را که در حال حاضر تنها مملکتی میتواند علیه حملات اتمی دفاع کند که از حیث سلاحهای اتمی برتر باشد کنار گذارده وارد این بحث که تأثیر نیروی اتمی علیه یک حمله محلی که جنبه اتمی ندارد چه میباشد میشویم. نظریه ای که مدعی است که برتری اتمی مغرب زمین قادر است حملات محلی را بوسیله تهدید و تلافی از بین ببرد امروز بدو علت کهنه و غیر قابل اهمیت است زیرا . اولاً برتری نیروی اتمی اتم درغرب رو بنقصان است :

ثانیاً نیروی مخرب سلاحهای جدید بقدری عجیب و زیاد است که تنبیه یک حمله محلی بوسیله سلاح جدید فعلاً محدود و مستتر بوده و نمیتوان از لحاظ سیاسی آنرا باجنگ اتمی پاسخ داد درحقیقت مثل اینست که یک نفر پلیس بعوض هر گونه اسلحه سرد و گرم بمب اتمی در دست داشته باشد البته در مقابل قرار دونفر دزد نخواهد توانست از آنها سلاح خود استفاده نماید زیرا با آن بمب کوچک خود و دونفر دزد و تمامی شهر را نابود خواهد کرد با این ترتیب در مقابل بحث تازه قرار میگیریم که برتری یک سلاح ممکن است صاحبش را فاقد هر نوع قوه و قدرت بنماید در مثال فوق وظیفه پلیس هم مشکلتر میباشد زیرا مخفی کردن جنایات سیاسی بمراتب اساتر از جنایات دزدی و غیره است .

دولت روسیه تقریباً نصف اروپا و قسمت اعظم آسیا را بوسیله عملیات تجاوز کارانه که روی آنها بانوع لطائف الحیل سرپوش گذارده است فتح و اشغال نموده و در صورت ظاهر هیچیک از آن بهانهها قابل ایراد و اعتراض نیست امکانات این قبیل تعرضات مخفی و خدعه کارانه تمام شدنی نیست و هر روز ممکن است بشکلی خود نمائی کند و این عقیده هم صحیح نیست که ما تصور کنیم میتوان دولت شوروی را با تهدید و مقابله بمثل و تلافی مجبور نمود که از حرکات خود دست بردارد و موارد استعمال تصور فوق چنین است که ما بایستی در زمان ما از این عکس العملی از خود نشان داده و با اگر بحریک مخفی دولت شوروی در افغانستان مردم قیام کردند بایستی آن دولت را بجنگ اتمی دعوت نمائیم . نتیجه ای که از استدلال فوق بدست میآید اینست که پلیس بین المللی تاکنون نتوانسته و درآئیه نیز نخواهد توانست امنیت دسته جمعی را تضمین کند و مادام که

قدرت اومتکی بیرتری صنعتی مغرب وتلافی از عملیات حریف بعنوان مترسک باشد مسلماً کاری از پیش نخواهد برد بطور خلاصه اسلحه اتمی برای دفاع در مقابل حملات اتمی لازم بوده و برای ترسانیدن دشمن از حملات مخفی و محلی بلائی میباشد - امنیت کوجه ها و خیابانهای شهر های بزرگ بوسیله تانکهای سنگین انجام نمیگیرد بلکه پلیس های مجرب وشجاعی میخواهد که بحد کافی در خیابانها وجود داشته ومجهز بسلاحهای کوچک باشند که بتوانند جواب مجرمین و زدهارا بدهند اگر اندکی توجه فرمائید مطلب خیلی ساده است ولی افسوس کسی متوجه آن نیست بهترین اسلحه که هیچ ملتی نمیتواند بگوید آنرا ندارم عزم راسخ واندکی از خود گذشتگی است که افراد از سرحدات و سواحل و کوجههای کشور خود تاحد جان برای حفظ و آزادی خود دفاع کنند البته هر قدر مردم مملکتی شجاع باشند نخواهند توست در مقابل دشمن قوی که بسلاحهای سنگین مجهز باشد مقاومت نمایند ولی اگر اگر بحد کافی جان سخت وشجاع باشند پس از از جنگ بقدری نسبت بدشمن مهاجم بغض و کینه نشان میدهند که قطعاً دشمن برای آنها ارزشی قائل شده و در نتیجه خواهند توانست بزندگی خود ادامه بدهند گاهی اوقات میشوندید یاد بعضی جرائم میخوانید که تجهیز لشکرهای زیاد بی حاصل بوده و در صورت بروز جنگ قاره اروپا قادر بدفاع از خویش نیست این سپاهی هابسیار غلط و ناشی از سستی وبی ارادگی است اتحادیه دفاع اروپا بیش از این نبایستی امید داشته باشد که دول عضو خود را طوری مجهز کنند که در مقابل هجوم احتمالی دشمن تسلیم نشوند ونقطه نظرش بایستی لااقل در این حدود باشد که کلمه تسلیم را از قاموس سربازهای خود خارج نماید اگر بلافاصله پس از ختم جنگ دوم جهانی دولتهای چک اسلواکی ولهستان لشکر های حاضر و روحیه قوی وتسلیم نشدنی دولت فنلاند رادر سال ۱۹۳۹ داشتند روسها هرگز نمیتوانستند دولت لهستان را اشغال کرده وباعث ایجاد کودتا در پراگ بشوند زیرا در صورتیکه ممالک فوق الذکر دارای ارتش بودند روسها مجبور میشدند ماسک را از صورت برداشته با آنها وارد جنگ بشوند ودول مزبور خیلی شانس داشتند که دولت روسیه از جنگ با آنها صرف نظر کند و در حال حاضر آزادی خود را حفظ کرده بودند ولی افسوس ؟ مطلب بسیار ساده است مردم آزادی خواه در هر جای دنیا باشند باید از آزادی کشور خود دفاع نموده واگر آنها از دست دادند در مقابل این تسلیم سرتمکین فرو د نیاوردند *

در بدو شروع این مقاله تفکیکی بین جهات مختلف موضوع از لحاظ طول مدت بحران یا کوتاه بودن آن قائل شدم وتامام قسمتهائی که تاکنون شرح داده شد مربوط بدورلن کوتاه بحران وتدابیر احتیاطی بود - استفادهای که میتوان از تدابیر مزبور برد استفاده از وقت وفرصت است و اگر عقل و جسارت دوباره تسلط خویش را بدست آورند و مانند گذشته فرصت را از دست ندهند نتیجه تجزیه اقتصادی و سوق الجیشی کره زمین است که بین قوای بزرگ تقسیم شده است .

معذالك با صرفه جوئی وقت استفاده از آن و ادامه همزیستی فعلی که تقریباً میتوان گفت يك نوع اتحاد مسخره است بشر میتواند امیدی بنجات خود داشته باشد وضع وحالت این امیدواری که چنین لطیف و در عین حال دقیق است بستگی تام بامکان تغییرات غیرمنتظره در منافع وهوی وهوس آدمی دارد هر مرتبه که در تاریخ نوع بشر قدرت بین دو قطب مخالف که هر دو قوی وحریف یکدیگر باشند قرار گیرد ازدور راه باستی یکی

را انتخاب نمود: اول يکي از حريفها سر تسليم فر آورد (مثل روم و کارتاژ) دوم اينستکه پس از مدتها جنگ و ايستادگي کار بجائي برسد که طرفين وضع کنوني را حفظ و بر اي يکديگر احترام قائل شوند (جنگهاي صليبي عيسويت و اسلام) - اين موقعيت ها همه در بدو بروز بشکل همزيستي ناپايدار و موقت بوده و کم کم بصورت جنگهاي کوچک محلي درآمده و پس از مدتي شکل جنگهاي کلي و عمومي در ميآيد و در بعضي شرايط مساعد حفظ وضعيت کنوني بشکل دائم درآمده و همزيستي کم کم تبديل به همکاري و بحران بدون بروز جنگ خاتمه ميآيد

حفظ وضعيت کنوني و تبديل و تجديد لازم

شرايط لازم براي بدست آوردن چنين تطور و پيشرفتي يك قسمت مربوط بعوامل فزيکي و قسمت ديگر مربوط بعوامل روان شناسي است. پايه و اساس عوامل فزيکي براي نگاهداري اوضاع بصورت اصلي خود تعادل قواي مرکزي و قواي اطرافي است. منظور از قواي مرکزي قواي کلي و اصلي است که هر مملکتي قادر است بميدان جنگ عمومي روانه کند و مانند ترمز اصلي يك ماشين است که در مواقع خطير از آن استفاده ميشود و منظور از قواي اطرافي ظرفيت فزيکي و اخلاقي ممالکي است که اول مرتبه وارد جنگ ميشوند يا قواي ممالک واقعه بين ممالک بزرگ که براي حفظ خود ناچار وارد جنگ شده و حتی براي مدت کوتاهی مجبور بدفاع از سرحدات خود ميشوند - در هر حال قواي اطرافي براي تعادل بسيار لازم و حتمي ميباشند زيرا بقواي مهاجم ثابت مينمايد که با اين زودبها که خيال کرده اند بمنظور و مقصد خود نميرسند و خطرات و تلفات آنها را بيشتر ميکنند مثل ممالک عيسوي جاوا و آکر که در هنگام جنگهاي صليبي اين موضوع را بخوبي ثابت نمودند يا اقليت پرستان در ممالک کاتوليك پس از جنگهاي سي ساله مذهبي که بهترين نمونه ميباشند.

حفظ وضعيت کنوني در صورت جمع بودن شرايط فوق با شرايط ناموزوني صورت عمل بخود ميگيرد شب دشنه هاي بلند [تازيهاي آلمان اين اصلاح را در جمهوري و ايمار Wemiar] استعمال ميکردند و منظور آنها اين بود که وقتی هيتر زمام امور را بدست بگيرد چه برس دشمنان آنها خواهد آورد [باين علت خاطرات بسيار بدی در مردم آلمان گذاشته است که يك امر اتفاقي بوده و نميتوان آنرا امر عادي و معمولي تصور کرد در عوض سرنوشت اقليت هاي يهود ممالک اروپا و هم چنين ارامنه تر کيه يك نوع سنت با رتلمي دائم بود زيرا در آنجا نه قوه مرکزي و نه قوه اطرافي براي دفاع از آنها وجود داشت.

معدالک براي حفظ وضعيت کنوني روي اصل تعادل قوا تنها قواي فزيکي کافي براي احترام جنگ نهائي نيست شرط دوم تغيير وضعيت روحي است اين تغيير بايستي بخودي خود بوجود بيآيد و بستگي بمنافعي داشته باشد که کفه ترازو را بسمت پائين متمايل کند و وقتی خطه مشي قطب مثبت و منفي بنقطه اوج رسيد اين فکر ايجاد ميشود که نوع بشر بايستي همگي داراي مرام و مذهب و ابدال مشترک باشند همگي مسلمان باشند يا عيسوي، پرستان باشند يا کاتوليك - مستبد باشند يا جمهوري خواه، سوسياليست باشند يا سرمايه دار، ولي وقتی حفظ وضعيت فعلي باندازه کافي طول میکشد و ادامه پيدا ميکند

يك تغيير فكر غير منتظره برای جمعیت های بشری ظاهر میشود؛ انتخاب يك فكر غير قابل پرهیز نمی آید افکار و هوسها آرام میشود و فکر مردم متوجه چیزهای دیگر میشود تعصب مذهبی به تعصب وطن پرستی و جنگهای جهانگیزی بر رقابت بازارهای تجارتی و جنگ بین احزاب چپ و راست تبدیل میشود و کلمه ملحد و خارج از دین امروز مفهوم و معنی حقیقی خود را از دست داده معنی رمزی و اشاره ای دارد و مانند زمان قدیم نیست که مردم ملحد و بی دین را ازیت و آزار کنند یا بسوزانند و امروز این مطلب برای ما اهمیتی ندارد که رئیس مملکت ما پادشاه یار رئیس جمهور باشد و بیکرات طی تاریخ دیده ایم که جرقه ها در موقعیکه میخواستند دنیا را آتش بزنند خاموش شده اند و برای روشن شدن مجدداً آن دیناموی جدیدی باید وارد کارزار شده و جریانی مخالف جریان دومی ایجاد نماید در مورد جنگ هم بایستی منافع دول متخاصم و مهاجم طوری باشد که بادر نظر گرفتن ارزش ها و جنگها و موفقیتها بطرف آن برود .

هر قسمت از فعالیت های انسانی اعم از ادبیات - صنایع - مستظرفه - فلسفه - طب بنظر می آید که در تغییرات ادواری غیر قابل پیش بینی سهم و شریک بوده اند ملاحظه بفرمائید طریقه ای که ناگهان نقاشی را از صورت قصه و افسانه صورت انشاء و ترکیب و از توجه به محیط به اهمیت دادن به سطح و از حالت پلاستیک بحالت دینامیک و از حالت توصیفی بشکل هندسی در آورده است و بایستی در نظر داشت که مد تغییر نمیکند بلکه ایده و تصور حالات و جهات مختلف جوهر وجودی درهم و برهم، که آدمی ندارد بعنوانین مختلف می بیند و جهات مختلف آدمی عبارتند از انسان مذهبی - انسان اقتصادی انسان سیاسی - انسان افسانه ای و انسان آزاد .

یکی از تغییرات مهم وضعیت روحی که دانستن آن مخصوصاً برای ما ذقیقت است، در اواسط جنگهای سی ساله مذهبی رخ داده و مخصوصاً کتاب کلاسیک آنرا بعنوان مدرک در اینجا ذکر میکنیم . آن کتاب میس وچ ووداست (Miss wcdgwood) و عنوان آن جنگهای سی ساله است : کلیساها منتهی قدرت و عظمت خود را در نیمه اول قرن هفدهم بدست آوردند و در طی ادوار تاریخی هرگز بآن پایه از قدرت نرسیدند با این وجود کافی بود که پس از عوض شدن يك نسل، نسل آینده شاهد از بین رفتن تفوق سیاسی آنها باشد نتایج تأثر آور این نوع مذهب بی اعتبار شدن کلیساهائی بود که دولتها را اداره کرده و تحت نفوذ خود داشتند چون قدرت کلیساها کم کم از بین رفت در فکر افتادند چیزی پیدا کنند که جانشین عقاید مذهبی بشود برای این منظور مردم را متوجه نهضت های ملی نمودند که لااقل جای مذهب را بگیرد - کلمات پرستان و کاتولیک و اختلاف بین این دو بزودی اعتبار و شدت خود را از دست داده و بجای آنها کلمات سوئدی آلمانی - فرانسوی جایگزین شد و مردم را با این کلمات بشدت تهدید میکردند با این ترتیب مقیاس و اندازه جدیدی از خوبی و بدی وارد عالم سیاست شد پس از آن بطور تند و محسوسی صلیب جایش را بیرجم داد و فریادهای مریم مقدس تبدیل به زنده باد اسپانیا شد - محققا در دور آنیکه این تغییر بزرگ در عالم پدیدار شد جنگ نصف دوره خود را پیموده ، تخم مرگ و خرابی را کاشته بود و باتهای آن بیش از نصف باقی نمانده بود شاید فتح اروپای غربی بوسیله روسها - یونان - جنگ های کره - جنگهای چین و هند و چین اولین دوره جنگهای سی ساله باشند و شاید تکرار دوره دوم جنگ لازم نباشد

و شاید نزاع و دوئیت خاندان بورین با هابسبورگ با مسئله اصلی مذهب کمتر مناسب داشته است.

جنگهای مذهبی در عالمی که مردم آن بخدا قائل نیستند.

جنگهای مذهبی در طی قرن هفدهم بوسیله دو عامل که ظاهراً ارتباطی باهم نداشتند قطع شد این دو عامل یکی بروز حس نهضت ملی و دیگری بوجود آمدن فلسفه جدیدی که مبنی آن بر روی نظریات و کشفیات کپرنیک و کالیله و کپلر گذاشته شده بود - علمای مذکور در تغییر نحوه فکر و بالابردن سطح افکار عمومی دخالت عمده‌ای داشتند. اگر کره زمین همان کره زمین قبل از کپلر که بوسیله خداوند در فضا معلق شده نبود و عبارات از سیاره کوچکی بود که در فضا میچرخید ایمان و عقیده ممکن بود بحالت اولیه خود و برقرار بماند زیرا بمنافع خصوصی انسان کاری نداشت آسمانی که اطراف او را گرفته بود همان آسمان بود ولی کانون چشمهای او از روزیکه شنیده بود ثوابت و سیاراتی که در آسمان هستند برای احترام او آنجا گذاشته نشده عوض شده بود بخصوص که این ستاره از راه دور با چشمک تمسخر آمیز او را مینگرستند که چگونه روی گلوله مدور یک توپ متحرک ایستاده است. تقریباً در طی یک قرن طرز فکر مردم تازه اروپا با تغییر کلی و اصلی نموده و مثل این بود که صاحب چشم سوم یا عضو تازه شده است، دوران تاریخ درست موقعی شروع شد که مذهب و علم - مذهب و هنر - منطق و اخلاق از یکدیگر جدا شده هر یک راه مخصوص خود را انتخاب کردند - زندگی متمدن سر نوشت آدمی تعیین شده و وجدانش بوسیله عامل مافوق انسانی هدایت شد ولی از این بیعد بایستی این عامل بوسیله عوامل مافوقی تکمیل بشود خدایان قدیم ممکن بود ظالم یا عادل باشند فرض کنیم خداوند قادر متعال یا خدایان المپ در هر حال هر چه بودند عاقلتر و قویتر از آدمی پوده و در مقامی مافوق او قرار داشتند ولی قوای مکانیکی - قوای اتمی - و سلولهای تولید نسل و غده‌ها کم کم قدرت و اقتدار را در دست گرفتند و در مقامی واقع شدند که تحت اختیار انسان بودند آنها سر نوشت و شرایط زندگی او را در دست گرفتند ولی نتوانستند رهبری برای وجدان او بشوند تا باین سیر نزولی یعنی عبور و سیر از سر نوشت عالی بشر نوشت دانی کم کم ظاهر شد، قبل از این تحلیل و تحول و نقل و انتقال، مذاهب مختلفیه قضایا رابنوعی برای آدمی تعبیر و تفسیر مینمود باین معنی که روابط علت و معلولی رابنحو خاصی برای او توضیح مینمود که هر چه بر سر او میآید نتیجه مشیت و عدل الهی است ولی معلومات و فلسفه جدید بکلی برای او فاقد معنی و بهیچوجه با قسمت اول قابل مقایسه نبود جوابهای گذشته مختلف - ناقص - بدوی و خرافات پرستی و هر چه بگویند بود ولی در عوض مشخص، معین و آمرانه و بهر حال برای مدتی که فرض کنیم دوره اش هم کوتاه بود آدمی را قانع مینمود و برای یک زمان و یک تربیت معینی کافی بود و برای رفع احتیاج و هدایت او در تردید ها و دودلیها کفایت مینمود ولی جوابهای جدید غیر از یک قسم طوفان پیچیده چیز دیگری نیست و این جوابها گاهی باز زمانی پیچیده میشود و هیچ نوع هم آهنگی بوجود نیآورده و نتیجه‌ای هم از آنها عاید نمیشود بطوریکه خلاصه تعریفهای قدیمی با وجودیکه نامربوط بود و عنوان امر داشت روی مسائل زندگی پاسخ میداد و حال اینکه تعاریف جدید با تمام دقت و صراحت هر نوع معنی را از مسائلی که معنی داشت سلب کرده است طرز فکر کردن و عادت

تفکر پس از تطوری که در نتیجه فلسفه کپرنیک ظاهر شد بطوری تحت شرایط نوین قرار گرفت که ما بطور طبیعی فرض میکنیم طرز فکر ما همان طریقه را تعقیب کرده است مثلا ما بحثی بودن قوای طبیعی و جدائی بین حقایق علمی و مذهبی معقد هستیم و آنها را بحدی عادی فرض میکنیم که گویا همیشه برای ما وجود داشته است، برای قوه تخیل کوشش فوق العاده لازم است که معنی « انتقال سرنوشت » را که از سیصد سال قبل تا کنون ظاهر شده درک کند و بفهمد که تخیل آدمی دچار جنبش شده و بریدگی کوچکی در منحنی نمایش تغییرات روحی آدمی بوجود آورده است که آن منحنی فاقد تغییرات گذشته بوده و با اندازه منحنی نمایش تغییرات ترقیات فیزیکی که فوق العاده ناگهانی و گسسته است قابل اهمیت میباشد. ما میدانیم که بشر از چند صد هزار سال قبل برای اولین مرتبه متوجه معنی زندگی خود شد ولی میدانیم در چه لحظه‌ای [البته آن لحظه بزمان ما خیلی نزدیک است] جواب آنرا کم کرد.

غالب مردم مدتها بدون اخذ نتیجه از نتایج فلسفه جدید در پی خبری بر سر می‌برند و نمایندگان آنها با صدای آمیخته ترس و لرزانی بدون اینکه متوجه باشند چه میخواهند بگویند گاهی اوقات حرفهای بی‌سروتهی می‌زنند و از نتایج معلومات خود روی افکار مردم بی‌خبر بودند و هرگز جرأت نداشتند نتایج نظریات خود را ببینند، باین وجود چند نفر پیدا شدند که از این عده مستثنی بودند و آنها مردمی بودند که میدانستند و می‌فهمیدند که باقی خدایان نزدیک میشوند و اگر خدایان را صدا می‌زنند مردم آنها را دیوانه میخواندند نظیر این مردان یکی **پسر مخوف ژئی اورادا نوبرن** [**Giordano-Brun**] که در دوران خودش نظیر برتران راسل بود او را زنده زنده آتش زدند و کپرنیک وقتی عقیده بحرکت زمین پیدا کرد و این موضوع را کشف و ثابت نمود آنرا بایک حالت ترس و عذرخواهی بیان مینمود و کپلر عقاید خود را باین ترتیب حفظ نمود که میگفت خداوند خودش یک نفر ریاضیدان حرفه‌ایست یعنی کارش دانستن ریاضیات است و دوران زندگی کالیله شبیه زندگی یک نفر رقص باطناب بود، نیوتن کتابی روی تغییر محل جهنم و بهشت نوشت و در آخر این حلقه پرفسور توین بی [**Toynbee**] اظهار نمود که کلیسای کاتولیک واجد حقیقت مطلق است و یکی از مستثنیات قوانین تاریخ است باین ترتیب فلسفه جدید باستانی بعضی از نمایندگان شدید آن در قرن ۱۸ و ۱۹ هیچیک بمعقدهات مذهبی حمله نکردند ولی کم کم مبانی و اصول آنرا که تمدن قدیم روی آنها استوار شده بود تحلیل و از بین بردند. سابق بر این بشر امیدوار بود که با کمک سحر و جادو و دعا بتواند روی قوای که در سرنوشت او موثرند تأثیر نماید ولی در حال حاضر فقط قادر است در ترکیبات مادی سرنوشتش اعمال نفوذ نماید این ترکیبات عبارتست از غده‌ها - اتم‌ها و سلولهای تولید نسل و هم چنین قادر است عوامل مشخص کننده (**Determinants**) مخصوص آنرا تعیین کند خاصیت دعا بکلی از بین نرفته ولی عملش که تأثیر روی سرنوشت باشد باز آزمایشگاه کشانیده شده کم کم و بطور غیر قابل احترازی طوفان جهانی جانشین مشیت الهی و عدم ارتباط اخلاق با مسائل علمی جانشین هدایت بوسیله اخلاق و حس کبر و غرور که نتیجه قدرت بی حد و حصر است جانشین خضوع و خشوع در مقابل مافوق الطبیعه خواهد شد.

عقاید مذهبی

با تمام این تفصیلات مذهب هنوز نمرده و فلسفه جدید آنرا بقهر پستی و مغفک نیستی نینداخته است بلکه در يك قسمت از منطقه مانع نفوذ و دور افتاده روح دریناه هر نوع تماس با عقل و منطق محسوس شده است. این ناجوری و عدم توافق بین دو قسمت تقسیم شده روح که بوسیله سیاست ملایم کننده کلیسا در مقابل علم و بوسیله مقاومت روان شناسی مؤمنین قدری آرام شده و روح ناچار این تقسیم را پذیرفته و تیکه تیکه شده و قوه ای موانع مذهب کم کم قدرت اولیه خود را از دست داده و شکننده و تیکه تیکه شده و قوه ای که سابقاً واحد بود و تسلط بر زندگی روزمره مردم داشت کم کم از بین رفت و عبارتاً آخری زینتی برای روح شد. سیل احساسات قادر بپیر کردن افق فکر آدمی نبود و در دریاوسی حفظ شده بود که سطح آن دائماً در نتیجه تبخیر و بیرون رفتن و خشک شدن و عقب نشینی پائین میآمد.

زندگی در طی این قرون پرشور و هیجان و مخلوط با وقایع بدون سابقه بقدری تحریک کننده بود که آدمی متوجه نبود بر او چه میگذرد و از لوله رابطه که بوسیله آن غذای روحی میگرفت و تغذیه مینمود تقریباً جدا شده بود ولی در عوض برای آن مواد غذائی جانشین هائی از قبیل پلاستیک و طرق تغذیه مصنوعی پیدا کرد در مدت طولانی کلمات آزادی-تساوی-اخوت نقش سحر و جادو را بازی کرده و جانشین کلمات تثلیث مقدس شد و بهمان اندازه نیز مؤثر بود.

در خلال این احوال با حرارت زیاد کوشش میکردند برای انسان يك ایمان جدید پیدا کرده او را ادا کنند که عقل را بعنوان خداوند پرستش نماید در این ضمن نهضتهای سیاسی و مذهبی یکی پس از دیگری فرا میرسید و علت آن تمایل فوق العاده ای بود که مردم باین قبیل نهضت ها نشان میدادند ولی متأسفانه دوره این نهضت ها فوق العاده کوتاه بود صعود قوس ناگهانی و کجی کننده منحنی تغییرات قوای انسانی باقیام توده های مردم و جهاد افکار و عقاید و متوجه نمودن آنها بسراب های واهی و خیالی و رسیدن با مال و آرزوهای دیرینه آمیخته بود هر يك از عواملی که فوقاً شرح دادیم وعده های عجیب و غریب و خوش ظاهر و آراسته ب مردم میداد ولی در تمام این احوال و در خلال این وعده های پوچ و مست و خیره کننده و این روشنائیهای مصنوعی احساساتی وجود داشت که حکایت از عدم رضایت و ناراحتی و محرومیت های صعودی و خستگی روح میکرد. تعاریف علوم بیش از پیش قطعی و صریح، قادر نبود بسؤالها و درد دلای او پاسخ مقتضی بدهد و هر قدر علوم صریح تر و قطعی تر میشد هنر آدمی مرموزتر و تمایلاتش شیمیائی تر میشد بالاخره کارش بجایی رسید که غیر از آسمان نیلگون که نمیدانست در آن چیست و روری صخره سنگ خارا یعنی زمین قرار گرفته چیز دیگری نداشت.

در آغاز قرن بیستم آثاری ظاهر شد که بنظر میآید جریان حتمی الوقوع زندگی نوع بشر را واژگون کند، اعقاب گالیه و نیوتن مردمی خوشبین بودند که عقیده داشتند عالم را میتوان باندازه يك شمای [نمونه] مکانیکی کوچک نمود ولی در اشتباه بودند زیرا اسباب اندازه گیری دقیق و کامل نشان داد که نه تنها عالم قابل اندازه گیری نیست بلکه از لحاظ طبیعت هم طوری نبود که بتوان آنرا اندازه گرفت.

در این اوقات و مقارن با این اصول بحرانهای دیگری در سایر علوم منجمله هیئت - حیوة شناسی - ژنتیک و روان شناسی ظاهر شد که پایه جبر فیزیکی را تا اندازه سست نمود روابط علت و معلولی خشک، جای خود را بقوانین باز و قابل انبساط قانون احتمالات داد و همچنین معلوم شد که علم هرگز نمیتواند چیزی را پیش بینی کند، فقط با یقین نزدیک بحقیقت میتواند اموری که واقع میشود فرض نماید، دنیای زنده تفوق خود را بر ذرات ثابت نمود و علم طب مجبور شد که بیش از پیش بر اهمیت نیروی روح روی مالد، بیفزاید مکتب معالجه امراض بوسیله روان شناسی بیش از سابق بر اهمیتش افزوده گردید، بعقیده جیمس [James] يك عقیده و ایمان عالی برای هر فردی مثل یکی از قسمتهای حیوة شناسی لازم است و عدم وجود کامل ایمان و عقیده مسرد را بطرف بدبختی سوق داده و روح او را در يك شب تاریک و ظلمانی که آمیخته بهذیان تب باشد فرو می برد .

کم کم و در حال شك و تردید عقربه زمانه شروع بعقب نشینی نمود بنظر میآید که آدمی برای يك تغییر قانون و تغییر عمده آماده شده است ولی تا آنجا هنوز این تغییر بصورت عملی در نیامده بود تصمیمات و مجاهدتهای تجدید روح در حدود کلیسای تأسیس شده، مصنوعی و عقیم مانده، خط سیر تاریخ بشر ممکن است بحال خط ماریچج باشد ولی هرگز حالت دایره نداشته و از نقطه ای که حرکت کرده ایم برای بار دوم با آن نقطه نمیرسیم يك نفر فیزیک دان که با در نظر گرفتن اصول فیزیکی و تنظیم شما [طرح] مکانیکی خراب شدن دنیا را دیده مسلمانا قتل و افتاده تر شده است ولی هرگز نمیتوان گفت دست از عقاید و افکار خود برداشته تابع عناصر چهارگانه ارسطو شده و یا مانند بطلمیوس بگوید آسمان روی کنگره های بلور میچرخد و همچنین طبیعی که باطریقهای جدید غالب امراض را معالجه کرده هرگز حاضر نیست بعقب برگشته و مرضی را بطریق قبل از هاروی معالجه کند [هاروی طبیب معروف انگلیسی کاشف دوران دوم] معذک ما که از بی تکلیفی مانند کسی هستیم که در شب تاریک از سرمای شدید زمستان میلرزیم و پناهیگاهی نداریم و نمیدانیم بکجا برویم آنچه کلیسای فعلی برای مادرست کرده اند عبارتست از خود کشی روح و رهایی قوای فکری از انتقادات. اگر در قرن بیستم از کسی بخواهید که بخدا ایمان داشته باشد که بموجب آن ایمان نیمی از افسراد بشر به لعنت ابدی دچار باشند در حقیقت میتواند گفت که انتظار زیاد از او دارید - اعلامیه اطمینان بخش بعضی از علمای مذهبی جدید که میخواهند جهنم وجود داشته ولی خالی باشد یا اینکه فقط از رحمت و عنایت الهی محروم شوند ولی غذای آتش را نبینند بهیچوجه معقول و منطقی نیست یا نحوه دفاع مسیو گراهام گرین که در مجلات لایف منتشر شده مبنی بر معراج جسمانی حضرت مریم حتی يك نفر مقدس را بتعجب و حیرت میاندازد، شر جان ان که مضمون آن اینست « باتشنگی زیاد و در عین حال معتدل روح انتظار مرا میکشد » در روزگار خودش ضرب المثل و ورد زبانها بود ولی امروز بنظر سخریه بآن مینگرند اگر لوتر بعد از کپرنیک و نیوتون متولد و بوجود آمده بود شکافی که بین عقل و ایمان حاصل شده شاید کمتر عمیق میشد و در حال حاضر کلیساهایی که برای مردم درست کرده اند جزء غلطها و اشتباهات قابل احترام میباشد. شاید آنها قادر باشند که در حدود معین و مشخص عده محدودی از اشخاص را با ایمان کنند و جرأت و جسارت کم و محدودی در

در آنها ایجاد نمایند ولی راننده روز یکشنبه نمیتواند حمل و نقل عمومی را تأمین کند و فقط عقیده بروز یکشنبه قادر نیست جلوی خطر بزرگی که نوع بشر را تهدید میکند بگیرد، ممکن است برای چند سال هم که شده از پیشرفت انمی جلوگیری کنیم ولی برای مدت نامعلومی نمیتوانیم این جلوگیری را ادامه بدهیم بدبختانه تغییرات این نوع که نتیجه آن تغییرات آتیه و جهش بطرف جلو است نه تنها قابل پیش بینی نیست بلکه اگر صورت واقع بخود گرفت پیشرفت آنها بحدی سریع است که از قوه تفکر و تخیل خارج است عواملی که منجر بتغییر وضعیت کره زمین شد و آنرا بطرق عجیب و غریب تغییر داد (مانند جهش چشمه عسویت تلاطم امواج قرن جدید (رنسانس) طوفان علوم و دائرة المعارف قرن بیستم) حتی با توجه بزمان گذشته برای ما مجهول است. تاریخ میباید دیالکتیک هگل و سیکل های اسپنکالر - تحریکات و عکس العملهای توینبی، مانند سایر پیشگوئیها وارونه و مشکوک میباشد و عوض اینکه از آینده صحبت کند گذشته را برای ما روشن مینماید هر قدر بیشتر متوجه ابهام و اجمال بی نهایت قضایای علت و معلولی تاریخ شویم و از کتابهای رمان استرادموس در جهت مخالف، فلسفه های تاریخ را مورد ملاحظه قرار دهیم کمتر قادر بتشخیص تغییرات عمده قرن آتیه خواهیم شد و اگر بیشتر مجاهدت نمائیم مسلماً ناتوانی خود را ثابت خواهیم کرد، فقط میتوانیم چندین شباهت را مورد ملاحظه قرار دهیم و از نقشه درهم و برهم و مبهم قالیهای ایرانی خاطره مغشوشی را بخاطر بسیاریم و بعضی از تمایلات راجعزی کرده و منحصرنمایش تغییرات آنرا رسم نمائیم، بقیه مسلمات فرض و امیدوار و زود تمنی است

یک مذهب سفارشی؟

بطوریکه ضمن مطالب گذشته شرح دادم فرضیه امید من ظهور خلق الساعه ایمان نوینی است که روح فتنه آدمی را سیراب کند بدون اینکه مغز او را بدو منطفه تقسیم نماید و رابطهای که بوسیله آن از وجدانش تغذیه میکنند مرتب و منظم کند برای نیل باین مقصود احتیاج ندارد که طرز فکر خود را مانند اطفال کوچک کنیم این ایمان بدون اینکه مخالف تعقل باشد تعقل و تفکر را بحد خود محدود خواهد کرد. ولی تمام مطالب بالا مبهم و مخالف ادب و احترام است زیرا اگر ماشینهایی را که ممکن است اختراع شود تصور و تجسم کنیم ما هرگز نمیتوان ایمان و اعتقادات آتیه را پیش بینی کرد زیرا بنا بعبادت، مذهب فقط یک قسمت از روح تقسیم شده ما را اشغال میکند و اعتقاد باینکه تمام روح ما بر از ایمان باشد کفر و بی ایمانی است

آیا انتظار و امید ب مذهبی که مبانی آن ابدی بوده و در عین حال کهنه و قدیمی هم نباشد، رهبر قوای اخلاقی ما بوده طرز تفکر را بما بیاموزد و تماس ما را با قوای ما فوق الطبیعه برقرار کند و ضمناً از تعقل ما نیز جلوگیری نماید امید و توقع بی مورد نیست؟ محققاً اشخاص پارسی این موضوع را ادعا و فرضیه مذکور را غیر قابل فهم تشخیص داده و آنرا رمز و کنایه عرفانی از عقاید خویشتن که بر سایر عقاید ترجیح میدهند می پندارد باین وجود اشخاصی باخشم و غضب و تحقیر و ترحم خواهند گفت شما نمیتوانید برای «افنای نظریات خصوصی» مذهب را مانند لباس سفارش بدهید» جوابی که من با کمال خضوع و خشوع و خجالت باین اشخاص میدهم اینست که خشم و تعصب دوستان کاتولیک

یهودی - مسلمان ماکه میخوانند سایرین رابمذاهب خوددر آوردند دائما رونقصان رفته وازبین میسرود وهم چنین مخالفت آنها بایکدیگر از لحاظ تاریخی بسیار غلط میباشد زیرا هرعصر ودوره وفرهنگی مذهبش راروی احتیاج بوجودآورده واصل کلیه مذاهب روی نقشهخاص باتوجه بوضعیت خصوصی وزبان گذاشته شده و اگر امیدوارباشیم که این قضیه باردیگر تکرار شود گناهی مرتکب نشده ایم وانجام آن نیز غیرممکن بنظر نمی رسد ولی چیزیکه غیرممکن است اینست که زبان ومظاهر گذشته ای را که باطرز تفکر بشریت امروز فرق بسیار دارد ازسر بگیریم .

درآغاز مقاله منحنی نمایش تغییرات فرضی را برای خوانندگان عزیز شرح دادیم که ماحصل تفکر آن دوقوس صعودی و نزولی گییج کننده بود که یکی مربوط بتزاید قدرت آدمی ودیگر مربوط بتنزل قوای روحی و اخلاقی و ایمانی او ومقایسه این دو باهم بود، تطابق این دومنحنی باعث شدت بحران کنونی شده چنانکه گوئی ماشینی سریع، درجاده ناهموار درشب تار دیوانه وارمارا بسوی وادی نیستی میبرد .

نزول منحنی تغییرات قوای روحی مدتها بوسیله عوامل ووقایع زنده و قابل توجه بحال ابهام وتاریک باقی ماند و نتایج آن امروز ظاهر شدوقتی دریک قرن ونیم قبل ملاحان کشتی اسپیدونرژعیان خودرا شروع کردند اعلام نمودند که نسبت بیادشاه وفادار هستند وعیسان آنها فقط علیه بعضی قوانین وزارت درباداری است، مدتها سرپیچی آنها طول کشید دراین مدت اطاعت بشخص اول مملکت را که مرکز قدرت بود امرعادی تشخیص داده وخودشانرا یاغیان قانونی شخص پادشاه قلمداد میکردند بهمین نحو موجدین اصلی مذهب جدید وهمچنین کسانی که رفرم برای مذاهب موجود قائل شدند همیشه بوجود خداوند قائل بوده ودراین مورد هیچ بحثی را جائز نمی شمردند همگی ملحدین وخارجین از دین ومؤمنین بخداوند بودند واین مطلب بیشتر در تاریخ بشری از قرون خیلی قدیمی تا قرن هیجدهم صادق بوده است ودراین قرن جدائی وکسیختگی درمذهب ظاهر شد خدای قرون قبل از تخت خویش پائین آمد و اگر توده های مردم دراین مورد قدری تأخیر کردند علت آن بود که این موضوع زاحس کرده بودند ولی جرأت نداشتند بروی خود بیاورند وبقول معروف بادرسی که از طرف خلد میآمد حس کرده بودند، نوع بشر وارد عهدی شد که ماسم آنرا دوره ینخ بنندان روحی میگذاریم، کلیساهای جدید مانند کلبه های افراد اسکیمو بودند که بندگان گوسفند مانندشان بابدنی ارزان بدانجا هجوم میآوردند وحال اینکه آتش اردو گاههای ایدئولوژیکی حریفها این توده ها را که زمین ینخ بسته راباپاهای وحشی خود لگدامال میکنند بطرف خود میکشاندن باین وجود وضع غم انگیز فعلی بروضع جادوگرانی که مدعی هستند اوضاع راباسحر و جادو دعا بهبودی بخشیده واین بیابان سردویخ بسته راتبدیل به کانون گرم وفرح بخشی مینمایند رحجان دارد .

وحشت و ترس اینست که آنها فوه اینکار را دارند اگر فقط نصف اعلامیه‌های رسمی در موضوع سلاحهای اتمی و سلاحهای میکروبی صحت داشته باشد و با حقیقت منطبق باشد محققا درسی چهل سال بعد یا حداکثر نیم قرن دیگر انسان عهد چهارم بطرف دینوزور رفته یادارای آتیه ثابت تری خواهد شد.

بطور خلاصه، یابکلی فانی شده و از بین میرود و همه چیز خراب میشود، با بادبان کشتی ما بطرف ستارگان افراشته خواهد شد، شاید تصرف فضای بین ستارگان، انقلابی درجهت مخالف نظریه کپرنیک ایجاد نماید و نظریه جدید در هیئت بوجود آورد و شاید ایجاد کرات ماه مصنوعی و اسباب بازبهای شبیه بان چنان تفریح قابل توجهی بوجود آورد که جانشین امیال و هوسهای گذشته شده و حتی اسم آنها را هم از بین ببرد و فراموش سازد.

شاید کشفیات غیر منتظره در مناطقی که بالاتر از قدرت دید بشری با وسائلی است وضع روحی ما را نیز تغییر بدهد و مبنای جدیدی برای عقاید ما و اراطبیعه ایجاد کرده و ادراک تازه برای مسئولیت نهائی بوجود آورد مطالبی که گفتیم بدون شك مبهم و فرضی و خیالی است اما اگر آن معجزه تقریبی بوقوع نپیوندد و غده مخوف در سینه بشریت رشد کند چنان بلائی گرفتار خواهد شد که از مطالب فوق خیالی تر بنظر میرسد. نقص تمام معجزات که نمیتوان آنها را معجزه کامل نامید

از قبیل معجزه خلق آدم و طلوع ستاره در آسمان بیت اللحم و صعود گالیله از برج پیز، اینست که تاریخ حقایق آنها را ثبت نکرده و حقیقت آنها معلوم نیست و سابقا خیالات واهی بما الهام میشد و امروز چون قدری محبوب تر شده ایم امیدواری ما تنها بتعویق مهلت است بایستی منتظر وقت باشیم و از وقت استفاده کنیم زیرا اگر دینوزور دعا کردن را میدانست بایستی پاهای فلس دارش را باز کرده و تزد خداوند استغاثه کرده بگوید خدایا بمن اقبال داده مرا یاور کن

هنر و آنارشیزم

I

مقدمه

تفسیر مفاهیم گوناگون آنارشیزم - تجسم ، در موارد: اقتصاد
و آنارشیزم - تناسل و آنارشیزم - طبیعت - آنارشیزم در کلیه
زمینه‌ها و شئون زندگی اجتماعی و از جمله هنر و ادبیات .

مقدمه :

هر روز نهضت بین‌المللی سوسیالیسم بیشتر از پیش مشخص‌تر و مستقل‌تر از جریانات
دیگر در محیط کلی جهان امروز خودنمایی میکند . همراه با تشخیص عملی نهضت
سوسیالیسم ، تبلور ویا تجسم ایدئولوژی و جهان بینی سوسیالیست نیز ضرورست .
همچنانکه اساساً علوم و فلسفه هنرها نیز احتیاج به تبلور ویا تجسم و حتی حمایت دارند .
زیرا بعلت وجود تشابهات ظاهری فیما بین ایدئولوژی و جهان بینی سوسیالیسم و کمونیسم
[کاپیتالیسم شوروی] اغلب اشتباهات زبان آوری بطور عمدی یا سهوی از طرف مخالفین
نهضت سوسیالیسم و مخصوصاً شوروی انجام میگردد . روی این اصل لازمست حداکثر
کوشش را برای تعیین و تشخیص ایدئولوژی و جهان بینی سوسیالیسم و همچنین علوم و
فلسفه و هنرها نمود . این منظور عملی نمیشود مگر با مبارزه حاد و بی‌گیر سوسیالیسم بر علیه
مساعی مزدورانه و «علمی» کاپیتالیسم شوروی . اینست هدف نوشته حاضر : هنر و آنارشیزم . *

* در شماره ۶ نوامبر سال ۱۹۵۵ روزنامه «پروادا» ارگان رسمی حزب بالشویک
مقاله‌ای تحت عنوان «اختلافات و مبارزات سوسیالیسم و کمونیسم» با مضای کنستاتینو
درج گردید . ولی کمی بعد از طرف پلیس نسخ روزنامه جمع‌آوری شد و نسخ دیگری
چاپ و توزیع گردید که در آنها بجای کلمه سوسیالیسم ، کاپیتالیسم گذاشته شده بود
و وجود سوسیالیسم در عنوان مقاله اشتباه چاپی اعلام شد .

گذشته از اینکه این «اشتباهات چاپی» مؤید تشخیص عملی سوسیالیسم در جهان
امروز است . موضوعیکه بسیار مهم و مورد مطالعه است .

زندگی دیپلماسی شوروی و لزوم مبارزه جدی بر علیه آنست . مثلاً شوروی
یکسال پیش شدیدترین مبارزه بر علیه نیروی سوم در دنیا میکرد ولی حالا با ارسال رهبران
داخلی خود به‌هنگام و یوگسلاوی سعی دارد توهامات بخصوصی را ایجاد نماید و باعث
اشتباهاتی مخصوص گردد که متأسفانه تا حدی نیز توفیق یافته‌است ... در مورد سوسیالیسم
نیز اینجا همان توهامات و اشتباهات است که باتمام قوا باید بر علیه آن مبارزه نمود ...

تفسیر مفاهیم گوناگون آنارشیسم :

کلمه آنارشیسم اصلا یونانی است . آنارشیسم (Anarchism) در فرهنگها بمعنی اغشاش و هرج و مرج و آنارشیست [Anarchist] را بمعنی آشوب طلبو یاغی ترجمه نموده‌اند . ولی اینها فقط معانی تحت‌اللفظی کلمات هستند که از قدیم‌الایام در یونان متداول بوده است . کلمه آنارشیسم درازمنه جدید ، و در جریان تحولات وسیع اجتماعی و تاریخی ، مفاهیم گوناگونیرا بدست آورده که الزاما آنها را باید بعنوان اصطلاحات علم‌الاجتماعی ، فلسفه تاریخ ، استنیک [زیبائی شناسی] وغیره مورد مطالعه قراردارد .

آنارشیسم بعنوان يك جهان بینی فلسفی :

در نیمه دوم قرن ۱۹ ، برای مدت قلیلی ، محیط اجتماعی اروپا از کابوس ترور و وحشت سیراب گشت ، نهضت آنارشیسم ، بمنزله عامل اصلی آن کابوس خوفناک ، بر سرزبانها افتاد . ولی تدریجا و با گذشت زمان سیمای حقیقی ، آنارشیسم ، از لابلای ابرهای دهشت نمایان گشت و تئورسین‌های آن از قبیل پرودن ، اشتیرز ، باکونین ، کلوو ، کراپوتکین ؟ لوئی میشل و بطور غیر مستقیم : فیخته ، فوریه ، اسپنبر و توتسوی وغیره ماهیت اصلی آن دکتربین اجتماعی و جهان بینی فلسفی را ترسیم نمودند ؛ بطور خلاصه ، آنارشیسم خواهان انهدام انقلابی دولت باتمام قوایش [قوای مقننه مجریه و قضائی ، مالکیت ، ارتش ، پلیس ، ژاندارمری وغیره است ، و ایجاد هارمونی جهانی [Harmony of Universe] بر اساس ناموس طبیعی [Notural order] هم از ژان ژاک روسو . در نظر انارشیسم ، انسانها از بدو آفرینش نوع دوست هستند . و مالکیت و دولت و قانون وغیره مانع از حکومت نوع دوستی [Altruism] ذاتی بشر میباشند . آنارشیسم خواهان آزادی مطلق فرد بوده و آزادیهای مطلق فردی را بهترین وسیله و راه ایجاد هم‌آهنگی جهانی میدانند . چون بنظر آن نهضت ؛ غریزه مساعدت بهم نوع ، طبیعتا در انسانها موجود است فقط باید امکانات و شرایط لازم را برای بروز آن فراهم نمود و آن نیز مقدور نیست مگر با انهدام دولت و مالکیت و قانون وغیره... اینست تقریبا ماهیت آنارشیسم بعنوان يك جهان بینی فلسفی و دکتربین اجتماعی .

آنارشیسم بمنزله يك سیستم اجتماعی :

بنابه نظریات مارکس و انگلس ، کمونیسم دارای دو مرحله است که معمولا مرحله اول آن سوسیالیسم نامیده میشود - ولی مارکس و انگلس تقریبا همیشه آنرا مرحله نخستین و پایتین مرحله دوم یعنی کمونیسم کامل دانسته و نوشته اند و آن . عبارت از حذف مالکیت خصوصی و ایجاد مالکیت عمومی توأم با تقسیم کار و توزیع ثروت نیمه کابیتالیستی است باشعار : « از هر کس به نسبت قدرتش و به هر کس به نسبت کارش » . مرحله اعلا یا کمونیسم کامل نیز عبارت از : « از هر کس به نسبت قدرتش و به هر کس به نسبت احتیاجش » که در آن مرحله ، برنامه مارکس و انگلس ، هم تولید وهم توزیع عمومی و کمونیستی

بوده و در زمینه کار و تقسیم آن برابری کامل حکم فرماست و دستگاه دولتی در انتهای سیر تکاملی خود یعنی مرگ میباید .

پس از این مراحل ، دوره‌ای آغاز میگردد که دولت بکلی از بین رفته و حکومت مردم بر مردم جای خود را به حکومت مردم بر اشیاء داده و از قانون‌وارش و زندان و پول و خلاصه هر چه که مظهر نارضایتی و ناراحتی مردم است . خبری نیست . و توده‌ها بمثابة دوره اولیه تمدن بشری زندگانی میکنند . با این فرق کلی که آنوقت وسعت اجتماع بمقیاس جهانی رسیده و همه چیز از طبیعت گرفته تا کلیه امور اجتماعی بادلخواه و ممیزی اجتماعات اداره میشود و بعبارت دیگر بشر دنیای جبر را پشت سر گذاشته و وارد قلمرو آزادی کامل گشته است ...

اینست قیانه تقریبی آمارشیم : بمنزله يك سیستم اجتماعی . البته آنچه که گذشت از نظر مارکسیم بود . که حالا در عصر اتم احتیاج بیک تجدید نظر کلی عمیق دارد و مادرباره آن در فرصتی دیگر بحث خواهیم نمود .

اقتصاد و آمارشیم

غیر از مفاهیم فوق ، آمارشیم در موارد زیر نیز مفهوم های دیگری بخود

میگیرد .

راجع به آمارشیم در اقتصاد ؛ باید گفت که : « ... هر چه که آمارشی تولید عمومی از بین میرود . همانقدر نیز نفوذ سیاسی دولت ، حثی میگردد . انسانها آخر الامر مالک حقیقی زندگانی خود گشته . بالنتیجه مالک طبیعت نیز میشوند . یعنی آزاد-خود مالک خود - . » « تکامل سوسیالیسم از تخیل به علم » تألیف انگلیس ترجمه ارمنی صفحه ۶۶

« ... سوسیالیسم ماحصل درک آمارشی موجود در زمینه تولید است . و اما تئوری سوسیالیسم ، مرحله تکامل یافته نظریات اصلاح طلبان قرن ۱۸ محسوب میشود . همان کتاب صفحه ۱۱ .

بطوریکه مشاهده میشود ، در اینجا زمینه اقتصادی - آمارشیم با مفهوم بی‌نقشه‌گی و هر و مرج استعمال شده .

در تفسیر نقل فوق باید گفت که در جامعه کاپیتالیستی ، تولید کالا بدون نقشه و در نظر گرفتن احتیاجات عمومی و قدرت خرید ، توده‌ها و ظرفیت و وسعت بازارها و غیره انجام میشود و همیشه سبب بروز بحرانهای بزرگ اقتصادی میگردد . (لازمست تذکر داد که این تحسبات نیز تا حدی تغییر یافته‌اند و گفته‌های مارکس و انگلس را که ما آنها را نقل قول میکنیم با واقعیات عینی امروز مطابقت کامل ندارند .

سوسیالیسم نهضتی است که بزعم مارکس وظیفه دارد ، هر چه و مرج و آمارشیم موجود در زمینه تولید اقتصادی را از بین برده و تولید با نقشه رادر جای آن قرار دهد ...

تناسل و آمارشیم .

در این زمینه وسیع ، آمارشیم بطور خیلی عمیق وریشه‌دار ، بعد از تشکیل

اجتماعات اولیه انسانی حکمفرما بوده و هم اکنون نیز در تمام نقاط جهان پابرجاست واضح تر: در اجتماعات انسانی - در گذشته حال - تولید نسل و تکثیر هیچوقت از روی نقشه و صلاح عمومی نبوده و نیست. مثلا بهیچوجه حدود و امکانات اقتصادی و جغرافیائی ممالک در نظر گرفته نمیشود و همیشه افزایش نفوس آنقدر زیاد است که اغلب قحطی ها و غیره در ممالک روی میدهد. مانند زاین و چین و ... یا مثلا هر فردی دارای هر نقص بدنی و روحی باشد، آزادانه حق دارد تولید نسل نماید. بدون اینکه از بدبخت نمودن اولاد خود بعلت دارا بودن همان نواقص والدین خود - از مرجعی حساب برد. راجع به جنبه استتیک مسئله نباید گفتگو کرد. چون اینها موضوعی که هیچ مدنظر نیست، همان جنبه زیبایی شناسی در تولید مثل است. در صورتیکه این موضوع در آتیه اهمیت زیادی را بدست خواهد آورد. - مادر متن در اینباره بحث خواهیم نمود. - آخر الامر بعلت عدم تکامل علوم، هنوز امکان تعیین قبلی جنس نوزاد و بالتبقیه کنترل بر تعداد جنسها، مقدور نیست. - گرچه این اواخر بیولوژیست های آلمانی اعلام کردند که از این پس والدین بدخلوا خود دختر یا پسر خواهند داشت ولی اگر این موضوع در حدود گفته حیات شناسان آلمانی نیز عمل گردد. باز کافی نیست. چون در این مسائل، خواستهای فردی - والدین - شرط نیست. بلکه مصالح عمومی مهم است ...

بهر حال، لازمست علاوه کرد که دیر و قتر است، علمای رشته های مختلف علمی در فکر و چاره جوئی هستند و نهضت هایی هم از قبیل علم بهبودی نسل بشر [Eugenics] و نهضت کنترل بر تولد (Birth Control) و غیره و همچنین آزمایشهای بیشمار علمای طبیعی و علی الخصوص بیولوژیست ها (حیات شناسان) میخوهند تا اندازه ای جلوی این هر چه و مرجع آنارشیسم عمیق و وسیع و در عین حال زیان بخش را بگیرند... این مبحث بسیار طولی است و جالب توجه ولی در اینجا بیشتر از این جایز اینست.

آنارشیسم در طبیعت.

از لحاظ منافع عمومی اجتماعات، در طبیعت - بعد از اینهمه اکتشافات علمی باز آنارشیسم و مرجع و مرجع وسیع حکمفرماست.

گذشته از زیانهای آتشفشانها، زلزله ها، طوفانها، طغیانها و غیره و غیره فقط همین برف و باران ساده، به تنهایی میتواند اشکالات بسیار بزرگی را برای اجتماعات انسانی ایجاد کنند. اگر مثلا در بعضی نقاط ایران یکسال باران نیارد، وقوع قحطی و مصائب دیگر قطعی است. و یاد آر آمریکا متمدن هر برفی که در شهری نیویورک میبارد فقط میلیونها دلار خرج بر میدارد و ... بالاخره سرما، گرما و بالتبقیه شیوع امراض

در ژاپن افزایش نفوس بعدی رسیده که در چند ماه گذشته ۴۲۰ تن داوطلبانه خود را عقیم ساختند تا بدین طریق بطور بسیار ناچیز هم که شده از افزایش بیمورد و زیان آور نفوس جلوگیری نمایند. ولی این عمل، از کنترل دقیق و علمی و با طرح و نقشه بادر نظر گرفتن شرایط ممالک، بسیار دور است ... ضمنا اعلامیه صادره از موسسات اقتصادی انگلستان معروض میدارد که روزی ۸۸۰۰۰ نفر بر جمعیت دنیا افزوده میشود.

و غیره همه زادهٔ هرج و مرج حاکم در طبیعت اند. و تا انسان بر آنها تسلط پیدا نکند همچنان باقی مانده و ایجاد زحمت و ضرر خواهند نمود.

بهر حال گرچه علوم تجربی مدرن، بر علیه قوای عظیم و سرکش طبیعت، به بعضی فتوحات نایل گشته اند و هم اکنون انرژی بزرگ اتمی را تحت اختیار خود دارند. مع هذا پیشرویهای علم در برابر عظمت جهان کلی، بسیار ناچیز است و هنوز نمیتوان ادعا کرد که انسان حاکم بر طبیعت است. لذا آنارشیسیم طبیعت است که بر اجتماعات بزرگ انسانی حکمروائی میکند.

بطوریکه گذشت، در ممالک متمدن، توسط علوم تجربی مدرن، حالا میتوان مثلاً از برف و باران و طوفان و طغیان و غیره جلوگیری کنند و بوسیله دستگاههای بزرگ تهویه هوا، هوای یک شهر را مانند نیویورک، تحت کنترل قرار دهند و آنرا تبدیل نمایند و بوسیله آفتاب های مصنوعی ناحیه ای از یک کشور را از لحاظ وضع جوی تحت کنترل قرار دهند. تا با وجود این باید اقرار نمود که علم هنوز راه درازی را در پیش دارد تا بتواند در حدود احتیاجات اجتماعات انسانی، طبیعت را تحت رقیبت کامل خود درآورد... ضمناً باید گفت که خشنی شدن آنارشیسیم در طبیعت، معلولات مهمی در زندگی اجتماعات بوجود خواهد آورد که یکی از آن معلولات مربوط به اساس و شالوده ادیان و مذاهب موجود است.

آنارشیسیم در کلیه شئونات و از جمله هنر و ادبیات.

مواردیکه ذکرشان گذشت، زمینه های سه گانه مهم حیات اجتماعات انسانی را تشکیل میدهند و بقیه جریانات و نمودهای اجتماعی و تاریخی معادلات مستقیم یا غیر مستقیم آن زمینه ها یا عوامل محرکه میباشند.

بطور بسیار مختصر باید گفت که در کلیه شئونات زندگی اجتماعی و خصوصی و در همه اعمال و اقدامات شخصی، آنارشیسیم کامل حکم فرماست. - البته مبداء فحش و تحقیقات ماهمیشه مصالح عمومی است. - بعبارت دیگر اکثر اقدامات شخصی با مصالح عمومی وفق نمیدهد. لذا آنارشیسیتی باید مسحوب گردد. مثلاً وقتی در ممالک پر جمعیت مانند ژاپن و چین و غیره، والدین، - مخصوصاً هنگامیکه آنها از لحاظ جسمانی و روحی کامل هم نیستند. - بدلیخواه خوددائم تولید بچه مینمایند. این اقدام خصوصی، گرچه با خواستها و امیال و حتی هدف زندگی آن فرد با افراد وفق میدهد، ولی با مصالح عمومی مغایر و بضرر اجتماع است... خلاصه در زندگی روزمره ما آنارشیسیم کامل مسلط است...

از این نقطه نظرها، هنر، بمنزله یک نمود و پدیده زنده اجتماعی و تاریخی، منطقاً و جبراً نمیتواند از تاثیر این آنارشیسیم کلی و عمیق عمومی و فردی، مبری باشد.

در این مورد از انرژی اتمی نیز میتوان استفاده شایانی نمود. بدین معنی که اگر امروز آزمایشها و انفجارات اتمی و غیره بیشتر از پیش وضع جوی را منقلب نموده و آنارشیسیم موجود را تشدید مینمایند. ولی همین تغییر خودمقدمه کنترل و تعدیل وضع جوی است به مقیاس کلی جهانی...

درخامه باید گفت که همراه با مطالعه و تحلیل مسئله مطروحه . ما خواه و نا خواه مجبوریم مسائل و سؤالات دیگری را که رابطه بسیار نزدیک و ناگسستنی با مسئله مطروحه ما دارند مورد بررسی و تحقیق قرار بدهیم . اهم سوالاتی که در حین مطالعات مایش خواهند آمد ، عبارتند از :

۱ - علل و عوامل تولد هنرها چیست ؟ ۲ - آیا هنر برای هنر است یا برای اجتماع .

هنر و آ نارشسیسم

II

نتیجه گیری از مقدمه - شعر و تمدن - حرف و عمل - شوروی علمدار هنرها
نقشه - هنر و آ نارشسیسم از نظر استیک شوروی - هنر و آ نارشسیسم از نظر -
پسیکولوژی شوروی - توضیحات - سوسیالیسم و هنر - نتیجه این فصل .

نتیجه گیری از مقدمه :

بطوریکه مشاهده گردید پیشرفت و تکامل علوم دقیقه . باعث از بین رفتن آ نارشسیسم
هرج و مرج - در کلیه زمینه ها و شئون زندگی اجتماعی شده و خواهد شد . روی این
اصل عده ای از دانشمندان علوم اجتماعی و تاریخ و همچنین هنرمندان و هنر دوستان واقعی
توجه خود را بسوی مسئله انهدام و آ نارشسیسم در هنر ابداع اثرات هنری با طرح و نقشه
قبلی - بمنابۀ تولید کالای با نقشه ، تولید نسل با طرح ، کنترل بر آب و هوا و عوامل
طبیعی از لحاظ مصالح و احتیاجات عمومی و بهداشتی و غیره - با عنوان : «آیا شعر با پیشرفت
تمدن افول خواهد کرد ؟ » معطوف داشته اند .

همراه این مباحثات و مجادلات لفظی ، که صرفاً دارای جنبه تئوریک بوده و
اغلب در اروپا و مغرب زمین در جریان است ، و تا حالا هیچگونه « آزمایشی » از ناحیه
مرجع رسمی بمرحله عمل نرسیده است ، در قسمت شرقی اروپا و قسمت اعظم آسیا ،
یعنی روسیه «سوسیالیست » . مدت زمانی است که این فکر بمورد اجرا گذاشته شده
و هم اکنون نیز هنرهای با نقشه و طرح دولتی « ابداع » میشوند .
اکنون با چندین مثال ساده موضوع را روشن تر مینمائیم .

یکی از دوستان ، که ۷ سال در دانشکده هنرهای زیبای مسکو تحصیل نقاشی
نموده و هر گرام بسیار وسیع آنرا در سالهای ۳۵-۱۹۳۴ با تمام رسانده است ، تعریف
میکند که ماحق نداشتیم بمیل و دلخواه خود تم [Theme] و سوژه [Sujet] و
وایده (Idee) و فرم [Form] نقاشیها را انتخاب نمائیم . مثلاً بما اجازه نمیدادند
مناظر طبیعی [Paysage] را نقاشی کنیم . در این مواقع ما میبایست (درست تر مجبور
بودیم) آنچه را که دولت سوسیالیست بنا نموده است بر روی پرده های نقاشی ترسیم نمائیم .
مثلاً اگر دولت « سوسیالیست » در کوی دانشکده مان یک یا چند مستراح نوساخته بود ،
ما بایستی آنها را به بهترین وجه روی پرده های نقاشی ترسیم نمائیم .

زمانیکه ما فارغ التحصیل میشدیم از ما بعنوان فارغ التحصیلی یک نقاشی خوب و تاندا نسوز
(دارای تمایل) ، خواستند ما هر یک با سلیقه خود موضوعی را انتخاب نموده و نقاشی کردیم

ولی هیچبک مورد قبول واقع نشد و بمادستور داده شد که انسانهای نوین ساخت اجتماع سوسیالیستی شوروی! را مجسم کنیم

همان دوست میگفت که، من قبل از ن کارگری که در محل سکونتمان کلفتی میکرد و در روز ۱۲ ساعت تمام مشغول رفت و روب منزل بود و برخلاف سن واقعی اش که ۳۵ سال بود - پیره زنی ۵۰ ساله می نمود. بدون کم و کاست، روی پرده آوردم. این عمل من باعث اعتراض و حتی پرخاش مقامات عالیه گردید ... بمن دستور داده شد که زنی جوان، سالم، بشاش با گونه های سرخ فام و خلاصه یک موجود تمام عیار را مجسم نمایم یعنی انسان نوینی که اجتماع «سوسیالیستها» شوروی آنرا ساخته است! ... بعد از «ابداع» این اثر رئالیستی!، جملگی نائل به اخذ کارنامه فارغ التحصیلی گشتیم. ولی برای مامحرز شده بود که با اینوضع و در این شرایط نمیشود کار کرد. یعنی اگر هم ما به تنهایی و در انزوا کار میکردیم و از سلیقه شخصی خود پیروی می نمودیم، هیچوقت اجازه ترتیب نمایش اثرهای هنری مان [**Exposition**] بماداده نمیشد و محققاً موانع بزرگی نیز در برابرمان ایجاد میشد. لذا با سفر را مهیا کرده و ...

و فعالیت و «ابداع» هنرهای بانقشه در روسیه «سوسیالیست» .
حزب و دولت شوروی برای مکاتب نوین نقاشی، مجسمه سازی، حجازی و معماری که در روسیه ظهور میکنند - و در چنین خود محو میشوند - و در مغرب زمین آزادانه نشوونما میکنند، ارزش و اهمیتی قائل نیستند. آنها نقشهها و طرحهای خود را در بسکهای قدیم - کلاسیک و آنتیک - و قالب های کهنه با اجتماع خود و دیگران ارائه میدهند.

در رشته های موسیقی و تئاتر سینما و غیره ابتکارات و اختراعات مکاتب موجود در مغرب زمین - مورد نظر نیست مثلا موسیقی نوین - مدرن - جاز گرچه در مغرب زمین و علی الخصوص آمریکا، موسیقی توده های عظیم میباشد. و بالعکس موسیقی کلاسیک منحصر به عده معدودی از طبقات حاکم گشته است (البته منظور ما طبقه بندی هنر باروش مارکسیستی نیست و نمی گوئیم که هنر کلاسیک و در اینمورد موزیک کلاسیک سمبول منافع طبقه بورژوازی بوده و مربوط به توده وسیع نیست. بلکه منظور اینست که توده های کارگری دهقانی متأسفانه امکان استفاده از موزیک عالی کلاسیک را ندارد...)

در روسیه شوروی موزیک مدرن اجازه نشوونما و پیشرفت راندارد. البته در این اواخر با تعویض نام و غیره گاهگاهی اجازه اظهار وجود به موزیک مدرن داده میشود. ولی این موضوع مانند آزادی های زودگذر ادیان و مذاهب است و احتمالا طولی نخواهد کشید که دوباره زنجیرهای اسارت صدای آنرا نیز خفه نمایند ...

در تئاتر سینما و غیره، مناظر عشقی و غیران بکلی حق وجود ندارند، تجسم گذشته ملل عدیده روسیه شوروی بپیچوجه امکان ندارد، مگر ایدآلینز باسیون (عالی و زیبانشان دادن) تاریخ پرافتخار ملت کبیر و آزادی بخش روس!! ...

بالاخره در رشته های شعر و ادبیات نیز ابداع با نقشه و طرح حزبی و دولتی با همان شرایط معموله رشته های دیگر رایج است و تعریف و تمجید رهبران داهی و ژنی موضوع [**سوژه**] پرافتخار آنان میباشد.

بقیه در صفحه ۴۹

داستایوسکی در مقابل مسئله شرق و غرب

بداشتی از یو گرافی نویسنده :

والتر شوبرت فیلسوف معاصر آلمانی یکی از اسلاو دوستان بسیار با حرارتی است که بواسطه مطالعات فراوان خود در تاریخ مذهب روس و تاریخ تمدن اسلاو شهرت زیادی در اروپای مرکزی و شرقی کسب کرده است .

وی در ۵ اوت ۱۸۹۷ در سونه برک - تورینگ آلمان متولد شد و با آنکه آلمانی نژاد بود در اواخر جنگ اول جهانی به تابعیت دولت کوچک لتون درآمد . تحصیلات عالی خود را در رشته جامعه شناسی و فلسفه در دانشگاه دولتی ریگا به پایان رساند و بعد هابه استادی کرسی فلسفه در همین دانشگاه انتخاب گردید و این سمت را تا اوایل سال ۱۹۴۱ یعنی تا چندی بعد از تهاجم روسها به لتون دارا بود .

وی از اوایل سال ۱۹۴۱ بکلی مفقودالان شد . بنا به نظر بعضی هادر موقع هجوم آلمانیها بمیل خود از ریگا خارج شد و بگفته عده دیگر روسها او را با خود بردند، در هر حال اخباری که اخیراً از ناحیه دوستان او بدست می رسد وجود او را در روسیه تأیید می کند .

کتاب او بنام [اروپا و روح شرق] که در سال ۱۹۳۸ منتشر شد بلافاصله بعد از انتشار با استقبال و شهرت کم نظیری در ممالک خارج مخصوصاً سوئیس - مجارستان - یوگوسلاوی - هلند - بلژیک - و ممالک اسکاندیناوی روبرو گشت . این کتاب که تا کنون به زبانهای عمده اروپائی ترجمه و چاپ شده است بمعنای حقیقی کلمه مهمترین کتاب این فیلسوف شناخته شده است .

والتر شوبرت با کناره گیری از مناطق حساس و پیروغای سیاست و تحقیق در تم های مقالات و مطالعات طولانی قبلی خود کمال سعی و کوشش را بکاربرد که ریشه عمیق اختلاف دائمی موجود بین شرق و غرب را در کادر تاریخ تمدن روشن سازد . حوادث بعدی بطور درخشانی نظریات او را که شوبرت در کتاب خود بیان داشته است تأیید می کند و هنوز بهیچوجه از ارزش آنها کاسته نشده است . بخصوص مطالعاتی که او در زمینه تاریخ توده ملت روس بعمل آورده است، وقایع بعدی را چنان بخوبی قابل درک می سازد که حتی برای اشخاص خیلی مطلع نیز خیره کننده است و اینک ترجمه فصلی از کتاب او بعنوان نمونه :

داستا یوسکی در برابر مسئله شرق و غرب

داستا یوسکی ، نویسنده و روانشناس روسی ، منعکس کننده روح دردمند ملت روس است . که بحران آن بایستی بعدها به وسیله بولشویزم بروز کند . داستا یوسکی زمینه ثابتی را که سلاو دوستان بر روی آن تکیه می کردند رها کرد . زندگی وسیع و آرام و مرفه روسیه قدیم برای او ناشناس ماند . وی متولد مسکو بود ولی برخلاف « گریبا یدوف » و « اوستروسکی » بجای معرفی روسیه مسکوی دوران سن تبریز بوزک تاریخ روسیه را مورد نظر و تحقیق قرار میدهد .

او دورانی را ترسیم می کند که دوجریان مهم جهانی یعنی روح آسیائی و اروپائی در سرزمین روسیه و در وجود مرد روسی با هم برخورد می کنند - قهرمانان کتابهای او تربیت یافتگان رفورمهای پتر کبیر و نماینده طبقه روشنفکر روس « اتلی گنزا » هستند روح آنها در یک مبارزه حیات و مماتی بین روح کهن شرق و روح تازه غرب رنج می برد و همین مبارزه رنج است که رمانهای او را از حیث تأثیر و تحریک و ساختمان و بالاخره قدرت دراماتیک شان در ردیف تراژدی های واقعی قرار میدهد .

داستا یوسکی هرگز در صدد آن نیست که در فاصله وسیع زمان و بادر عالم مجهولات فرورود .

گودال عمیقی وی را از متفکرین سلف و هم دوره اش از قبیل پوشیگین - تورگه نیو تولستوی و گونچارف جدامی سازد . او به ساختن يك اوبلوموف [۱] قادر نیست . وی نسبت به ادبیات « نجبای مالک » روسی و به تمام آنچه طی سالها بر سر زمین و شخصیت های روسی پرده دلفریبی از زندگی يك نواخت طبقه معینی از خانواده های اشراف روسی کشیده است پاك بیگانه است . در حالیکه خود او هم مانند تولستوی از خانواده های اشرافی وراثتی بود . داستا یوسکی به جهان رسوم و آداب موروثی [ترا دیسیونها] توجهی نداشت او انقلابات بزرگ روحی را که برای هم دوره های او بکلی مجهول ولی بحکم تقدیر در پیش برد بخوبی احساس و اعلام کرده است و هم او مبارزه جهانی رب النوع تمدن غرب با روحیه شرقی را پیش بینی کرده است ،

دوفکر منحوس که بوسیله اروپا مورد ستایش قرار گرفته اند عبارت از فرمانروائی جبری نوانی [فوق انسان] و حکمرانی دولت بوسیله زور است . این دوفکر در معنی همان عقاید قیصرها و امپراطوری روم قدیمند .

داستا یوسکی بطالان فکر اولی را در کتاب « جنایت و مجازات » و دومی را در کتاب « غلامان » به نبوت میرساند .

وی ادعای نامه فراموش نشدنی خود را در « جنایت و مجازات » بر علیه عقیده سخیف نابغه پرستی و اعطای اختیارات به نوانی که بوسیله سلسله طرفداران این طرز فکر از زمان « پرنس » ماکیاولی تا « فوق انسان » نیچه بر افکار اروپا حکومت کرد . صادر می کند .

راسکولنیکف [۲] به دعوت خود کامکی جواب مساعد میدهد و با حرارت از نظریه

(۱) قهرمان کتابی بهمین نام اثر گونچارف

(۲) پرسوناژ « جنایت و مجازات »

اعمال زور برای اداره جامعه طرفداری می کند و سعی دارد به خود و به دیگران ثابت سازد که او «مانند دیگران خوره بیچاره‌ای نیست» و بحدی در این راه پیش می‌رود که بخاطر «نایلون شدن» یک نفر را بخوار با بقتل می‌رساند ولی راه جنایت او را به مقام یک مرد فوق بشر که آرزوی او بود سوق نمی‌دهد بلکه او را مستقیماً به حبس انفرادی گناهار کار پشیمان گرفتار می‌سازد و در همانجا است که او «مفهوم زندگی جدیدی» رامی‌پذیرد. او بناچار درمی‌یابد که انسان نمی‌تواند خدا باشد و بهمین طریق خدا را می‌شناسد. کسی که می‌خواست وجود «فوق انسان» را ثابت کند به اثبات خداوند میرسد.

«حتی قوی‌ترین آدمها مانند دیگر مردم خوره مفلوک‌ی بیش نیست» * میل توبه و استغفار آزادی بخش در وجود او خیلی قوی‌تر از دعوت دلفریب حق خود خواهی است و آرامش خاطر حاصله از بازگشت به مذهب بیش از مستی قدرت برای اوسعادت بخش است و در نتیجه عناصر خدائی در راسکولنیکف بر انسان فاسد الاخلاق غلبه می‌کند.

راسکولنیکف گناهان اصلی خود پسندی و تکبر و تشنگی قدرت را که باعث دوری از برادران و میل برتری جستن بر آنهاست مرتکب میشود. (نام قهرمان خیلی خوب انتخاب شده است زیرا کلمه راسکول در زبان روسی بمعنای انشعاب و جدائی است) راسکولنیکف تیپ روسی آلوده بسم اروپائی است که خود را بابازگشت به مسیحیت تصفیه می‌کند زیرا برای یک نفر روس، اروپا روح مجسم شیطان و بزرگترین وسوسه شیطانی است ...

داستایوسکی در کتاب «جنایت و مجازات» فکر غربی تسلط بزور را با عبارات شیوائی مورد حمله قرار میدهد. او این سؤال را مطرح می‌کند:

(قیصر یا مسیح؟)

لابالی‌ها نه این رامی‌شناسند و نه آنرا برای هر دو بیگانه‌اند آنها میلی جز آسایش و بورژوا بودن ندارند. درحالیکه یک نفر بورژوا نالایق تراز آنست که عملی چه درخور طرد و چه درخور ستایش انجام دهد. فقط موجودات جوانمرد لایق آنند که یک عمر برای فکر (قیصر یا مسیح؟) مبارزه کنند.

جواب داستایوسکی با جواب شرق اینست: مسیح نه قیصر! تا آنجا که می‌گوید از اتزوی کبر و نخوت بیرون آئید، توهم انسان مستقل و خودکام بودن را دور بیاورید بسوی چشم پوشی و انسانیت و فداکاری بروید ...

راسکولنیکف از تیپ گناهارکاران بخشوده‌ای است که راه خود را به سوی انسانیت پیدا می‌کنند. این راه از جنایت شروع میشود و از طریق پشیمانی می‌گذرد و به تجدید حیات اخلاقی که تنها راه رستگاری است منتهی میشود اما راه دیگر شخص جنایت‌کار را در اثر نخوت خارج از حدی که دارد به خود کشی سوق میدهد و این راهی است که سودبرگائیلوف (۱) آنرا انتخاب می‌کند. این یکی جنایتکار بی‌غیرتی است که لایق توبه نیست و در لجاجت خود باقی می‌ماند و مشاهده این شخص اینست که راسکولنیکف

[۱] پرسوناژ «جنایت و مجازات»

رأبه پلیدیهای خود آشنا می‌سازد. مرد باید در بین این دو امکان تصمیم خود را بگیرد و تسلیم ورزشیا یا نهاد شخصی، انتخاب خود را بکند که آیا پشیمان میشود یا خود را می‌کشد. گناهی که باز خرید نشود گناهکار را نابود می‌سازد. این همان روح خرابکاری است که در آخرین مرحله بحال نهاد صاحب‌خود بر می‌گردد.

این فکر یکی از عزیزترین افکار برای داستاویوسکی است: ستاوروگین، کیریلوف و رشوونسکی (۱) همان راه‌سویدزیکائیلوف را انتخاب می‌کنند. کیریلوف خود را می‌کشد تا مردم بفهمند که آواز مرگ نمی‌ترسد. این تنها چیزی است که مردم در عین آنکه کمترین توجه به او ندارند می‌توانستند از او انتظار داشته باشند. او پیش خود اینطور خیال می‌کند که « هر کس جرئت خود کشی بکند خدا است » برای او خدا در همان سطح خرابکاری قرار دارد و این سرنوشت کسانی است که ایده آل [انسان بجای خدا] را تعقیب می‌کنند اینها یا خود کشی می‌کنند و یا اینکه کشته میشوند. شخص قیصر نیز می‌بایستی نابود شود... این فرجام محتوم است و هیچ رستاخیزی در پی ندارد.

داستاویوسکی باروشن بینی تمام معنای ایده آل « فوق انسان » را درک می‌کند و او بخوبی می‌داند که عشق یعنی سرچشمه زندگی فدای این ایده آل شده است. **مذهب قهرمانان باید ایده آل برادری، انتحار کفر آمیز یا تجدید حیات در مسیحیت؛ اروپا یا روسیه...** بدینسان داستاویوسکی مسئله سرنوشت را مطرح می‌کند.

داستاویوسکی تراژدی اجتماعی ارتداد را در وجود راسکولنیکف مجسم می‌سازد. انتهای راه فوق انسان شدن جز پشیمانی و یا انتحار چیز دیگر نیست. اینست معنای دقیق « جنایت و مجازات ».

راهی که به سویسالیزم ضد مذهب می‌رود رأبه انحلال جامعه میرسد و رأبه بازگشت مسیحیت منتهی می‌شود و این محتوی کتاب « غلامان » است.

داستاویوسکی در زمان اولی بر علیه آرزوی تسلط با زور و قدرت افراد می‌جنگد و در دومی بر ضد دولت حکمران تحمیلی می‌شورد. در اولی بانیچه و در دومی با مارکس اعلام مخالفت می‌کند. با وجود این که او نوشته‌های هیچ‌یک از آنها را نمی‌توانست بخواند ولی او هر دو تالی آنان را روحاً و منطقیاً احساس و معرفی می‌کند. شگفت اینست که وی روابط باطنی و خوشاوندی هر دو دکترین را بخوبی درک کرده و تشخیص او خیلی روشن‌تر از نگاه خفه مردان امروزی است که قضایا را در محل و زمان خود تماشا می‌کنند مارکس، وارث ناخود آگاه مؤمنین یهودی، بطرز نیچه در پی یک جانشین خدا است و بهشت او را در زمین جستجو می‌کند. او هم انسان امروز را اسباب و آلت انسان فردا حساب می‌کند. این انسان آینده است که باید انسان سلف خود را توجیه کند و انسان امروز یک تجلی اتفاقی بیش نیست. امامارکس به تیب دیگری نظر دارد که از مال نیچه جداست. منظور او بدست آوردن انسان اجتماعی کامل است نه یک فرد عالی نمونه. با وصف این یک حالت روحی اساسی که در او نیز بهمان اندازه نیچه وجود دارد او را ناچار می‌سازد که راه دیگری پیش بگیرد. انسان در برابر هر دو تالی آنها آزادی خود و تمام ارزشهای خود و مفهوم واقعی خود را از دست می‌دهد. هر دو زور و قدرت را جانشین خدا می‌سازند.

[۱] پرسوناژهای « غلامان »

آئین « فوق انسان » يك خدای زمینی لازم دارد درحالیکه سوسیالیزم خواهان بهشت زمینی است. اینها مذهب موهومی هستند که بر ضد مسیحیت قد علم می کنند و به ایده آل برادری و نفع ایده آل زور و قدرت خیانت می کنند. گرچه نقطه حرکت این دو مذهب مختلف است ولی مقصد و انتهای هر دو همیشه یکی است.

مارکس می خواهد به ایده آل مساوات برسد درحالیکه نیچه در صدد تحمیل يك استبداد فوق انسانها است. همانطور که با وجود يك فوق انسان خود کام تضمین مساوات امکان ندارد بدون رژیم استبدادی تحمیلی [دیکتاتور پرولتاریا. ۲.] مساوات محرومین امکان پذیر نیست.

فوق انسان نیچه و رهبران توده های مارکس هر دو در يك آب و هوا پرورش می یابند آئین فوق انسان پرستی و آئین سوسیالیزم مارکس دو پرنسپ نظیر همدند که از دو جهت مختلف مورد توجه قرار گرفته اند. درست است که مارکس و نیچه دونا هستند ولی آئین هر دو تای آنها به دیکتاتوری و انهدام آزادی اخلاقی منتهی میشود. خوشاوندی موجود بین این دو مذهب همان خوشاوندی است که بین راسکولنیکف و قهرمانان کتاب « غلامان » وجود دارد. در روح داستایوسکی هر دو تای آنها به همان ریشه واحد می رسند.

داستایوسکی تأیید می کند که سوسیالیزم و آئین نابغه پرستی بواسطه اصول جامد کاملاً مادی، خود باعث پیدایش جریانهای بزرگ ضد مذهب و جلب موقتی افکار باطنی مردم شده اند،

اینها و آئین دو جریان واسطه بین روحیه استدلالی و سرودمادی غرب و روحیه عشق و ایمان شرق هستند. اروپا باردیگر وسوسه و روح شیطانی خود را برای فردوسی مجسم کرده است. بهمان طریق که شخصی در کتاب « جنایت و مجازات » مورد دست برد عقاید غربی قرار می گیرد جامعه نیز در رمان « غلامان » دستخوش تجاوز می شود. انسان در مورد اولی با عقاید غرب قطع رابطه می کند ولی در مورد دومی نوبت جامعه است که باید خود را از آن افکار رهایی بخشد. در هر دو رمان روح مسیحیت روسی به روح مادی که بر اروپا مسلط شده است غلبه می کند. « زمین بانوری که از شرق می آید درخشان خواهد شد ... »

پیش بینی همین پیروزی و غلبه نهائی بایستی در دو نسل بعد از داستایوسکی توسط آلکساندر بلوخ در قصیده انقلابی معروف « دوازده نفر » تکرار گردد. خود داستایوسکی از کسانی است که قبلاً يك بار مجذوب جاذبه فریبنده غرب شده اند ولی او در تبعید گاه سبیری بخطای خود پی برد و درحالیکه یقین کرد این بدترین ها از ریشه فاسد و پوسیده هستند، از گناه خود توبه کرد و آزاد شد. در رمان « غلامان » تمام آنچه روسی است همان مرحله بحرانی داستایوسکی را می گذرانند درحالیکه در انتظار نمایندگان جنایتکار غرب سر نوشت حزن آوری کمین کرده است. توده ای که هنوز روسی مانده است با ایمان خود نجات می یابد و بدین طریق راه مسیحیت را دوباره پیدا می کند.

در رمان « غلامان »، و همانطور در افسانه « بزرگترین نقش عقاید » داستایوسکی جامعه انسانی را که با زور و تمهید بوجود آمده است بنام: « لانه مورچه با عقاید اجتماعی »

و « قصر شیشه‌ای » و « میل بی معنی و پر نخوت وصول به سعادت زمینی بدون کمک خداوند » محکوم می‌سازد .

« این عین دیوانگی است که بخواهند جهان نوین و عصر خود را بقیمیت انهدام صد میلیون انسان ! بدست ... » اورندا و لتاریسم را در لباس سوسیالیزم انقلابی اتلی گنزیای روس ، که ظاهراً اینقدر آزادیخواهانه است ، بخوبی شناخته و احساس و پیش‌بینی کرده است . « سوسیالیزم فرانسوی ، تنها سوسیالیزمی که داستایوسکی شناخته است ، در نظر وی سلسله زنجیر بسیار منطقی و بسیار طبیعی یک نوع طرز تفکری است که تارم قدیم می‌رسد و بوسیله کاتو لیسیم نگهداری شده است » رومی و روسی دو حریف و دودشمن ابدی هم هستند .

داستا یوسکی ، یک نوع عصبان ضد خدا را در سوسیالیزم می‌بیند و بهمین جهت وی با آنکه محکوم به اعمال شاقه در سبیری است از ورود در صف انقلابیون امتناع می‌کند او بخاطر عشق به آزادی و عشق پروردگار دشمن سوسیالیزم است . او عقیده دارد و در رمان « غلامان » پیش‌بینی می‌کند که بدنبال انقلاب ضد مذهبی انقلاب سالمی وقوع خواهد یافت که در آن روح مشرق زمین بار دیگر شگفته میشود وی از زبان شانوو (۱) چنین پیش‌گوئی می‌کند که روسیه در اثر دیوانگی های « غلامان » خود را به نوعی از سوسیالیزم خواهد سپرد که مخصوص خود او است . مفهوم این حرف‌ها در آخرین مطالعات در ضمن شرح حال او تشریح شده است « ایمان توده روسی به کلیسا ، اینست سوسیالیزم روسی . » این وظیفه کلیسا است که مبارزه شدیدی بر ضد عقاید غربی قیصر و امپراطوری شروع کند . برای کلیسای عمیقاً مسیحی ، لازم نیست که اختلاقات ظاهری اجتماع را برپا سازد زیرا او انسان را بر مبنای بهشت معنوی و برابری در پیشگاه خداوند می‌سنجد کلیسا برای داستایوسکی نوعی برادری معنوی و جامعه تمام کسانی است که دوباره زنده می‌شوند و بمعنی وسیع کلمه برادری جهانی در عالم مسیحیت است . اینست شکل اجتماعی روسیه ، حالت اجتماعی احساسات بشر و روح جهانی شرق .

[۱] شاعر کلاسیک این نبرد داستایوسکی است .

آیاملتها سیستم اقتصادی کشور خود را انتخاب میکنند

امکان انتخاب يك سیستم اقتصادی - انقلاب ۱۹۱۷ روسیه - نقش مردم در انتخاب سیستم - ساختمان سیستم اقتصادی نوین - کاپیتالیسم ژاپنی - نگاهی به سازمان کنونی اقتصاد غرب - راهی که انگلستان انتخاب کرد - انتخاب بریتانیا در ۱۹۴۵ - سرمایه داری آمریکا و آینده - کشور های مستعمره و نیمه مستعمره و عقب مانده چه باید بکنند و روابط دول غرب با آنها -

این مقاله با استفاده از منابع انگلیسی و نوشته‌های استادان علم اقتصاد آن کشور تهیه شده است .

مسئله اختیار يك سیستم اقتصادی از میان سیستمهای مختلفی که امروز در کیرودارتبلیغات سیاسی از جانب دول و احزاب و سیاستهای مختلف عرضه میشود، مسئله ایست که ذهن اکثر متفکرین و پژوهندگان علوم اجتماعی معاصر را بخود مشغول داشته . در این مقاله سعی میشود اولاً این مسئله به صحیح ترین طرز ممکن طرح و طرق حل آن تا حدود امکان ارائه شود البته نتیجه گیری دقیق و بحث از صحت و تناسب مطلق يك سیستم بدون توجه به شرائط حاصله از زمان و مکان عملی است که هرگز نمیتواند مورد تأیید روشهای علمی و منطق متریقی جدید باشد و نظر ما در نگارش این مقاله ابتداء همانطور که مذکور افتاد، طرح صحیح مسئله و در ثانی بررسی طرق و امکانات حل مسئله میباشد .

امکان انتخاب يك سیستم اقتصادی در هیچ مرحله از تکامل اجتماعی تا کنون بدست ملتها نیفتاده و هر کدام از افراد مردم در تحت شرائط روشن و معلومی که ناشی از سیستم اقتصادی حاکم است بدینا آمده و زندگی میکنند اکثر مردم از نحوه کار و زندگی خود ناراضی بوده و بعضاً بینهایت درجه از آن متنفرند . و این تنفر در درجات بالا و حدود وسیع خود غالباً موجب پیدایش شورش و طغیانهایی از جانب مردم علیه نظم اقتصادی حاکم میگردد ولی این طغیان و شورش ناشی از عصیان و رنج هرگز بمعنی اقدام برای استقرار يك سیستم اقتصادی جدیدی نیست . شوریدن و ویران کردن يك رژیم اقتصادی با استقرار آگاهانه يك رژیم اقتصادی بجای آن تفاوت بسیار دارد . در تمام طول تاریخ بشری

هیچگاه انسانها، آزادانه و با آگاهی کامل قبلی اقدام بتاسیس رژیم جدیدی بجای رژیم منکوب و مطرود قبلی ننموده‌اند.

این مطلب همانطور که نسبت با آحاد و افراد مردم صدق میکند نسبت بتمام اجتماعات، ثروتمند و پربیشان ضعیف و مقتدر بعنوان يك سازمان اجتماعی، يك اراگانیسم زنده يكسان صدق میکند.

انتخاب آزادانه و آگاهانه يك سیستم اقتصادی بجای سیستم قبلی از جانب جوامع و اجتماعات انسانی در طول تاریخ بسیار نادر و کمیاب است و در حقیقت در تمام تاریخ و با تمام وقایع تاریخی عصر نوین فقط دو حادثه از این نوع میتوان یافت ۱ - پذیرش داوطلبانه اقتصاد ماشینی غرب در ۱۸۶۰ توسط ژاپنیا

۲ - انقلاب ۱۹۱۷ روسیه. و در هر دو این حوادث انتخاب و اختیار سیستم جدیدنه توسط توده مردم بلکه توسط عده‌ای از مردانی که بکار و عمل خود و نتیجه آن وقوف کامل داشته و با عزم و تصمیم راسخ گذشته خود رادرهم شکسته و بآینده نوینی رومیگردند صورت گرفت. عدای انقلاب نازیها در آلمان و قیام موسولینی در ایتالیا را نیز از زمره این وقایع میشمارند اما در هیچکدام از این دو حادثه مسئله اختیار سیستم اقتصادی جدیدی در کار نبوده و اصولا پایه‌های اساسی اقتصاد قدیمی همچنان نگاهداشته و حراست شد.

انقلاب فاشیستهاییش از آنکه جنبه اقتصادی داشته باشد، شکل و روی سیاسی داشت [روبنای سیاسی بود] و هیچ توجهی به نیروهای اقتصادی که پایه‌های انقلاب را تشکیل میدادند نمیکرد آنها کشورشان را دچار تغییرات اقتصادی بزرگی کردند؛ اما این تغییرات اقتصادی نسبت به هدفهای سیاسی انقلابیون عوارضی بشمار میرفت و نتیجه انتخاب يك سیستم اقتصادی جدیدی نبود

دومونه اختیار آگاهانه و متفکرانه رژیم اقتصادی جدید، بنحوعالی آموزنده و قابل مطالعه میباشد، ژاپنیا، در مواجهه با نیروی نظامی مقاومت ناپذیر دول غرب دریافتند که سازمانهای قدیمی و سفت باستانی آنها ضعیفتر از آن است که بتواند در برابر نظام جدید تاب بیاورد پس بناچار با تأمل لازم کاپیتالیسم را انتخاب و بنیان ریختند تا موقوف بخلق چنان قدرت و نیرویی بشوند.

آنها سیستم کاپیتالیسم را چه در زمینه ارتباطات سیاسی و چه در روابط اقتصادی بر سازمان قدیمی فئودالیسم مرجح یافتند، گرچه این انتخاب در اساس يك کار اقتصادی بود اما در زمینه روابط سیاسی هم بهمان اندازه مؤثر واقع شد زیرا آنها بناچار اصول سیاسی خود را چنان ترتیب دادند که با مقتضیات حاصله از سیستم جدید اقتصادی تناسب داشته باشد علیهذا انقلاب ۱۸۶۷ ژاپن تا همان حد که انقلابی صنعتی و اقتصادی بشمار می‌رود انقلابی سیاسی نیز محسوب میگردد اما اساسی که این تغییرات بر مبنای آن رخ داد عبارت بود از يك انتخاب آگاهانه میان دو رژیم اقتصادی.

انقلاب روسیه - بهمین ترتیب انقلاب ۱۹۱۷ روسیه نیز هم سیاسی و هم اقتصادی بود اما در اینجا هم اساس کار، انتخاب یکی از دو سیستم اقتصادی بود، امر انتخاب سیستم اقتصادی آینده در روسیه قدری بفرنیجتر بود زیرا بجای يك سیستم، سه سیستم بعنوان رقیب و جانشین رژیم اقتصادی موجود خود نمایی میکردند.

در کشور پهناور روسیه در تحت تسلط و فرمانروایی تزار، سیستم اقتصاد فئودالی و باستانی جریان داشت که در بعضی از نقاط کشور، در شهرهای بزرگ یا معادن نفت باشکول ناقصی از سرمایه‌داری و اقتصاد ماشینی غرب مخلوط و همراه شده بود و علیه این نظام کهنه این نیروها صف کشیده بودند.

اول‌آنهايي که معتقد بودند قدمهای بعدی باید در طریق رشد و توسعه کاپیتالیسم و در طریق استقرار رژیم سیاسی امپریالیسم از راه تأسیس سیستم حکومت پارلمانی برداشته شود این عده تقلید و اجراء سبک سیاست لیبرالیسم اقتصادی را توصیه و تشویق می نمودند.

گروه دوم آنهايي که معتقد بودند باید رژیم اقتصاد تعاون کشاورزی را بر مبنی کمونیسم فئودالی موجود در روستاهای روسیه توسعه و پیشرفت بخشید ولی عامل فئودال را از میان آنها حذف کرد.

دو دسته سوم آنهايي که ادعا میکردند مسئله خطر اقتصاد روسیه فقط باید با جانشینی بلا فصل سوسیالیسم حل میشود اولین انقلاب ۱۹۱۷ مسئله را در میان گروههای متنازع همچنان مورد بحث و جدل باقی گذاشت و انقلاب دوم سال ۱۹۱۷ یا انقلاب بلشویکی جریان را بنفع سوسیالیسم پایان بخشید.

نقش مردم در این وقایع - در هیچکدام از این قضایا مردم رژیم جدید را انتخاب نکردند [مقصود من از کلمه «مردم» اکثریت مردم است] و در هیچکدام از این تغییر و تبدیلات راه حل قضیه آنچنانکه بعدها بوقوع پیوست در ذهن اکثریت مردم وجود نداشت. در ژاپن اکثریت هیچ نقشی در انتخاب سیستم جدید اقتصادی نداشت و این جریان در بالای سر آنها ساخته و پرداخته شد. در انقلاب ۱۹۱۷ روسیه اکثریت کم و بیش سهمی داشت اما این سهم بیشتر در نفی رژیم حاکم بود و غیر از اقدام آگاهانه قسمتی از دهقانان برای تصاحب اراضی فئودالها (که آنها بیشتر بصدت با فئودالیسم صورت گرفت نه بخاطر استقرار سوسیالیسم) اختیار مثبت سوسیالیسم بدست بلشویکها صورت گرفت که توسط کارگران صنعتی، که در آن موقع خود اقلیت کوچکی پیش نبودند، تقویت میشدند.

ساختن سیستم اقتصادی نوین - شعرا، نویسندگان و فلاسفه آزادند که دنیای نوین خود را بر طبق تمام تصورات و آرزوهای قلبی خود بنا کنند اما سیاستمدار حتی اگر رهبر توانای يك انقلاب مقتدری هم باشد باید دنیای نوین خود را بر روی خرابه‌های گذشته و با مصالح و میراث رژیم سرنگون شده بنا کند. صنعت ژاپن جدید هر چند بتقلید از غرب پیشرفته‌ترین تکنیک‌های صنعتی را بخدمت خود گرفت، از لحاظ وجوه اجتماعی اصلا شابهتی بجوامع ماشینی دنیای غرب نداشت زیرا اساس تکنیک جدید او روابط طبقاتی کاملا مختلفی بود؛ در بریتانیای کبیر و سایر ممالک غربی اروپا [در آلمان کمتر] کاپیتالیسم بعنوان يك رژیم اقتصادی خاص در تحت حمایت طبقه مستقر و نیرومند بورژوازی که قادر بتسخیر ماشین دولت و بکار بردن آن در راه حصول مقاصد خود بود استقرار یافت. در آنجا بورژوازی، اریستوکراسی کهنه را از قدرت خلع کرد و با و فقط تاحدودی اجازه استفاده از اختیارات و نفوذ داد که آنها را در خدمت کاپیتالیسم بکاربرد. اما در ژاپن هر چند سرمایه‌داری تجاری بزرگ پیشرفت بسیار کرد و توانائی عظیم

اقتصادی از خود نشان داد اما قدرت او همچنان در خدمت دستگاه دولتی که بیشتر مسخر اختصاصات فئودالی بود باقی ماند.

در روسیه کار ساختمان سیستم اقتصادی جدید نیز با اشکالات بزرگی برخورد کرد و رهبران انقلاب که در آغاز کار تمامی سازمان و ساختمان رژیم سرنگون شده را نفی میکردند ناچار شدند که بسیاری از اختصاصات رژیم درهم ریخته را بعنوان عوامل ضروری در کار ساختمان دنیای نوین بخدمت بپذیرند البته شك نیست که هدفها كاملا با گذشته فرق کرده بود اما از بسیاری جهات این سوسیالیسم روسیه نوین جانشین مستقیم و وفادار دستگاه سرنگون شده دیکتاتوری تزارها بود.

هر چند در مواقعی که انسان در میان دو سیستم مشخص و معین اقتصادی، انتخابی دقیق و آشکار می کند، آزادی او در انتخاب، برای آنچه که بعد ها می خواهد بسازد توسط ضرورتهای ناشی از ساختمان فعلی اجتماع تحدید میشود ولی درباره ژاپن و روسیه هنوز هم این محدودیت بچشم می خورد باید قید کرد که با یک ضربت دون کیشوت وار نمیتوان یک سازمان اقتصادی را درهم خرد کرد و بجای آن رژیم جدیدی بر پا نمود بلکه این عمل باید باطی مراحلی و بدون هیچ ژست خودنمایانه صورت پذیرد.

کاپیتالیسم بصورتی که در ممالک غربی و در کشورهای متحده امریکا وجود دارد در طی مراحلی بوجود آمده و هرگز قدرت را بایک ضربت جافانه بکف نگرفته بلکه رفته رفته و طی مراحل این امر وقوع یافته است. کاپیتالیسم ابتداء ساختمان خود را مجزا از دستگاه دولت حاکم بعنوان یک سیستم اقتصادی خاص تکمیل کرد و سپس مصاف خود را با حکومت های وقت آغاز نمود و بعد از تسخیر آنها را بشکلی که قابل خدمت بهدفها و عوامل او باشند تبدیل کرد، کاپیتالیسم نظم اجتماعی کهنه را تدریجا از مواضعش بیرون راند تا اینکه سازمان خود را با استحکام هر چه تمامتر بنا نهاد و قوام بخشید بدون شك در مراحل نهائی این رشد تدریجی، رهبران نیروهای سرمایه داری بخوبی آگاه بودند که چه میکنند و از روی آگاهی و فهم هر چه تمامتر سیستم «لیبرالیسم اقتصادی» را بنا کردند اما در اینجا هرگز انتخابی از جانب کسی در کار نبود چه سرمایه داری با قدرت بسیار و سرشار مادی خود قبل از آنکه کسی امکان تبلیغ برای «لیبرالیسم» او یا فلسفه او در توجیه پدیده های طبیعت و اجتماع داشته باشد مواضع دشمن را درهم کوبیده و بر قدرت و حکومت مسلط و مستقر شده بود.

کاپیتالیسم ژاپنی - کاپیتالیسم در ژاپن نیز بعد از بوجود آمدن شکل خاصی یافت که با کاپیتالیسم غرب تفاوت های اساسی پیدا کرد. نبرد بورژوازی غربی علیه فئودالیسم بکمک طبقات کارگر و زحمتکش به پیروزی رسید و همین امر با آنها اجازه داد که در سازمان جدید پایه حقوقهای سیاسی و اقتصادی مطالبه و تحصیل کنند. اما بورژوازی ژاپن توسط میلیتاریست ها خلق شد و بوجود آمد و چاره جز خدمت بخالق خود نداشت بخاصه آنکه برای کنترل و ممیزی طبقه کارگر نیاز شدیدی بمیلیتاریزم حاکم احساس میکرد در ممالک غرب بورژوازی دولتها را تسخیر کرد در ژاپن حکومت فئودال میلیتاریسمی، کاپیتالیسم را آفرید و او را همچون ابزاری در خدمت مقاصد خود

برای استثمار هرچه بیشتر کارگران بکاربرد در حالیکه در کشورهای غربی بعد از تسلط بورژوازی استثمار باین شدت وطریق بعلت دخالت کارگران واتحادیه های آنها میسر نبود.

زاین در حالیکه سیستم اقتصادی کاپیتالیسم را بکار میبست وتوسعه میبخشید، رژیم فئودالی خودرا بمقیاس وسیعی حفظ کرد. روسیه بعد از ۱۹۱۷ زندگی کاپیتالیسمی که نه درسیاست ونه در اقتصاد بدرجه ومقام بلندی نرسیده بود خاتمه داد ودر همان موقع استبداد فئودالیسمی که حکومت وتمام کشوررا زیر سیطره خودداشت نیز ازمیان برداشت و برای پبیان رسانیدن این انقلاب دوجانبه بلشویزم انقلابی روس ناچار شد که ماشین حکومت دیکتاتوری ترارها را تحویل گرفته وبخدمت خودیکمادوبعد از تسخیر حکومت وظیفه که برای خود شناختند وبانجامش برخاستند بنای یک رژیم سوسیالیستی بر مبنی پیشرفته ترین تکنیکهای صنعتی بود، هدفی که با آن وسائل وروشها وصول بدان محال محض بود. زیرا نقشه پردازان سوسیالیست دستگاه بوروکراتیک مقتدری برپا کردند و برای چرخاندن آن ناچار از یافتن مردان وزنانی که باندازه کافی از نظر رهبران تربیت سیاسی داشته باشند بودند ودر همانحال نیز میخواستند عده معدود کارگران عقب مانده وتعلیم ندیده صنعتی را بایک معجزه و بناگهان تبدیل به یک طبقه وسیع وپیرکار ومعجزرب بنمایند تا نقشه های دولت ودستگاه بوروکراتیک کشور را اجراء کند.

نگاهی به سازمان کنونی اقتصاد غرب - در جوامع سرمایه داری غرب ،
مردم امروز کم وبیش مستقیم وغیر مستقیم میتوانند در تصمیمات حکومتها مؤثر واقع شوند ودر انجام خواسته ها وآرزوهای خود پافشاری کنند اما از طرف دیگر قدرت اقتصادی چرخش وگردش خود را در طریق غیر دموکراتیک ادامه میدهد . ابزار تولید همچنان در مالکیت خصوصی عده معدودی باقیمانده و کنترل لوازم اولیه زندگی اجتماعی هرروز بیشتر ازپیش در دستهای چند نفر ثروتمند متمرکز میگردد. حتی در مواردی هم که صنایع وخدمات بملکیت همگانی در آمده است باز نفع وسود حاصل از آن غیر مستقیم بچیب صاحبان سرمایه های خصوصی بر میگردد ودرآمدتوده های مردم قادر بر رفع حوائج آنان نیست در حالیکه تمام قدرت تولید سرمایه داری بکار نیفتاده واین بیعدالتی بزرگ بعنوان عیب ذاتی این رژیم مورد انتقاد تمام مردم متفکر قرار گرفته گوا اینکه از مدتها پیش بانطرف باوضع مالیاتهای تصاعدی سنگین تعدیلی در اینوضع ایجاد کرده اند اما این مالیات بندی را نمیتوان بعنوان اصل ثابت رژیم اقتصادی سرمایه داری قبول کرد وباید برای اصلاح واز میان برداشتن بی عدالتی های موجود اقدام اساسی نمود
قدرت پافشاری مردم در انجام خواسته های شان بعلت غیر دموکراتیک بودن جریان تولید وتوزیع (باوجود دموکراتیسم سیاسی) محدود بوده وغالباً در موارد خاصی فقط تا «مقدار مختصری» میتوانند تقاضا کنند وبدست بیاورند ودر طبقه موارد تقاضاهای آنها رد شده خودشانهم منکوب وبعقب رانده میشوند. واز این راه تمایلات آنها در جهت تغییر سیستم اقتصادی تقریباً بلااثر میماند.

بطور کلی مردم تغییرات انقلابی سیستم را میپذیرند واجراء میکنند وکمتر در راه حصول وایجاد آن میکوشند زیرا زن یا مرد معمولی در گذران روز مره خود به نحوه سیستمهای اقتصادی فکر نمیکنند بلکه راجع زندگی خود باهمسایه یارقیش فکر

میکنند و بنابراین انتخاب سیستمهای اقتصادی همیشه توسط اقلیتی از مردم انجام میگیرد در حالیکه اکثریت مردم دنباله رو و عامل بی حرارتی هستند و این دنباله روی مردم نیز در هنگامی صورت میپذیرد که ریزش و سقوط نظم کهنه برای آنها محسوس باشد و اما سقوط و ریزش نظم حاکم ممکن است بعلاوه از هم گسیختگی امور [مثل روسیه ۱۹۱۷] یا اعلام صریح و علنی ناتوانی دستگاه حاکم در برابر نیروی قویتر [مثل ژاپن] باشد.

راهی که انگلستان انتخاب کرد. در انگلستان هر چند مشکلات اقتصادی و حشمتناکی وجود دارد اما تا با امروز هیچ اثری از سقوط و ریزش اقتصادی مشهود نیست و نظم قدیم با وجود پوسیدگی فرسنگها از اضمحلال بدور است و اکثریت مردم با وجود علاقه وافر با اصلاحات عمیق و اساسی خود را آماده برای انجام یک تغییر انقلابی و از هم پاشانیدن نظم قدیم در یک ضربت نکرده اند.

و بالتجربه حزب کارگر در موقعیتی قرار گرفته که اگر هم بخواهد نمیتواند بنفع ساختمان کامل سوسیالیسم وارد میدان شود و فقط میتواند در نقاط خاصی عیوب سرمایه داری را تصحیح کند مثلا ملی کردن بعضی از صنایع، رفع بیعدالتی اقتصادی از طریق وضع مالیاتهای تصاعدی، تمهید خدمت اجتماعی بمقیاس وسیع از طریق وضع قوانین مخصوص، کنترل طرحهای جدید بطرفی که از توسعه مالکیت و تمرکز ابزار تولید جلوگیری کند و ده ها کار دیگر از این قبیل میتواند برنامه کار حزب کارگر قرار گیرد.

انتخاب بریتانیا در ۱۹۴۵- چیزی که مردم بریتانیا در ۱۹۴۵ انتخاب کردند سوسیالیسم بجای کاپیتالیسم نبود، بلکه جنبشی بود در طریق سوسیالیسم در حالیکه از مؤسسات هر دو رژیم بطور توأم استفاده میکردند و مردم در ۱۹۴۵، بیشتر یک روش و نحوه کار انتخاب کردند تا یک سیستم کامل اقتصادی و این روش انتخابی، روشی بود متمایل به سوسیالیزم و هر چند بمعنی دقیق کلمه سوسیالیزم نبود.

این انتخاب دو وجه داشت، یکی انتخاب مکانیزم کار و دیگری انتخاب یک طرز تفکر، که بنظر میرسد شقوق قابل توجه تر باشد زیرا مطلبی که واجد اهمیت اساسی است انگیزه هائی است که در مردم جهت قبول و بکار بستن مکانیزم اجتماعی بوجود میآید نه خود آن مکانیزم و اصولا سیستم اقتصادی عبارتست از اتخاذ سائلی جهت اجراء نظریات اجتماع و بدین ترتیب هرگز یک سیستم کامل اقتصادی وجود ندارد و هیچ سیستم اقتصادی نمیتواند خارج از قید زمان و مکان مورد بررسی قرار گیرد. بهر حال آروز انگلستان برای پایان بخشیدن به منازعات کارگران و کارفرمایان طرفی انتخاب کرد که امروز میتوانیم آنرا نوعی سوسیال لیبرالیسم بدانیم.

سرمایه داری آمریکا و آینده - بطور قطع نمیتوان سرنوشت آینده سرمایه داری آمریکا را پیش بینی کرد زیرا در این کشور سنتها و شرائط و امکانات اقتصادی و اجتماعی کاملا با اروپا تفاوت میکند باید منتظر بود دید که این قدرت عظیم تولیدی چگونه مهار خواهد شد، و آیا اصولا مردان اجتماعی و اقتصادی آمریکا بمهار کردن توفیق حاصل خواهند کرد یا جهان یکبار دیگر شاهد سقوط و ریزش ۳۱-۱۹۳۰ خواهد بود و آیا خواهند توانست از تکرار فاجعه گذشته جلوگیری کنند یا نه؟

اگر بخواهند وقوع این حادثه را با توسعه روز افزون سازمان اقتصادی بتأخیر

بیاندازند سرمایه داری امریکا میتواند تا مدتی بزنگی خود ادامه دهد و سپس بحران باشدت بیشتر و وقوع جدی تر خود مردم امریکا را برخورد انگیخت تا بامور اقتصادی کشور خود سازمان و نظام جدیدی به بخشند و در آنوقت امریکائیها مانند اروپائیها لازمست و لوبرای یکبار هم باشد بازمایش تاریخی انتخاب سوسیالیسم و ساختمان آن در اقتصاد خود تن در دهند.

نباید انتظار داشت سوسیالیسم یا نیمه سوسیالیسم آمریکا (در صورت وقوع) از روی الگوی اروپای غربی ساخته و تهیه شود از قرائن پیداست و من هم چنین فکر میکنم که در آنروز هم ملت جوان امریکا سرعت و احساسات بیشتری جهت استقرار سوسیالیسم بکار خواهد برد سرعت و احساساتی که ممکن است نتیجه آن برای اروپائیها خوش آیند نباشد بهمان ترتیب که سوسیالیسم شوروی با متد خاص خودش را بطی ایجاد کرد که امکان اجراء روشهای دموکراتیک را بکلی از بین برده است.

کشورهای عقب مانده و روابط آنها با دول مترقی - در کشورهای عقب

مانده ، مستعمره یا نیمه مستعمره بیداری روز افزون مردم امکان اجراء روشهای قرن هیجده و نوزده را بکلی از میان برد و مردم عصیان زده و مین پرست اینکشورها ماصر آسناوی حقوق خود را با کشورهای امپریالیست تقاضا میکنند این عصیان باید از حالت خراب کننده خارج شود و بشکلی درآید که بتواند همکاری میان تمام ملتها را برای يك نبرد مشترك علیه فقر و جهل تامین کند و يك قدرت علمی برای بهره برداری از دانش ملل مترقی جهت تمام بشریت تجهیز کند.

تمام ملتهای عقب مانده میکوشند تا خود را از زیر بار مصیبتی که قرنها دامنگیرشان بود رها کنند اما پیشرفت آنها نمیتواند سرعت لازم را داشته باشد مگر اینکه کشورهای مترقی و پیشرفته بکمک آنها بشتابند بشرط آنکه همان نظر استفاده جویانه امپریالیستهای قدیمی را نداشته باشند بلکه بصورت دوستانی که فعالیت های خودشان را برای وصول بهدفعهای عالیتر اقتصادی و اجتماعی توأمآ انجام میدهند توجه بخشیده و همکاری کنند.

ملتهای عقب مانده امروز تصمیم خود را برای ریشه کن کردن استثمار خارجی قطعی کرده اند و این مسئله را فقط باید بعد از حذف عامل استعمار مورد بررسی قرارداد والا هر محاسبه در این زمینه محکوم بشکست است. گذشتن این کشورها از فقری که امروز دامنگیرشان میباشد بدون کمک کشورهای ثروتمند و پیش رفته بسیار دشوار و با ثانی انجام خواهد گرفت.

تنها راه حل منطقی و صحیح مسئله این است که کشور های پیشرفته آمادگی خود را برای کمک بکشور های کوچک در تنظیم نقشه های اقتصادی جهت پیشرفتهای صنعتی و کشاورزی و اعطاء قرضه های هنگفت طول المدت با ربح کم اعلام کنند و محصولات این کشورها را در تحت هر سیستم و رژیمی که اداره شوند - خواه کاپیتالیسم - خواه سوسیالیسم بخرند و مصرف کنند نه اینکه يك بار دیگر بازارهای ضعیف و کم ظرفیت اقتصاد آنها را از اجناس اضافی و بی حاصل خود بپر کنند و اقتصاد ناتوان آنها را بکلی مضمحل و نابود سازند و داستان تاریخی بیعدالتی های گذشته را یکبار دیگر تکرار نمایند در غیر این صورت من یقین دارم که جریان مآلای نفع خود کشورهای بزرگ و پیش رفته هم تمام نخواهد شد.

آزادی و ضرورت برای هنرمند

ما ، واقعاً بایدن رژه آنقدر آثار برجسته موسیقی و نقاشی فرمان در برابر خود در طول این ماهه پاریسی - چندان آثاری که بواسطه شباهت با اختلاف، آثار دیگر را در تمام زمینه های هنر ، که نمیتوانستند در « معیادگاه » حاضر شوند ، بیاد میآورد - چه تجلیلی کرده ایم ؟

دروهله اول ، مسلماً ، قضیه ساده وجود آنها ، در بعضی موارد ممتاز ، معجزه جوانی آنها بود که پس از بیست یا چهل سال درخشندگی خود را از دست نداده بود ؛ اما خصوصی تر و اساسی تر ، آزادی ما در انتخاب بین آنها ، ارزشیابی استحقاق نسبی آنها و پیروی یا عدم پیروی آنها از فرهنگ [تمدن معنوی] بود . این حق ما بود که درباره آنها قضاوت کنیم . زیرا هنوز هیچکس در دنیای غربی مجبور نیست ، آنچه راهبر هنگامیکه با تصدیق رسمی مجهز است ، با او عرضه میدارد بدون چون و چرا بپذیرد و خود را ، با اظهار عقیده - البته با احتیاط عاقلانه - درباره دانستن اینکه فلان اثر بهتر از آن دیگری ، موافق اصولیست که تصدیق رسمی از آن ناشی شده است ؛ قانع سازد اینجا درست اصول و خطمشی های متخذه است که مورد بحث قرار میگیرد ، زیرا آنها متنوعند و انسان ناامید نیست که فردا از بین آنها چند نوول بیابد .
چه بهت زدگی ، ابتدا برای يك هنرمند مسکوی پدید نمیآید ، اگر ناگهان در « آثار قرن بیستم » باین شهر فرامیرسد !

... با اینکه انتخاباتی بین پنج یاشش فقره خیلی متناوب از آنها که **پیکاسو** به تنهایی به ستایندگان خود عرضه میدارد ، بعمل آورد ؟ این مثل آنست که يك نفر تبعه شوروی ، که هنرمند نبود ، یکروز در ۱۹۵۴ در يك ایستگاه بزرگ راه آهن پاریس ، از اینکه مردم نمیتوانستند بی هیچ تشریفاتى بلیط برای هر مقصدی بگیرند و هر جا میخواهند بروند ، خشمگین شد . « چه بی نظمی ! چه هرج و مرجی ! » (اودیگر بی گفتگو ، برای اقامت گزیدن در آنجا درنگ نکرد و بعداً دریافت که موضوع بدون تفریح نبوده است)

با اینوصف خیلی زود آسوده خاطر نشوم ، آزادی سوار شدن ترن آزادی ایجاد يك اثر نیست . هرج و مرجی که هنرهای مادر آن زیست میکنند واقعی است و آن هنرها واقعاً از آن رنج میبرند . اگر نظمی که در امپراطوری « اروپا و آسیای »

[منظور شوروی است] و کشور های تحت انقیاد آن به هنرها تحمیل میشود، مستبد، کشنده و نفهم است چیزی از آن کاسته نمیشود جز آنکه هنرها بتوانند بدون ملاحظه از فلان بی نظمی تصمیم خود را بگیرند. اما از طرف دیگر روشن است که بی نظمی ما در وهله اول، ناشی از استقلال مطلق است که برای هنرها قائل هستیم؛ ناشی از این خودمختاری هنر که وقتیکه موضوع عبارت از تقویم يك اثر پیشین است، يك اصل تئوریک كاملاً بجائی است، اما همین خودمختاری زمانیکه هنرمند از آن آکنده شده است بشدت وجدان هنرمندی او را از وجدان انسانیش جدا میکند او را و امیدارد که در طرح ریزی اثر خود تناسب با سایر آثار را - آثاری که از سابق وجود دارند پیش از توجه به تغییراتی که باید در اثر خود ظاهر سازد، مورد نظر قرار دهد و حال آنکه مال او باید با آن آثار متفاوت باشد تا در زمره آنها قرار نگیرد.

در دوره های دیگر اختلاف بین «اثرها» کمتر غیر قابل رفع و در هر حال کمتر منتظره بود زیرا يك سیاق مشترك آنها را داخل بهم مرتبط میساخت، يك سیاق متناسبی که کسی از آن آگاه نبود و يك زیبایی كاملاً ویژه ای را دیکته می کرد مخصوصاً برای این که ارزشهایی که بدان مجسم میشود بهیچوجه تنها به قلمرو زیباشناسی تعلق نداشت باین پیوستگی صمیمانه و بچنین وحدت ارزش ها که هنوز با تخصصی کردن افراط کارانه ای از هم نپاشیده بود هیچ نظم تحمیل شده ای از خارج لایق اضافه شدن نیست، اما ما، از این که از اطاعت در برابر فلان نظم مجدانه امتناع کنیم، اتحاد و اتفافی را که فاقد آنیم بدست نمیآوریم. مسئله باز باقی میماند باید از تصور حل شدن آن مادام که حل نشده است بر حذر باشیم البته امیدواری مادر حل کردن آنست اما در برابر آنها که مدعی همین امرند ولی کاری جز تحریف آن نمیکنند وظیفه ما واقفان مادست نخورده نگاه داشتن آنست.

حفظ مسئله، کوششی در کشف آن - اگر ممکن باشد - و بهترین طریقه آن، بنظر ما چنین است منظور اصلی تمام گفتگوهائی که در کادر نقاشیگاه بزرگ **کنگره آزادی فرهنگ** [مدنیت معنوی] صورت گرفته، زیر امر سلو وحدت با برآیندگی نظم یابی نظمی آنقدر وسیع است که عناوین مختلف کنفرانسها و مذاکرات کاری جز فرموله کردن چند جنبه آن نکردند و این مذاکرات هم فی نفسه تعمقی در پیچیدگی هرگز تمام نشدنی، آن نکرده است اما اگر این تعمق را در مسئله نداشته اند همواره به شکلی آنها طرح کرده اند که تحریفش را اجازه ندهند، یعنی از آنروز که موضوع عبارات از بر خورد دائم و غیر آشکار بین انسان (و بالاخص شخص خلاق) و جامعه است آن مذاکرات این تضاد را نه از نظر جامعه بلکه از نظر انسان بررسی کرده اند. غرب پس از تفرقه شرق و وارث منحصر آنچه سابقاً «جهان مسیحیت» بود میباشد این جامعه [Cité] نیست که باید از نویسنده ادعا داشته باشد بلکه نویسند است که جامعه را بازخواست میکند و این هنرمندانست که این موضوعات را مطرح مینمایند؛ انفراد اجتماع

طغیان و اتفاق ، اختلاف و وحدت و آنچه می‌خواهد اینها را بسام آشتی دهد . اگر موضوع از جامعه شروع شود مسلماً مطالب ساده میشود در این صورت نویسنده بردهٔ جامعه (و منجمله کسانی که آنرا هیری میکنند) میباشد ؛ انفراد ممنوع است ، طغیان و اختلاف محوشده ، يك اجتماع بدسرت ، يك اتحاد غلط و يك وحدت حقه بازانه الزامی میگردد روح نقاشی از آن ببعده آنچیزی است که باعطای آن رضایت داده میشود و آینده فرهنگ یا مدنیت معنوی (Culture) با آینده يك حزب و يك رژیم مخلوط میشود بما گفته میشود که مسئله حل شده است ؛ در واقع مطلب تصفیه شده است ، همانطور که تمام کسانی که خود را در مخاطره طرح آن گذاردند نیز تصفیه شدند . اما راجع به ما زاه حل مسئله را در دست نداریم ولی با تحریف مسئله مخالفت میکنیم بیشتر از همیشه ما پس از این جشن و این قضاوتی که بدان دعوت شده‌ایم ، اینرا میدانیم که : مشخصه بزرگ تمدن مامعرفتی است که از خودش تحصیل میکند و امتیازش بر همه آنها که از آن گریخته اند و آنرا تهدید مینمایند اینست که این معرفت يك معرفت انتقادی است .



بقیه‌ها از صفحه ۳۲

بطور خلاصه آنچه که نوبوده و شرایط زمان و مکان معاصر را منعکس مینماید در روسیه « سوسیالیست » حق وجود و نشوونما ندارد . البته لازمست تذکر داد که در سالهای اول انقلاب اکتبر دوره‌ای کوتاه از نوپردازی در روسیه باوج عظمت خود رسید و نوع پرستی در اعلامیه های [Declaration] حزبی و دولتی باامضای هنرمندان بزرگی همچو مایاکوفسکی و بسنین ، خودنمایی کرد ولی بزودی آن اعلامیه هاوامضاء کننده گانش از صفحه جامعه سوسیالیست شوروی محو گشت و نام آنان نیز بفراموشی سپرده شد ...

امثله بسیار زیاد است و هرروز نیز عده معتناهی از آنرا مطبوعات مخالف شوروی باعنوانهای رنگارنگ و سبک مهیج ژورنالیستی بخوانندگان عرضه میکنند و مادر اینجا بیشتر از اینرا جایز نمیدانیم . و منظور ما تکرار آنها نیست و قصد نداریم مسئله مسلم اینکه هنرها و علوم و خلاصه همه چیز ! در روسیه توتالیتر در خدمت طبقه حاکم بوروکراتو - میلیتاریست ، - بزعم شورویها ؛ در خدمت اجتماع ! - میباشد باریگر تکرار کنیم . بلکه نظر ما اینست که پایه‌ها و جنبه‌های علمی این طرز کار را تجزیه و تحلیل کرده و ذیحق یا ناحق بودن آنرا آشکار سازیم . زیرا بوروکراتو میلیتاریسم کاپیتالیستی شوروی برای بکرسی نشاندن ادعاهای مختلف و متعدد خود نه تنها از زور و قدرت و غیره استفاده می‌نماید بلکه سعی میکند پایه‌های علمی برای آن ادعا پیدا کند و یادر صورت لزوم بتراشد . بعلاوه چون سیر تکامل علوم ماشینیسیم و آخر الامر خود سوسیالیسم علمی نیز بسوی آن چه گفته شد ، - انهدام آنارشیسم در کلیه زمینه‌ها - روانست . و شوروی خود را سازنده بنیاد گذار سوسیالیسم قلمداد مینماید ، مسئله جنبه های بسیار مهم و عمومی در حال حاضر بخود میگیرد و لازمست حقایق امر از نقطه نظر علمی تحلیل و تشریح شود . گرچه برای تحقق این امر و با بطور کلی بکرسی نشاندن حرف حق نیز در شرایط امروز زور و قدرت لازمست و آنهم قدرت اتمی ، متأسفانه بعات همین حکومت زور ؛ هنرها و علوم ضررهای بزرگی متحمل شده و میشوند و بلوکه‌های کاپیتالیستی بزرگ به تبعیت از منافع مخصوص بخود هنرها و علوم را آلت دست خود قرار داده و راه مقصد تکامل آنها را بدخواه خود معین میکنند و این راهها و مقاصد خیلی از مسیر واقعی علوم و هنرها و مقصد عالی آنها بدور است ؟ معذک چون زورمند هستند حرف خود را پیش میبرند و مادر این باره بعداً بحث خواهیم نمود . با اینحال باید تحلیل کرد و حقایق را بروز داد . درست است که با گفته خودمان چون حقایق و اظهار آنان مغایر با منافع زورمندان بوده و آنها سعی خواهند کرد و میکنند تا خریداری نداشته باشد و نهضتی که از لحاظ تاریخی باید میراث علوم و هنرهای واقعی اعصار گذشته و حال و حتی آینده را در دست گرفته و در پیشرفت آنان بکوشد ، یکپارچگی و قدرت تشکیلاتی لازم را ندارد و نمیتواند داشته باشد تا با قدرت هرچه تمامتر گفته‌های علوم و هنرهای واقعی را بکرسی بنشاند چون نهضت بین‌المللی سوسیالیسم ؛ وارث و مالک حقیقی علوم و هنرهای پیشرو ، مدت درازی نیست که عملاً سر بلند نموده و در راه تبلور و تجسم خود گام برمیدارد و هنوز هم در برابر افکار عمومی جهانیان با شتاب ، صفات مشترکی با « سوسیالیسم » صادراتی

شوروی و « کمونیزم » اجتماعی شوروی دارد و از لحاظ ایدئولوژی و جهان بینی استقلال لازم و تبلور و تجسم ضروری راهنوز بدست نیاورده . با وجود این باید گفت : نوشت و اعلام کرد چون آتیه از آن حق و عدالت است و گفتن و نوشتن مسلماً بهتر از خاموشی است و بیشک نمیتواند بطور ولو کم هم که شده مؤثر واقع نشود .

بعد از این توضیح مقدماتی ، می پردازیم به حالت روانشناسی شوروی . یعنی معرفی مکتبی که ادعاهای آنان را در این زمینه بخصوص - هنر - به پیشرفت و پذیرش ادعاهای آنان کمک شایانی میکند .

حالا به بینیم روح از نقطه نظر طرز تفکر و روانشناسی شورویها چیست ؟
 « روح خواص معین از مشکله مخصوص ماده است » از کتاب « پسیکولوژی »^{۳۷}
 تألیف دکتر ارانی صفحه ۴ .

قضایای روحی کدامند ؟ « قضایای روحی عبارتند از : تصمیم اراده ؛ عادت ؛ میل ، اشتیاق ، قضاوت ، استدلال ؛ حافظه تجسم ؛ تفکر احساس ، تمایل ؛ نظم و غیره . »
 صفحه ۵

قضایای روحی چگونه بوجود می آیند ؟

« قضایای روحی ؛ مانند قضایای مکانیک ؛ فیزیک ؛ شیمی ؛ فیزیولوژی و علوم دیگر باید تحقیق شوند ... شادی ؛ تحسین ؛ تصمیم ؛ بدون شك در نتیجه تغییرات فیزیکی و شیمیائی و فیزیولوژیک مراکز اعصاب ما بوجود می آیند . » صفحه ۵

پس بدین طریق سلسله اعصاب و مراکز آن ، موجد قضایای روحی هستند . باید دید اصول فیزیولوژی اعصاب کدامند ؟

« اعمال عصبی انواع زیاد دارد . ولی میتوان تمام آنها را انعکاس تصور کرد صفحه ۳۷ »
 معلوم میشود که انعکاسات ساده ؛ پایه و اساس تشکیل و ایجاد قضایای مرکب و مهم روحی هستند . یعنی :

« اراده از تکامل حرکت انعکاس بوجود می آید ... » از کتاب « بشر از نظر مادی »
 صفحه ۴ یا : « عادت در نتیجه تکرار و تمرین ایجاد میشود ... » صفحه ۱۲۲ (پسیکولوژی)
 میل : تشکیل شده است از تأثرات که خیلی جنبه احساسی دارد و عمل روح برای حفظ آن تأثرات و بادفع آن ... وقتیکه میل در روح وجود پیدا میکند ؛ فکر حفظ

* در روسیه شوروی فرویدیزم و پسیکوآنالیز ، مانند خیلی چیزهای دیگر در اسارت و بندگی هستند . آنها در سیبری - مرکز بهشت شوروی - نیز جای ندارند . مسائل جنسی و بحث های جنسی ؛ همانطوریکه گذشت در روسیه حق وجود ندارند . مسلماً و بعلاوه واضح مکتبی هم که در امریکا یا دیگر ممالک باختر زمین رواج دارند و گاهی از طرف آندول مورد حمایت واقع میشوند ، باز در شوروی حق وجود و پیشرفت ندارند . لذا مکتب روانی انعکاس یا رفلکسولوژی که از کلیه جهات با نظریات و اعمال و اقدامات دولت « سوسیالیست » شوروی وفق میدهد ؛ مکتب رسمی و قانونی روسیه حاضر محسوب میشود . از طرف دیگر چون شوروی علمدار هنر با نقشه و طرح قبلی است و بعلاوه دکتر ارانی نیز با الهام از روسیه کتاب « پسیکولوژی » خود را برشته تحریر در آورده است . بدینجهت ما برای معرفی آن قسمت از پسیکولوژی شوروی که مربوط به مسئله مطروحه ما است از تألیف دکتر ارانی استفاده می نمائیم .

و ادفع تجسم نتیجه نیز تولید میشود. و در این صورت؛ میل به طلب مبدل میشود» صفحه ۱۰۳
تأثرات نیز بنوبه خود: «از تأثر محیط خارج بر سلسله اعصاب، توسط؛ باصره؛
سامعه؛ لامسه، شامه، ذائقه؛ حرارتی؛ لامسه داخلی؛ عضوی [گرسنگی؛ تاثیر الکتریکی
و غیره] و تأثیر توازن و تعادل؛ بوجود میآیند...» صفحه ۵۴

بطور خلاصه باید گفت که قضایای دیگر روحی نیز؛ از قبیل: قضاوت، استدلال
حافظه؛ تجسم، تفکر؛ احساس، تمایل؛ الم و غیره همانند آنچه که گذشت زاده
تغییرات فیزیکی شیمیائی و فیزیولوژیک سلسله اعصاب و مراکز آن بوده و انعکاسات ساده
عصبی پایه و اساس آن قضایا میباشد و ما برای جلوگیری از تطویل کلام از نقل و قول
یکایک آنان صرف نظر میکنیم. از آنچه گذشت چنین استنباط میگردد که روح و
قضایای آن تحت تأثیر عوامل محیط خارج بوجود آمده و اعمال روحی عکس العمل
های اثرات زندگی محیط خارج میباشد. در نظر رفلکسولوژی؛ انسانها ضمناغریزی
هم دارند و آن غریز؛ «عبارت از حرکاتی هستند که عامل مولد آنان داخلی است
» و اما: «انسان که کاملتر از موجودات زنده دیگر است؛ دارای حرکات غریزی
ناقص تری است. یک طفل برخلاف جوجه جوان؛ محتاج مواظبت است خود را نمیتواند
اداره کند.» * «صفحه ۱۸۲» «پسیکولوژی»

بنابه نظر رفلکسولوژی؛ عامل درونی یا عبارت دیگر «غریزهها مهم نیستند و
وظیفه آنان فقط حفظ فرد و نسل است. یعنی موجود بکمک غریزه مواد غذایی را
بخود جلب می نماید و اعمال تکثیر و تولید مثل را انجام میدهد صفحه ۱۸۲»
امیالی که در مکتب پسیکوآنالیتیک بسیار مهم تلقی شده و اساس و پایه قرار میگیرند
در مکتب رفلکسولوژیک چنین معرفی شده است. «... میل دائمی زندگی فردی و با

در نظر رفلکسولوژی؛ غریزه بطور کلی و در انسان بالاخص؛ چنان مهم نیست
و چندان تأثیری هم بر روح و قضایای آن ندارد. ولی برخلاف نظریه انعکاسی؛ در همان
طفلی که خود را نمیتواند اداره کند و مثل جوجه مستقلا راه برود؛ غریزه جنسی
بقدری قوی است و فعل و انفعالاتی در جریانست که اثر آن تا پای گور همراه انسانهاست.
بهر حال طفل شیرخوار در مکیدن پستانهای مادر؛ بیشتر از تغذیه؛ از لحاظ غریزی طالب
ارضاء جنسی است... او عاشق است... او در جنگ و ستیز است... خلاصه بر پایه های
این فعل و انفعالات هم اکنون سیستمهای مختلف پداگوژیک و پسیکولوژیک و غیره
بناشده. این نمونها از اصول موضوعه علوم مدرن هستند... اینجا یکی از موارد مهم
اشتقاق رفلکسولوژی و پسیکوآنالیز میباشد و مادر اینباره بحث خواهیم نمود.

اجتماعی باعث تولید شدن آن میگردد ... ☆ صفحه ۱۷۸
 « ... میل دائمی عبارت از اینست که يك میل در تمام مدت عمر و یا قلاً مدت
 مدیدی دوام میکند مانند میل ومحبت به مادر ... ☆ صفحه ۱۷۸

پس بدین طریق میل بطور کلی و میل دائمی همانند محبت و میل به مادر مخصوصاً
 مولود زندگانی اجتماعی و فردی و صریح تر زاده محیط خارج است و بس . ولی فعلاً
 بطور ضمنی لازم میدانیم علاوه کنیم که در مورد محبت و میل به مادر هم ، تأثیر علل
 درونی خیلی بیشتر از اثر محیط خارج است . کمپلکس معروف اودیب زاده همان
 میل است و این میل همیشه بسوی غریزه فطری میگراید تا اثرات محیط خارج ...
 منظور ما از این همه نقل و قول ها ، مسلماً دخول در مباحث صرفاً روانی نبود . بلکه
 میخواستیم نشان بدهیم که : روح بطور کلی و بزعم شورویها کاملاً تحت تأثیر محیط خارج
 بوده و از آن الهام میگردد و مطابق اثراتی که از آن دریافت می نماید عکس العمل های
 متناسب از خود بروز میدهد . لذا هنگامیکه در محیط خارج هرج و مرج و آناشیسیم
 هست ، اثرات و انعکاسات و آخر الامر عکس العمل های روح نیز [در این مورد هنرها] در هم
 و بر هم ، مغشوش و آناشیسیمی خواهند بود . و بالعکس اگر محیط خارج مبری از
 هرج و مرج و آناشیسیم است ، آنوقت ، اثرات ، انعکاسات و عکس العمل های زاده روح
 نیز مبری از آناشیسیم خواهند بود . یعنی صریح تر: هنرها ، آئینه صاف اقدامات ؛ با طرح
 و نقشه محیط اجتماعی کامل خواهند شد ، درست مثل « ابداعات » هنری شورویها ؛
 مدح یکر زبان رهبران داهی ... تمجید یکدل « ساختمان سوسیالیسم » شوروی ...
 تا اینجا نشان داده شد که دولت شوروی - در این مورد علمدار هنر با طرح و نقشه
 قبلی - از لحاظ سوسیولوژی و پسیکولوژی « ذبح » است . حالا باید دید مکتب
 استیگی (زیبایی شناسی) شوروی چه نظریاتی را بخورد توده ها میدهد .

زیبا چیست و کدام است ؟

« ... تشخیص درست زیبایی اینست که : « زیبا ، خود زندگانی است » . برای
 انسان شیئی زیباست که او بتواند همانطوریکه زندگانی را درک می نماید ، در آن شیئی
 مشاهده کند . شیئی زیبا آنست که انسان را در تجدید خاطره های زندگانی یاری کند ... »

* منظور اینست که میل دائمی اکتسابی است و زاده عامل درونی نیست .
 باید گفت که مسئله توجیه امیال مختلف و علی الخصوص میل دائمی که سرچشمه
 ابداعات و اختراعات بزرگ است ؛ و عامل مولد امیال دائمی ؛ يك مبحث مهم دیگر از
 اختلافات دو مکتب روانی فوق الذکر میباشد . یکی همواره اثر و اهمیت عوامل محیط
 خارج را بر خ می کشد و آن دیگری تأثیر عامل درونی را در برابر اثرات محیط خارج
 و پدیده های اکتسابی امیال و غیره قرار میدهند در این باره نیز در سطور بعدی تا حدی بحث خواهیم
 نمود . ولی در اینجا بایمورد نیست اگر اضافه کنیم که شورویها برخلاف تجسمات پسیکولوژیك
 خود ؛ بسیار خوب به اهمیت عامل درونی واقفند و مجالس عیش و نوش حزب توده برای شور
 کشیدن جوانان یکی از شواهد و مدارک زنده این ادعاست .

«استتیک» تألیف چرنشوسکی * ترجمه‌ارمنی صفحه ۱۶۷
چگونگی واقعی زندگی عینی و روابط آن با هنرها

«واقعیات نه تنها زنده ترا زخیال است ، بلکه کاملتر از آنهاست . تصاویر خیالی ، فقط نقاشیهای بیرنگ و ناشیانه واقعیات میباشند .
 «زیبائی واقعیات عینی ؛ کاملاً زیباست .
 «زیبائی واقعیات عینی ، کاملاً انسان را ارضاء مینماید .
 «هیچگاه علت وجودی هنرها ؛ تلافی معایب زیبایی واقعیات عینی نبوده‌و نیست»
 «اگر ابداعات هنری در برابر زیبایی واقعیات ، عقب نشینی میکنند (یعنی واقعیات عینی زیبا تر از ابداعات هنری هستند - یادداشت م) نه برای اینست که تأثیر زیبای واقعیات عینی ، زنده تراست تا اثر ابداعات هنری بیجان ، بلکه ابداعات هنری در برابر زیبایی واقعیات عینی [همانطوریکه در برابر عالی ، تراژیک و کمیک واقعیات عینی عقب نشینی میکنند] از لحاظ شناخت زیبایی نیز عقب نشینی می نمایند .
 «زمینه هنری ، تنها محدود به زمینه زیبایی نیست ... هنر مجدداً آنها را که در زندگی مورد توجه ماست ، برای ما تولید میکند .
 «هدف هنرها یا هدف هر اقدام عملی [پراتیک] انسانها ، اجرای کامل ایده است با مفهوم وسیع کلمه .

«احتیاجیکه ، با مفهوم زیبایی شناسی کلمه ، هنرها را بوجود میآورد ، همان احتیاجی است که در نقاشی سیماهای انسانی ، بوضوح نمایان میگردد . نقاشی سیماهای انسانی برای این نیست که خود سیماهای زنده آن اشخاص ما را ارضاء نمیکند . بلکه منظور از آن ، کمک و مساعدت به یادآوری و معرفی سیماهای آنان . بکسانی است که صاحبان آن سیمها را ندیده‌اند و میخواهند بشناسند . (تعبیر بسیار پراتیک و پروژائیک ! که هنر نقاشی را با عکاسی مخلوط و یکی میکند - یادداشت م) هنرها با تولیدات مجدد زندگی اجتماعی ؛ خاطره آنچه را که در زندگی توجه ما را جلب نموده است در روح ما زنده میکنند و بعلاوه سعی دارند که ما را با آن جهات از زندگی که

* ما عمداً استناد به نظریات استتیک چرنشوسکی میکنیم . زیرا : «روسیه به‌عالم و منقد بزرگ روسی» (اظهارات مارکس درباره چرنشوسکی) و: «لسنیک سوسیالیستی بیشتر از حد مدیون است .» (اظهارات انگلس در باره چرنشوسکی) . مارکس و انگلس در تعریف و تمجید چرنشوسکی ذی‌حق هستند . چون چرنشوسکی با تدوین مکتب معروف شناخت زیبایی خود ، نقیصه را که تألیفات مارکس و انگلس در زمینه استتیک داشتند ، برطرف ساخت و بزرگترین خدمت را به‌ما کردیم و طرز تفکر آنان نمود - البته در قرن گذشته . - لذا مکتب شناخت زیبایی چرنشوسکی نیز همراه با ما کسبیم قرن ۱۹ ، با تغییرات و تحریفات کمی تحت‌الوای سرنیزه «آزادبخش» ارتش سرخ ، در نیمه دوم قرن بیست ، آزادانه در افکار توده‌های وسیع انسانی در جولان است ...
 از اینجهت ما مکتب زیبایی شناسی چرنشوسکی را نظریه رسمی شوروی‌ها در زمینه استتیک میدانیم . نسخه ترجمه ای که در سال ۱۹۵۳ در شهر ایروان بچاپ رسیده است و بعلاوه مقدمه طولی که بر آن افزوده شده است . بهترین دلیل گفته‌ما هستند .

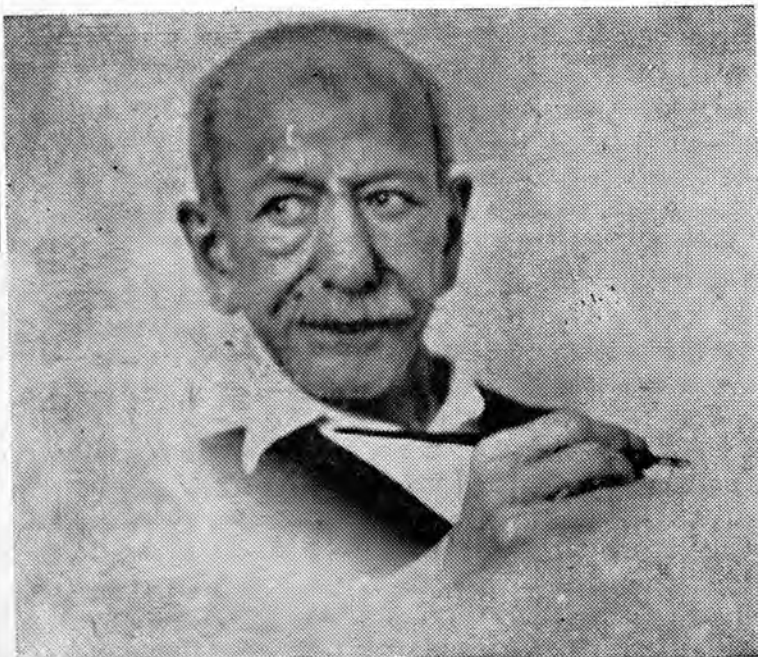
فرصت و امکان دیدن آنها را نداشته‌ایم، ما را آشناسازند ... « صفحات ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ » استتیک، تألیف چرنیشوسکی ترجمه ارمنی، چاپ ۱۹۵۳، پروان - شوروی.

ماحصل آنچه که گذشت :

- ۱ - چون در کلیه اجتماعات، بسبب پیشرفت علوم و تکامل ماشینیسیم آناشیسیم جبراً رو به پندام است. و بعلاوه ...
 - ۲ - روح انسانی مطلقاً تابع محیط خارج است و در برابر اثرات آن تنها انعکاسات و عکس العمل‌های متناسب، از خود بروز میدهد. لذا ...
 - ۳ - هنرها بمثابه دیگر تظاهرات روحی و وظیفه دارند، جنبه‌های برجسته و جالب محیط خارج را با نقشه و طرح و قواعد قبلی و نظم و ترتیب محیط کلی خارج که مبری از آناشیسیم می‌باشد، بوسیله رشته‌های مختلف هنری مجدداً ابداع کنند ... از اینرو ...
 - ۴ - نقش هنرها درست شبیه اقدامات عمل [پراتیک] دیگر بوده و هست ساده‌تر، مانند عکاسی؛ دوزندگی، سلمانی و غیره ...
 - ۵ - ابداعات هنری، هیچگاه پهای واقعیات عینی و زیبایی واقعیات عینی نمی‌رسند آنها تنها می‌توانند تصاویر بیرنگ و ناشایسته‌ای از زیبایی‌های واقعیات عینی بوجود آورند. از اینجهت :
 - ۶ - آنها - ابداعات هنری - همیشه و در هر جا، یک درجه پائین‌تر از واقعیات عینی و زیبایی‌های آن قرار دارند
 - ۷ - علت تولید و وجود هنرها، تلاقی نواقص و معایب زیبایی واقعیات عینی نیست. بلکه ابداع مجدد جنبه‌های جالب توجه آن در افکار توده‌ها و خدمت دزدگانی روزمره؛ مانند نقاشی سیماها که برای معرفی، شناسائی یا یادآوری صاحبان سیماست و لا غیر ... نتیجه.
 - ۸ - زیبایی واقعیات عینی کاملاً زیباست ...
 - ۹ - ... زیبایی واقعیات عینی کاملاً انسانها را ارضاء می‌نماید ... خلاصه.
 - ۱۰ - زیبای حقیقی خودزندگانی است ... و ...
 - ۱۱ - زیبایی مذکور فوق را باید از کمال شکل تفکیک نمود.
 - ۱۲ - لذا باید نظر گرفتن نکات فوق : « ... صنایع مستظرفه نیز مانند مذهب با آنکه ابتدا برای خلاصی بشر از زحمت جنگ در میدان زندگی پیدا میشود. بعدها آلت دست طبقات حاکمه میگردد. یعنی یکدسته مانند شاعر، مداح، خود را از تولید مستقیم کنار کشیده، در دربار سلاطین و امراء جمع شده، طفیلی میگرددند. دسته دیگر قدرت خود را در ساختن قصور و مساجد صرف مینمایند. یعنی در هر حال هنر آنها فایده عمومی راز دست داده، خدمتگذار طبقه ممتاز و معینی میگردد. » از پسیکولوژی، دکتر ارانی صفحات ۲۱۸ - ۲۱۷ فصل. « صنایع مستظرفه ».
 - ۱۳ - هنرها واز جمله شعر باتکامل تمدن افول خواهند نمود ...
- این تعریف بهترین و رساترین تحلیل از هنرهای با نقشه و طرح شوروی است؛ مدح رهبران داهی ... تعریف مستراح‌های نوساز ... تمجید حزب و دولت ... تبلیغ پراتیک بنفع طبقه ممتاز؛ بوروکراتومیلتیاریسم شوروی ...
- و اما هنرهای حقیقی واصل غیر از آنها هستند. در این باره در فصل بعد بحث خواهیم کرد (قسمت دوم این مقاله در شماره بعد)

استاد عالی اکبر دهنخدا

(۱۲۹۸ هـ ق - ۱۳۳۴ هـ ش)



پرفسور لویی ماسینیون (استاد دانشگاه کلژدفرانس و مدرسه علوم عالیة پاریس)
لغت نامه دهنخدا را اثری Herculeux (هرکول آسا) نامیده است
پرفسور هانری ماسه (استاد دانشگاه سرین و مستشرق معروف) لغت نامه را اثری
فنا ناپذیر دانسته است (۱)

۱- مجموعه اشعار دهنخدا با اهتمام دکتر محمد معین، ص ۳۲.

مردم آزاده!

آزادگی افسرد بیایید بیایید!
مقصود از آزاده شماست شهادت (۱)
گسترده چو بال و پرتان فر همایند.
در چشمه خورشید شما نور ضیایند.
بر مشرق رنجور دوایند و شفاوند.
اندر خرد و فطنت انگشت نماوند.
نهمیم وری و دال، سحر فی زهجاوند.
کوشید که یک لخت بر آنها بفرایند.
هین جنبشی از خویش که از اهل سرائند
یکبار دگر پنجه شیری بنمایند.
با جلدی و چالاکی زودش بر بایند.
بی عدت و وعدت نه و نه نا بنوایند.
مشهود و عیان، نه زبید و نه جفاوند.
این بسته گشایید که بس عقده گشایند.
در حرب و وغانایند، ندر صلح و صفایند.
(دهخدا)

ای مردم آزاده! کجائید کجائید؟
در قفسه و تاریخ چو آزاده بخوانید
چون کرد شود قوتان طود عظیم
بی شبهه شما روشنی چشم جهانید
با چاره گری و خرد خویش بهر درد
در توده از مردم یک تن ز شما یان
مردید شما یکسره از تخمه مردان
بسیار مفاخر پدرانان و شماراست
مانا که یک زاویه خانه حریقست
این رو بهکان تا طمع از ملک ببرند
اندر کفتان چو گان، وین گوی بمیدان
هر چیز ز هر باب شماراست مهیا
سیلید عدو روپ، بهر بوم و بهر بر
بس عقده گشودید با عصارو کنون هم
منهید ز کف ناچرخ و شمشیر و نه زوین

از میان گرد و غباریکه سیمای بشریت را فرا گرفته است چهره های تابناکی
بخاطر علم و زندگی میدرخشد که سر نوشت نسل های حال و آینده در کوشش و مبارزه
آنها تسجیل شده است اگر این شخصیتها^۱ برجسته بی بقدرت فکری و اخلاقی خود و
مردم ببرند و احساس مسئولیت نموده در گسیل دادن انسانهاییکه دچار تشتت روحی و
فکری میباشند راه صحیح برگزیده اعمال و سستی نوزند، تاریخ بشریت باین خدمت
ارزنده آنها برای همیشه مدیون است.

شخصیتی ممتاز که سهم خود را در زمینه فکر و کار خود که وسعت و تصحیح زبان
فارسی بود اداء کرد در اینماه از میان ما رفت ولی نمرد. زیرا مساعی و کوششهای استاد
علی اکبر دهخدا در زمینه فکر، فرهنگ و اجتماعات آنچنان وسیع و عمیق است که اثرات
آن تا عاصر متمادی و برای نسل های آینده جهانی محفوظ خواهد ماند.

استاد دهخدا وقتی روح القوانین منتسکیو را ترجمه مینمود متوجه شد بلغانی
میرسد که معادل آنها در زبان فارسی موجود نمیشد. همین انگیزه سبب شد که پی
بمسئولیت خود برده و با استفاده از لیاقت و استعدادی که در درونش نهفته بود بنای ساختمان
عظیم لغت نامه ایرا پی ریزی نماید، فرهنگی که بقیمت چهل و پنج سال خانه نشینی
و تحقیق و تتبع و گرد آوردن چهار میلیون فیش تمام شد «روح نقاد و قریحه کنجکاو و
دقیق نویسنده مقالات صوراسرافیل و یکی از بانیان نثر معاصر (رجوع بدائرة المعارف
اسلام کلمه Perse بخش «ادبیات» شود) و طبع و فاد شاعری توانا با احاطه مبحرانه او

۱- آزاد و آزاده و آزاد مرد لقب ایرانیانست.

در علوم قدیم ... و آشنائی بزبان فرانسه و علوم امروزی ، و پشت کارشگفت آوری که نشانه اراده ای نیرومند است ، همه دست بهم داده ، قوه و استعدادی دراستاد پدید آورده است که در بسیاری از موارد الهام بخش بنظر میرسد .

استاد دهخدا با این استعداد خارق العاده به تبع و تصحیح یاد کارهای گذشتگان کمر همت بست ، چنانکه نمونه های این تصحیحات در حواشی ده ها کتب کتابخانه شخصی دهخدا بخط خود ایشان موجود است . (۱)

دهخدا نه تنها بخاطر علم بلکه با روح و ایمانی قوی که بارها برای ایده آلهای بزرگ ملی آزمایشهای خود را بشبوت رسانده بود و تعمق و امان نظر در لغت نامه این ادعرا ثابت مینماید کار میکرد (استاد دهخدا بنا بر شور و عشق سرشار وطن دوستی توجه بسیار بزرگان ایرانی مبذول داشته و کوشیده اند استعداد و قریحه خاص ایرانی را در ضمن ترجمه احوال رجال نامور این کشور و یادگارها و آثار باستانی ایران بخوبی مجسم کنند ، چنانکه ملاحظه میشود درباره بسیاری از شخصیت ها مطلب بتفصیل گرائیده است از قبیل شرح حال «ابوریحان بیرونی» ابوعلی سینا ، اردشیر ، اردوان (غیره) ، (۲) دهخدا بتمام انسانها عشق میورزید ، وقتی مشاهده نمود از نعمت بچه دار شدن محروم است همه دوستان و آشنایانرا بگرد خود جمع نمود و خانه خود را کانون عشق پاک و بی آلابش خانوادگی و محل اجتماع فرهنگ دوستان قرارداد . آنقدر بمردم درمانده و محروم کمک مینمود که گاهی موجب تعجب اطرافیانرا فراهم میساخت . وقتی بتجویز دکتر برای تغییر آب و هوا با پولیکه قرض شده بود به بندر پهلوی مسافرت نمود ، زندگی رقت بار کرجی بانان چنان متأثرش نمود که خرج سفر و معالجه را بین آنها تقسیم کرد . و عشق و علاقه او بدانش و فرهنگ تا بدانجا بود که کتابخانه شخصی خود را که هنوز نتوانسته اند ارزش آنرا تخمین بزنند بدانشگاه تقدیم نمود و خانه مسکونی خود را بوزارت فرهنگ واکذار کرد و عصاره يك عمر زندگی و مطالعه اش را که مجلدات لغت نامه و فیشها میباشد بملت ایران بخشید .

استاد دهخدا نمونه يك انسان واقعی و شرافتمندی بود که در مقابل هیچ نیرو و قدرت کاذبی سرفرونیآورد و هیچ عاملی توانست او را از مقصود و منظورش منحرف نماید .

۱-۱

۱- مجموعه اشعار دهخدا ص ۱۵

۲- مجموعه اشعار دهخدا ص ۲۸

حرفه انسان تلخگامی - امید

«قریب ده سال است نام بزرگی در ادبیات فرانسه ظاهر شده است و آن نام آلبر کامو Albert-Camus است. روزنامه اکسپرس خوشحال است و افتخار دارد که مؤلف «طاعون» (Peste) پس از سالهای متمادی سکوت اولین مقاله که نوشته در این روزنامه انتشار میدهد. این مقاله نشان میدهد که کامو که بعد از تعطیل کومبا ارکان نهضت مقاومت ملی فرانسه که در اواخر جنگ گذشته دوسال مدیریت آنرا بعهده داشت» و تا کنون سکوت اختیار نموده بود اینک فعالیت نامهنگاری خود را «از نو آغاز می‌نماید. اکنون کامو در یونان در مسافرت میباشد و از آنجا همکاری خود را با اکسپرس شروع می‌نماید»

دو مسافرت که در این اواخر برایم اتفاق افتاد بمن فرصت داد که در فاصلهٔ چند هفته مردانی را ملاقات نمایم که از کار خودشان راضی بودند با وجود اینکه خیلی تعجب آور است ولی عین حقیقت است که این مردان فرانسوی بودند در شهر اورلئانویل چندماه قبل در بین عدهٔ از مهندسین زندگی کردم که به تجدید ساختمان شهر و حومهٔ آن مشغول بودند و در آرگوس در یونان مهندسین و شهرسازان جوانی را ملاقات میکنم که کار خود را در آن ادامه میدهند.

در آرگوس هم مانند اورلئانویل هوا پراز گرد و خاک و آفتاب بود خانه هائی که هنوز سرپا بودند و زلزله آنها را خراب نکرده بود آنقدرها اختلاف نداشتند و ملت‌های این دو شهر مختلف نیز از لحاظ فقر و غرور ملی تشابه کاملی بهمیدگر داشتند همان نوری که به الجزیره میتابد و سنگین‌تر است در یونان نیز برهنه تر مردم را بکار کردن کمک می‌نماید.

در هر دو شهر جوانانی مسکن گزیده‌اند که در کار خودشان ماهر و بدان‌علاقند هستند. آنها در حال اجتماع و دورهم بدون هیچگونه راحتی زندگی میکنند. يك نوع زندگی شبیه به طلاب دارند که خستگی و محرومیت‌های آنرا شادی، رفاقت و صمیمیت از طرفی و تیز خوشحالی کار کردن و ابداع نمودن با بهترین نوعی جبران می‌نماید. در چادرهای خود در وسط خرابه‌های قدیم و جدید با صمیمیتی بی‌مانند در میان تودهٔ

مردمی که آنها را احاطه نموده اند، با فداکاری کاملی که در کارهای ساختمانی و با اکتشافی خود دارند بطور خستگی ناپذیری بکار مشغول هستند. هنگام شب در میان سرور و خوشحالی شوخی و خنده بیلان کار و ترقیات بطنی خود را بررسی میکنند در زیر این چهره‌های شاداب و سلامت که بدن‌های چابک آنها را بلوزهای پشمی ساده پوشانده است علی‌رغم خستگی‌ها و گرفتاریهای شخصی یا مربوط به شغل شان من ابدأ اثر آن تلخی و مرارت و غبار اندوه عمیقی را که چهره اغلب فرانسویان را پوشانده است مشاهده نمودم^۱ برعکس این جوانها خوشحال هستند که زندگی میکنند و یک زندگی قدیم و با نوبنی را احیا مینمایند آنها با کار خود زندگی و آثار گذشتگان و ملل فعلی را به پیش میرانند و برای آنها تاریخی میسازند و در آنها حقیقتاً برای بزرگی و احیای نام مملکت خود کار و کوشش مینمایند.

دور از حرفه‌های دروغی، غرضهای کوچک شخصی، اجتماعات بیهوده و مضر، و اتزوی غیر کامل و بی‌معنی‌ماها، آنها کار میکنند و در پرتو حرارت کار تولیدکننده خود به یک حرفه انسانی مشغول هستند.

تلخکامی

چرا از شما پنهان بکنم من نسبت بزندگی این جوانان حسادتی توأم با محبت میورزم و میل داشتم که درزندگی و شادی و کوشش آنها شریک باشم. من هرگز شادی را حس نکرده‌ام مگر در مواقعی که به کاری مشغول بوده‌ام که با ایمان به انجام آن مبادرت ورزم. و آن کار را در میان مردمی که دوست دارم انجام بدهم. و میدانم که خیلی‌ها از این جهت بمن شبیه هستند. بدون کار زندگی می‌بوسد. ولی با یک کار بدون روح زندگی خفه میشود و میمیرد.

آیا این آرزوی واقعی یک ملت نیست که هرچه بیشتر افراد آن ملت بحرفه واقعی و با روح خود مشغول بوده و درکاری که بآن مشغول هستند مفید واقع بشوند؟ در آرگوس و در اورلئانویل در هر حال من در این آرزو بودم که برای تمام جوانان بعبوض بردگی و تحمل زحمت‌های ناروا و بیجا مشغولیت بکار تولیدی و اصلی فراهم بشود و وسائل ایجاد شود که دوباره ملت‌ها از چنین سیماها و بشره‌های شادی ترکیب شده و این تلخی و غباریاس و اندوه و ناراضیاتی عمومی که چهره‌های ملت ما را فرا گرفته است از بین برود. باین جهات بود که پس از عزیمت از آرگوس در خرابه‌های احیا شده (آقامنون) در مقدونیه بطور عمیقی در این فکر فرورفته بودم و باین بناکنندگان جوانی که از ماورای دریاها مسافرت نموده و در طول سالهای متمادی بناهای عظیمی را که خراب شده بودند از زیر خاک بیرون آورده و آباد مینمودند و نیز بوظائف بزرگ انسانی که در پیش داریم فکر میکردم.

امید

بعد از همه چیز لااقل محلی که در آن به تفکر پرداخته بودم برای تصور درباره قدرت و کار بسیار مساعد بود. [قلعه جنایات] (۱) که از صخره‌های عظیم احاطه شده بود و دو صخره عظیم مانند تاجی بالای آن قرار داشت که اکنون مملو از شقایق‌های قرمز تند متمایل به سیاه بود این قلعه بزرگ به جلگه آرکوس که از طرفی تا کوه‌های پلپوتز و از سوی دیگر تا دریا ادامه پیدا میکند محیط بوده و آنرا محافظت می‌نماید این جلگه که تاجش کار میکند درخت‌های زیتون فراوان مانند لکه‌های خاکستری رنگ آنرا پر کرده است با اینکه بیش از ده کیلومتر عرض ندارد معینا وضع طبیعی آن بقدری با عظمت و وضع کوه‌ها و منظره دریا آنرا چنان عظیم و لایتناهی جلوه می‌دهد که هیچ کشوری بزرگتر از این بچشم کسی بر نخورده است. سلسله آبردها در این مکان به‌مشتی درختان و به‌جهانی با عظمت حکومت مینمودند.

در این محل در بعضی روزها شب با عظمت و جلال و شکوه بی‌نظیری ظاهر می‌گردد فضای آسمان که از نور زنده روز خالی شده بود لایتناهی بنظر میرسید و سکوت بقدری عالی و با جلال بود که انسان در حین راه رفتن افسوس می‌خورد که با صدای پا آنرا بهم بزند چنین جاهای باشکوه و چنین ساعتی فقط اجازه تفکر در بعضی چیزها را میدهد. آنها الهام میکنند که انسان آزاد زندگی کند، نه بنده و اسیر آنها بقلب فشار می‌آورند برای اینکه بزرگترین آرزوی خود را ظاهر نماید، این حالت راه همه می‌شناسند بدون آنکه بتوانند بآن نامی بدهند، و همین الهام و امید است که انسان را زنده نگه داشته و ممالک و امپراطوریهای بزرگ را بوجود می‌آورد. بهمین جهت است که از تمام احساساتی که در مقابل این منظره بمن دست داده فقط از یکی از آنها در اینجا صحبت میکنم.

و آن این است که بیاد جوانانی می‌آید که از آنها صحبت کردم و این تفکر با وضع باشکوه شب اینجایک هم آن‌همگی خاصی دارد و این حس بجهاتی که گفتم امیدواری نامیده میشود.

گوگن نفرین شده

من بدترین مراحل گرسنگی و سرمای و متعلقاتش را دیدم ولی هیچ بدبختی ای را بالاتر و بیچاره کننده تر از این ندیدم که شخص در موقعیت و محیطی باشد و موانع و مشکلات چنان پرسرراهش باشند که نتواند خودش را پیرورد و استعدادش را ایش ببرد! اینکه میگویند رنج استعداد را می‌پرورد درست نیست بلکه عکسش درست است، زیرا اصولاً رنج زیاد آدمی را فرسوده میکند و بالاخره از پا درمی‌آورد و میکشد. من با بلند پروازی و فداکاری و کوششی دست بکار هنر شدم ولی چی؟ بالاخره تمام شدم.

«بل گوسن»

یکشب گوگن در حالیکه سرش رامیان دستهایش گرفته بود با خیال خفه خون گرفته‌ای یکی از دوستانش شارل مورس گفته بود: «من تا اینجند کسی را مثل خود بدبخت ندیده‌ام که نه بتواند زندگانی روزمره خانواده اش را تأمین کند و نه بتواند سروسامانی بفکر خود بدهد.

پل گوگن P.-gauguin سه‌ساله بود که پدرش کلویس بزم سفر به پروچالی وطن کرد. در طی مسافرت با کشتی در بندر فامین نزدیک ماژلان فوت کرد. مادر گوگن با دو بیچه‌اش ماری و پل بفرانسه برگشت. گوگن بعلمت کمی سن و عدم توجه بتأثیرات بیچاره کننده ای که بزرگسالان را در هم می‌شکند. خاطرات شیرینی از مسافرت در دریاها و نقاط دور دست بیاد داشت. اصولاً گوگن از همان کودکی میل وافری بمسافرت جاهای دور داشت. خودش حکایت میکند: «همیشه هوس عجیبی برای فرار در میان جنگلها و اماکن دور دست داشتم، روزی دستمالی را بر از سنگریزه کرده بسر چوبی گره زدم و مانند مسافرینی که از راه دور می‌آیند یا براه دوری می‌روند آنرا بردوش نهادم و بسوی جنگل پوندی فرار کردم»

گوگن بعلمت همین میل شدید بمحض اتمام تحصیلات اولیه‌ی خود در سن ۱۷ سالگی بدون توجه بگریه و زاری مادرش سوار کشتی شد و بطرف رودوزانبروهرسپار کردید. در حین مسافرت در بندر هاور بخانمی بنام امه بر خورد و با او آشنائی گرمی پیدا کرد. گوگن میگوید: «این مادام امه ۳۰ سال داشت ولی ... خیلی قشنگ بود ازینرو وضع مساعدی برای هرزگی من پیش آمد و بالاخره ... ضایع شدم». گوئی در مراجعت هم بیک دختر پیروسی جاق و چله‌ای بر خورد که خودش در این مورد می‌گوید: «گوشه‌ی مناسبی پیدا کرده توانستم به هزار و یک زبان وجه دروغها بالاخره بتورش



خانم واهين - کار پل گوگن

بزم . این دختر چنان فریفته شد که خواست دوباره درپاریس مرا بهیند . منم ناچار شده نشانی خانهای مادرم را باو دادم ولی از اینکار خیلی دلواپسی پیدا کردم .
گوگن در حدود بیست سال داشت که داخل موسسه‌ی کشتی زانی شد . ابتدا در انبار کشتی کار کرد ، سپس علامتچی کشتی شد ، پس از آن لباس رسمی پوشید و کلاس دریانوردی را برای کار کردن در روی کشتیهای جنگی دید و بالاخره پس از يك مسافرت طولانی ناگهان بخود آمد و خبردار شد که مادرش را از دست داده است « مادرش از غصه‌ی دوری او مرده بود » گوگن در اینوقت ۲۳ سال داشت . کار روی کشتی را رها کرد و در يك صرافی مشغول شد . دو سال بعدش با يك دختر دانمارکی بنام متسوفی ازدواج کرد . گوگن در حدود ۱۱ ماه در صرافی بود و در اینجا ، دوستی بنام شوفنکر پیدا کرد .

اینهمه شوق دریانوردی و تحمل رنج مسافرتهاى دور و دراز و دیدن نقاط عجیب و غریب و دیدار مناظر طبیعت نامأنوس و ویراز رموز « که شخصی در برابرش بادهان باز و باسکوت ممتد می‌ایستد » برای این بود که گوگن در ضمیر خود عالمی غیر عادی حس میکرد و میخواست زمینیهائی پیدا کند تا انگیزه‌ی نمایش آنها بشود . گوگن از بیچگی بهنر علاقه داشت و غالباً باچوب مجسمه‌هائی میساخت . در ایندوره هم که در صرافی کار میکرد یکبار در ۱۸۷۶ یعنی در ۲۸ سالگی خودش و یار دیگر در ۱۸۸۳ « ۳۵ سالگی » نمایشی از کارهای خود ترتیب داد و بالاخره برای اینکه کاملاً بهتر پیردازد کار صرافی را هم رها کرد . بارها کردن کار صرافی در واقع ؛ هم خود ، هم زن و بچه‌هایش همه را رها کرد . پول کمی که داشت در کفه دستش گرفت ، در حالیکه بآن نگاه میکرد و فکر افتاد : « حتماً با اینوضع آتیهای وحشتناکی در انتظارم میباشد » . اگر هنر را دنبال کند در این شهر بزرگ شکم زن و پنج تا بچه اش را چگونه سیر کند ؟ هزاران فکر بکله‌اش زد از راه فروش تابلوها ؟ زندگی در نقاطی که سطح مخارج پائین است ؟ چه فرق میکند احتیاج وقتی که پول نبود در همهجا یقه‌ی آدم را می‌چسبد چه گران چه ارزان ! فکر کرد بدانمارک پیش فامیل زنش برود شاید آنها کمکی بکنند . پیش از همه مجموعه‌ی آثار مدرنیست ها را که با ۱۵ هزار فرانک بشد ریج تهیه کرده بود فروخت و بکپنهاک رفت زنش آنجا بود . برخلاف تصور گوگن ، فامیل زنش نه تنها کمکی باو نکردند بلکه مورد سرزنش و اهانت هم قرارش دادند و ناتوانسته بودند از هیچگونه اذیت کردن و عصبانیت فراهم نمودن دریغ نکردند . گوگن بناچار سرخورده به پاریس برگشت . ژان دورسن میگوید : گوگن که در کپنهاک بود و باوضع ناراحتی سر میگرد ، روزی با یکی از تاجر شکم کننده در گفتگوی فروش مقداری از تابلوهای خود بود ، ولى بیجهت چانه میزد زیرا این تاجر هیچگونه لطفی در آثار او نمی‌دید و از بنرو با يك ادب تاجر ما بانه از خریدن تابلوهای او مصرأ سر باز میزد . گوگن سخت بیحوصله شد و از لیش يك لیوان آبی را که روی میز جلوی تاجر بود بلند کرده با عصبانیت و برافروختگی بسرو کله‌ی او پاشید .

ژان دورسن باز میگوید . در همین اوقات ، یکشب زن گوگن عده‌ای از دوستانش را برای صرف چای بمنزل خود دعوت کرده بود ناگهان دید در اطاق پذیرائی باز شد و

مردی عجیب و غریب در آستانه آن ظاهر گردید. این مرد ساقه‌پایش برهنه بود، یک پیراهن بتن و یک پوتین پیدا داشت. خانم کوکن اول او را نشناخت ولی ناگهان پی برد که شوهرش میباید! سرخ سرخ شد و زد. کوکن سلامی گفت، وارد شد. کتابی از روی میز برداشت و بواشکی در رفت. زن و شوهر بناچار متارکه کردند. کوکن پس‌بزرگش کلوویس را برداشت و سه پسر دیگر و یک دخترش را که آیین نام داشت برای زنش گذاشت برای اینکه بهتر بتواند بنحوی زندگی آنها را تأمین کند به ترجمه‌ی رمانهای فرانسه پرداخت و البته یکجند، از این راه پولی بدستش رسید ولی بالاخره کار ثابت و مطمئنی نبود و فقر همچنان قیافه‌ی تاریک و نکستی خود را باو می نمود.

کوکن اینک باپسرش زندگانی میکرد، زندگی میکرد ولی چپزدگی ای! دست و پائی میزد. «شبه‌ها بر روی یک تشک کهنه‌ی گره گلوله شده میخوانید. لحافش هم یک روانداز مسافرتی بود. غذای خود او پسرش نان خشکی بود که نسیه میخرد، بالاخره کلوویس ناخوش شد کوکن چهارشاهی پول فقط توی جیبش بود. برای نجات بچه‌اش دست بتهیه‌ی اعلانات رنگی زد. کلوویس باتن تبادار بناچار از صبح تا غروب در تختخوابش بخود می‌پیچد و منتظر پدرش میشد. کوکن باندانهای روی هم فشرده و بغض که راه گلویش را گرفته و چشمان تر، روی اعلانات رنگ میمالید و قیافه‌ی بچه‌ی دردمندش را میجسم میکرد که از تب و تنهایی بی‌سرپرست بخود می‌پیچد.

غروب کوکن با عجله و بی‌تابی ورنک و روی پریده بخانه بر میگشت به بچه‌اش رسیدگی میکرد و سعی میکرد قیافه‌ی ناراحت خود را از بچه‌اش پوشاند. ولی این بچه‌ی کوکن بود و مانند پدرش هیچ نکته‌ای از درد ورنج از نظر تیزبینش پنهان نمی‌ماند کوکن بیهوده سعی میکرد درد خود را از او پنهان کند. بالاخره بزنش نوشت: مت، رنج من کم نیست. وقتی که می‌بینم کلوویس کوچولوی من دم فرو بسته، چشمانش حتی دیگر از من تقاضای شیرینی «که آنهمه دوستش دارد» نمی‌کند میسوزم مت، مت رنج من بیشتر از این است که: کلوویس بیچاره‌ی من الان فهمیده است که فقیرم، باینجهت است که دیگر از من شیرینی نمی‌طلبد. مت، این کوچولوی من از خیلی چیزها محروم است کلوویس لافل یک اسباب بازی کوچولو ندارد. میدانی مت این طفلک من حتی کفش ندارد.

کوکن سعی کرد که بتواند کلوویس را بیک پانسیون بگذارد ولی باس از عدم موفقیت، چنان او را ناتوان کرد که بالاخره خود در مریضخانه افتاد. کوکن در ۱۸۸۶ که هشتمین نمایشگاه امپرسیونیست هادائر گردیده بود شرکت نکرد و در اینوقت در محله‌ی مونمارتر به‌وان کوک بر خورد و با او آشنا شد. کوکن برای اینکه طبق دلخواه خود بهتر پرداخته باشد بکرسنگی اهمیت نداد و در واقع آگاهانه آنرا استقبال کرد ولی برای اینکه فقر کاملاً او را از پا در نیارد بمنظور نرسیده برای هیچ از دست نرفته باشد در نظر گرفت در هر حال درجائی کفزدگی در آنجا ارزان تمام شود زندگی کند بنظرش آمد که بجزایر آنتیل برود. بایکی از نقاشان بنام شارل لاوال ساخت و پاخت کرد که باتفاق بیانا ما بروند و در آنجا بملکی و حفر کانال بپردازند. البته در یانا ما میبایست از هر صبح تا بعد از

ظهر در میان آفتاب و باران و گل و لجن مشغول باشند و تازه شباهم از دست پشه‌ها خواب نداشته باشند ، با اینهمه گوکن تصمیم گرفت حرکت کند . کلووس رادر کپنهاگ بزنش تحویل داد و اظهار امیدواری کرد که شاید وضع زندگانی طوری بشود که دوباره بتواند بامت و بچه‌ها دوره‌م جمع شده خانواده را گرم نگاهدارد . اما گوکن و لاوال هر دو کرسنه و بی پول سوار کشتی شده راه افتادند . برای رفع کرسنگی درس بی‌بر توقف کرده ساعتشان رادر آورده فروختند . لاوال مریض شد و به تب شدیدی دچار گردید و از شدت تب تصمیم بخود کشی گرفت ولی گوکن مانع شد .

« گوکن میگفت : من آدم بدچشمی باید بوده باشم ، زیرا در طی زندگانیم هر کس که بمن برخورد؛ یا بکلی دیوانه شد یا دست بخود کشی زد ، وان گوگ دیوانه شد برادرش هم دست کمی از او نداشت . لاوال هم اینطور . » نوبت ناخوشی بگوکن هم رسید . او هم دچار اسهال خونی گردید . بی پولی و مرض چنان او را بیچاره کرد که بزنش نوشت: مت، خیلی متأسفم که چرناحال نمرده‌ام. از روزی که از کپنهاگ بیرون آمدیم همه چیز بمرمان خراب شد اساساً وقتی خانواده‌ی آدم از هم پاشید ، شیرازه‌ی زندگانی شخصی هم پاشیده است . زن گوکن از لجن نوشته‌ی او متأثر شد و چند کلمه‌ای برای او نوشت ولی دوباره قطع کرد . گوکن بلحن سرد و عدم توجه او بزندگانی گوکن ، اهمیت نمی‌داد و او را و خانواده رابطور کلی دوست داشت ازینرو بعنوان خطاب بهمدرد و از اینکه در هر حال زنش است باو دوباره نوشت : مت ، نمیدانی چه جور با کرسنگی دست و پنجه نرم میکنم ... من بفراشه بر میگردم . یکسال از این ماجرا گذشت و بالاخره گوکن دست از یادداشتن بفراشه برگشت . مرض تقریباً او را دوشیده بود . یکشاهی پول در بساط نداشت . دوست و همکار مهربانش شوفنکر که نقاش هم بود گوکن رابخانه‌اش برد و گفت تواز کارگاه من نیز میتوانی استفاده کنی .

کمی دیرتر گوکن فکر کرد سری بزنش بزند ، ازینرو بکپنهاگ رفت ولی مت مانند همیشه خیلی سردی او را پذیرفت . گوکن هیچوقت او را آماده مصلحه ندیده بود ولی خودش هرگز میل نکرد از او ببرد . ایندفعه هم مانند همیشه سردی او را بدل نگرفت و گرم با او رفتار کرد .

گوکن در ۱۸۸۸ تصمیم گرفت باوان گوگ به آرل برود . در اینجا هم گوکن روزهای خوشی راندید ، زیرا وان گوگ یکدفعه بکفنجان افسنطین رابسر و صورت او پاشید . دفعه‌ای دیگر خواست گوشه‌های او را ببرد . یکدفعه هم خواست او را خفه کند و بالاخره پس از آنکه وان گوگ گوش خودش را برید ، گوکن دیگر نتوانست تحمل کند و بیاریس برگشت و از آنجا یکسره به پولدورفت . در پولدو بانقاشی بنام می‌به که هلندی بود و بیسارو نشانی او را بگوکن داده بود آشنا گردید . می‌به ، در طی آشنائی با گوکن تقریباً باو معتقد شد و او را فهمید و در مواقع لزوم از روی علاقه باو خدمت کرد .

گوکن به کنیاک و توتون خیلی علاقه داشت . توتون را همیشه می‌به برای او فراهم میکرد . گاهی پیش می‌آمد که توتون گوکن بکلی تمام میشد ، چون پولی در بساط نبود غمگین و متفکر می‌نشست و حرفی نمیزد . می‌به فکری میشد که چه شده

استاد امروز حالش چنانست؟ برای کشف این موضوع سری بتوتوندان اومیزد، ای داد توتون نیست. طولی نمی کشید که توتون علم میشد و گوکن پس از آنکه يك های پشت سرهم میزد و تلافی موافقی را که از بی توتونی بگوشه‌ای نشسته سر کیف نبود میکرد آنوقت به بحث هنری می پرداخت. گوکن عده زیادی شاگرد درپولدو داشت که همیشه مانند حواریون عیسی دور او را گرفته بودند و از وجودش استفاده میکردند.

گوکن باز هوای زندگانی در جزائر دور افتاده و وحشی بسرش زد. فکر کرد فرانسه و بطور کلی اروپا را ول کند. فکر کرد بهمانجا که اول دفعه رفته بود برود، بعد گفت نه بهتر است به ماداگاسکار برود، بهندوچین برود به تنکن برود، نه بهمان ماداگاسکار میرود، در آنجا زمینی خواهد خرید باغی درست خواهد کرد. خودش باغبانی خواهد کرد. يك کارگاه بزرگ درست خواهد کرد. گوکن تحقیقاتی کرده فهمیده بود که با پنج هزار فرانک تا ۳۰ سال در ماداگاسکار میتوان زندگانی کرد. به امیل برنار پیشنهاد میکند که با اتفاق به آنجا بروند ولی برنار نمیتوانست با او همراهی کند زیرا پول نداشت. می‌بهمه نمی‌توانست زیرا بمحض اینکه خانواده اش خبر شدند خرجی روزانه اش را قطع کردند، گوکن خودش هم آهی در بساط نداشت، از نیرو بکلی ناراحت شد. فوراً بفکر تنکن افتاد. گوکن قبلاً تحقیقاتی هم در اطراف تنکن کرده بوسیله وزارت استعمار زمینهای فراهم کرده بود. فوراً با آنجا رجوع کرد ولی بجناب وزیر گفته بودند که گوکن يك نقاش انقلابی است بنابراین مساعدت با او مصلحت نیست، از نیرو جناب وزیر او را جزو عصیان کنندگان در هنر شمرد و از فرستادنش سر باز زد.

گوکن يك زمانی کتابی راجع بجزیره تائیتی خوانده بود. حالا راجع بآن چیزها می‌دانست. تصمیم گرفت بتائیتی برود، ولی برای رفتن بتائیتی هم لااقل ۱۰ هزار فرانکی لازم بود. گوکن برای تأمین این پول بفکر تهیهی نمایشگاهی افتاد و از این راه توانست در حدود ۹۸۰۰۰ فرانکی بدست آورد و از پاریس و فرانسه و اروپا دربرود و پس از ۳۶ روز دریانوردی خود را بتائیتی برساند.

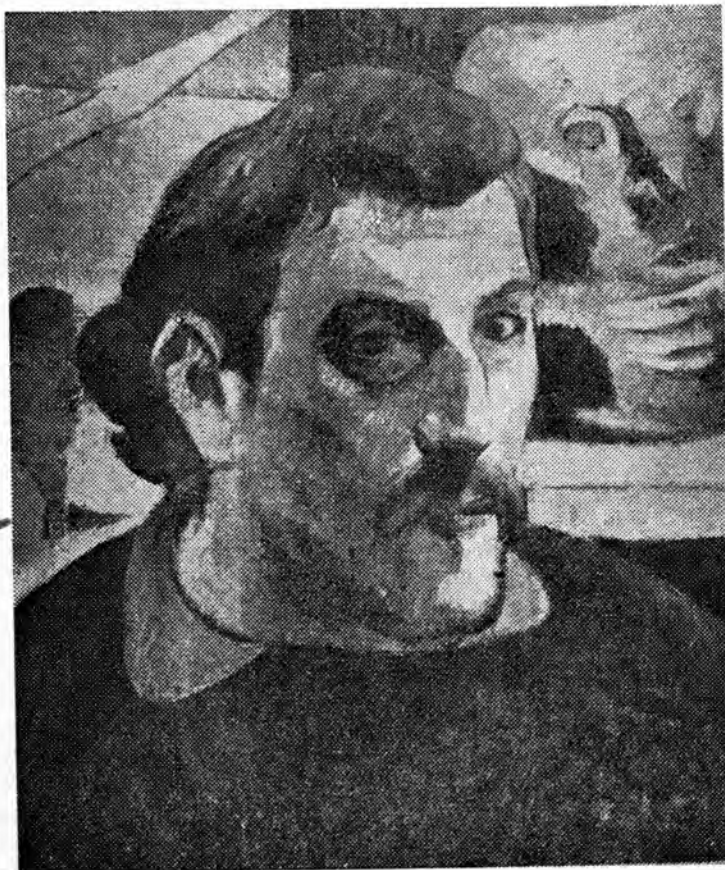
گوکن از دیدن شهرستان پایت که جنبه‌ی طبیعی خود را از دست داده بود خوشش نیامد این بود که بطرف مرکز جزیره رفت. در ناحیه‌ی تائی یا کلبه‌ای که از یک طرف رو بدریا و از طرف دیگر روبکوهستان بود اجاره کرد. در اینجا دیگر نمیشد پول داد و غذا گرفت. می‌بایست خودش شخصاً مانند همه‌ی بومیها برای بدست آوردن صدفهای خوراکی بدریا غوطه بخورد و برای تهیه‌ی میوه‌جات از درختها بالا برود و برای گرفتن ماهیها حقه‌ها بلد باشد و گوکن هم از اینکارها بلد نبود بناچار گرسنه میماند یکروز که در حین گرسنگی توفکر فرورفته و بموقعیتش می‌اندیشید دید که همسایه‌اش او را با ایما و اشاره بغذا دعوت می‌کند، گوکن متفعل شد و با اشاره‌ی سرجواب منفی داد و دعوتش را رد کرد ولی طولی نکشید که يك دختر کوچولو مقداری غذا « که توی برکهای تازه چیده‌ای، چیده بود » دم در کلبه میگذارد و بدون سروصدا یواشکی بر میگردد. کمی بعد وقتی که غذا خورده شد، همسایه‌اش در حالیکه از دم در کلبه‌ی گوکن عبور میکرد با خنده‌ی صمیمانه‌ای گفت پای یو؟ « آ یا رضایت داری؟ »
کم کم گوکن با بومیان دوست شد و مانند عضو خانواده‌ای گردید. با آنها غذا

ميخورد . سهم او را هميشه کنار ميگذاشتند . گوگن زبانشان را ياد گرفت و بزبان بومي با آنها حرف ميزد . مانند آنها پابرهنه ولخت راه ميرفت . پاشنه‌ي پاهایش از كثرت برهنه رامرفتن قاچ خورده بود . گوگن براي رسيدگي بامورخود ، يك دختر ۱۶ ساله بومي را كه طهورا نام داشت بزني گرفت . يكسال گذشت و گوگن دچار ناخوشي سختي شد . دره‌مين زمان كه ۱۸۹۲ بود ييكي از دوستانش مـون فری نوشت « كه روزي لاقل يكچهارم ليتر خون استفراغ ميكنم » . بزنش هم نوشت كه : « تقريباً از همه قسم خوردني خودبخود محرومم تهيه‌ي يك فنجان چاي باقندحتي براي من مقدور نيست . من عكسهاي همهي شمارادارم و هرروز آنها را روی محل پهن و صافي ميگذارم وتوی فكر ميروم » .

در ۱۷۹۳ گوگن بفرانسه برگشت ، پولی نداشت ولی مقدار زیادی نقاشي‌های عالی به همراه داشت زنش را از مراجعتش خبر کرد ، جوابي نشنيد . بعد از اينكه همديگر را بالاخره ديدند ، زنش بدتر از دفعات پيش با او برخورد كرد . گوگن روی احتياج بفكر افتاد كه بمدبر هنرهای زيبا سری بزند . مديري كه گوگن می‌شناخت در آنجا نبود وبجایش آقای روزن نشسته بود . آقای روزن با وضع بدی با او برخورد کرد و گفت : « متأسفم ، من نمی‌توانم تورا بوسائلی در اينجور كار كردنت كه مرا ازجا درميكنند تشويق كنم . آثار تو خیلی انقلابی است . ومن ميل ندارم در اين اداره باقبول اين قبيل آثار ، اغتشاشی فراهم كنم . گوگن گفت آقای مدبر سابق برای كمك بمن قولى داده بودند . فوراً آقای روزنه گفت آيا نوشته‌ای داری ؟ . گوگن چيزی نگفت وراهش را گرفت ورفت . ودرصدد شد نمايشگاهی ترتيب دهد . آثار او مردم كنجكاو را جلب كرد . حتی مالارمه شاعر مشهور خیلی تعريف كرد و نوشته بود كه اين آثار خیلی عجيبند . امامردم عادی تنفر داشتند .

رنگهای عجيب و غريب تائيتی كه باخصوصيات درونی گوگن توأمآ چيز غير طبيعى وجالبی بود برای ذوق وسليقه‌ی آنها غير قابل تحمل واساساً تنفرآور بود (يك زن انگليسی باتهديد فریاد زده بود : ردداك ؟! [سگ قرمز ؟!] . اين زن تعجبش زده بود كه گوگن چراسكى را فرمزرنك کرده است . رويهمرفته گوگن آن موفقيتی را كه انتظار داشت بدست نياورد . ديگر مانند هميشه عادتش شده بود كه منتظر كرسنگی باشد ، ولی عمو ايزدور بدادش رسيد « چون مرد ۹۰ هزار فرانك برای او بارث گذاشت » درچنين وقتی ۹ هزار فرانك خوب پولی بود . گوگن فوراً جایی را اجاره كرد ، در ديوار آنرا بارنك زرد ليموئی پوشاند واز اسلحه‌های بوميها كه باخود آورده بود بوضع جالبی روی ديوار زرد ميخكوبی كرد وروی شيشه‌ی دروينجره را كه به بيرون منظره‌ی خوبی داشت نوشت . « اينجاخانه‌ی عشق است » دوستان خود را از نويسندگان وشعرا ونقاشان بسبب نشينها دعوت كرد تا بول تمامشد . حالا دوباره بفكر تائيتی افتاد ؛ ولی تابلوها هنوز بفروش نرفته بود ، لازم می‌آمد كه در اطراف فروش آنها سروصدائی راه بيندازد تا خرج سفری فراهم شود . اين بود كه به استرنبرك شاعر « كه فكر ميكرد از نقاشيهایش خوشش آمده » رجوع كرد واز او خواست كه در كانالوك فروش تابلوها مقدمه‌ای بنويسيد . اوهم نوشت : [آقا ، من كارهای شمارا از

نظرهنری می‌پسندم ، خیلی هم واقعا که چیز تازه‌ای بوجود آورده‌ای ولی البته موافق باذوق و میل شخصی من نیست ، زیرا در تابلوهای شمانور و آفتاب شدید و وسیعی وجود دارد و اینهمه نورورنگ زنده و پیرصدا اصولا مزاحم چون منی است که سایه روشن‌ملازم رادوست دارم . سپس نوشته‌بود : گوکن کیست ؟ يك متمدن وحشی شده‌ی در رفته ازمدنیت مزاحم !)



صورت گوگن - کارخودش

این مظلوم دربالای کاتالوگی که در ۱۸۹۵ برای فروش تابلوها تهیه شده بود، عیناً باحروف درشت بچاپ رسید و نتیجه‌اش هم بد نبود زیرا گوگن درحدودچند هزار فرانکی توانست بچیب بزند . بجهی گوگن کلویس « همانکه ازتب میسوخت و آنان

خشك تو آب میزد و میخورد ، اسباب بازی نداشت و چون فهمیده بود که پدرش فقیر است از او مطالبه‌ی شیرینی نمی‌کرد ؛ درس ۲۱ سالگی در اثر عفونت‌خونی مرد و داغ بزرگی بردل مادر و پدر هر دو گذاشت . گوگن بهمت پیشنهاد کرد ؛ بیاین بچه‌ها را برداریم و بتائیتی برویم و با هم يك زندگانی آرامی را دنبال کنیم . مت نپذیرفت . گوگن بتائیتی برگشت ولی طولی نکشید که مریض شد ، پایش هم شکست . پولش هم تمام شد . درپاریس ، یکی از دوستانش شارل مورس وقتی که فهمید گوگن دچار چه بلائی شده نزد مدیر هنرهای زیبا رفت و خواهش کرد لافل چند تابلو های این گوگن بیچاره را بخرد . روژن ابا کرد و گفت تازمانی که من در اینجا هستم ممکن نیست آقای گوگن بتواند چشم داشتی داشته باشد . بعد قدری ملایمتر شده گفت : خو... من ب يك کاری برایش می‌کنم ... قول میدهم . این بود که آقای روژن چند کلمه‌ای بعنوان استمالت و دلگرمی و دوستی فرانك پول برایش فرستاد ولی بلافاصله در پست بعدی گوگن پول را برایش پس فرستاد .

مت برای گوگن خبر ناگوار مرك دخترشان آلین را نوشت . گوگن مانند مار چنبره شدو از غصه‌ی مرك آلین بخود پیچید . آلین از میان خانواده تنها کسی بود که بپدرش علاقه داشت و گوگن دفترچه‌ی خاطراتی تهیه کرده ، ناراحتی ها و گرسنگی ها و رفح ناخوشیها و بی‌پولی ها را برای او در آن نوشته بود .

آلین در واقع تنها کسی بود که پدر دردمند و در پدرش راهی فهمید و سردی ها و بر خورد های بیخ زده‌ی مادرش را با برخورد های گرم خود تعدیل می‌کرد . گوگن بهمت نوشت . « درست است که در ظاهر مقبره‌ی آلین با گل و گیاه در آنجاست ولی حقیقتش اینست که قبرش پیش من است و اشکهای من گلهای زنده‌ای برای او هستند » . غصه‌ی مرك آلین او را وادار کرد که کلبه‌اش را عوض کند زیرا دیگر از تمام درو دیوار این کلبه او « که خبر مرك آلین در میان این دیوارها باو رسیده بود » شکنجه و رفح خورنده ای می‌بارید . دیگر ، فقر و درد همه چیز برای او فوق الطاقه شد ، همه‌ی آنها بایک سردی و خشونت و سماجت و بصورت غیر قابل تحملی بسلام او آمدند و جان را بلبش رسانیدند فریاد زد بس است ، کافی است مرك بهتر است ، آنوقت مقداری ارسینیک که معلوم نیست از کجا بدست آورده بود خورد . این ارسینیک او را نکشت ولی وضعش را وخیم تر کرد .

گوگن از مرکز جزیره به پایت رفت و در دفتر موسسه‌ای به کار مشغول شد . تقریباً دو ماه بعد مبلغی از فروش تابلوهای گوگن از طرف دوستانش باورسید . گوگن دوباره بمحل اول سکونتش بوسط جزیره برگشت ولی وقتی وارد شد دید ! موشها سقف کلبه‌اش را جویده و تمام کرده‌اند و سوسکها « سوسکهای امریکائی بی‌پیر » تمام طراخی ها و يك تابلوی بزرگ ناتمام او را نیز ضایع کرده‌اند . در اینجا دیگر ، دردهای گوگن چنان اوج گرفت که کلاوضع روحی و اخلاقی او را عوض کرد . دیگر ذره‌ای طاقت تحمل چیزی را نداشت . سریع التاثر و اندك رفح شد و سر يك چیز بسیار جزئی هم شده از جادر میرفت .

گوگن برای مشغول کردن خود ماهنامه‌ای باسم لبخند بچاپ رسانید ، يك دستگاه كوچك تهیه کرده بود همه‌ی کارهایش را خودش می‌کرد . در ۱۹۰۱ در تائیتی

مرض وبایش آمد . زندگانی در آنجا بسیار سخت گران شد . گوکن از تائیتی دررفت و به دومینیک که یکی از جزائر مارکیز بود رفت . ورم پای گوکن بر شدت خود افزوده بود و ربه‌ها هم واریز کرده و اگر ماهم مزید بر علت شده بود . زندگانی در دومینیک بسیار آسان و تقریباً همه چیز ارزان بود . این بود که گوکن بدستگیری يك امنیه بنام شاریپله توانست تکه زمینی بخرد و کلبه‌ای در آن جابنا کند . البته گوکن هرچه پول داشت در راه ساختن این کلبه از دست داد ولی در هر حال راضی و خوش بود . بدوستش مون فری نوشت « اگر بدانی که دومینیک برای نقاشی کردن چه عالی است . آرزو داشتم يك دوسالی سلامت بودم » پول زیادی هم نمی‌خواستیم « آنوقت میدیدی که چه خوب از آب درمی - آمدم و چه جور يك هنرمند پخته و مجرب مشدم . از زنهای اینجادیگرنگو که چه هستند بزبانی هیکل و رنگ آنها در هیچ جا ، هیچ جا ندیده‌ام . رنگ پوست آنها متمایل بزرده طلائی است و پستانهایشان شکل ونوک پستانها متمایل بقمر می‌میل و قشنگی است . غالباً لبخند نمکینی دارند . هیکلشان استوار ، اندکی گوش‌تین و طوری است که در بعضی جاها يك کمی از برآمدگی استخوانها بوضع مطبوعی خود نمائی میکنند .»

این شاریپله‌ی امنیه « که سرخوخه بود » آدم چیز فهمی بود . از نقاشیهای گوکن خوشش می‌آمد از نیرو گوکن با او صمیمیتی بهم زد . گوکن غالباً دفترچه‌ی خاطراتی را که بنام این تهیه دیده بود برای شاریپله میخواند ، او هم بایک حوصله‌ی عجیبی بگوکن گوش میداد . تصادفاً در ۱۹۰۲ شاریپله بفرانسه رفت و از این پس گوکن تنها ماند ، خیلی تنها ماند . خاصه تنش رنجور بود و نمیتوانست کار بکند ، چشمش هم ناراحت شده بود و داشت اسباب زحمت شاید کوری رافراهم میکرد ، مزید بر همه بادآوری خانواده‌اش برای او که راست راستی دستش از آنها کوتاه و درمانده بود و زنش هم بکلی ترك مكاتبه کرده بود ، داشت او را خورد میکرد .

در ۱۹۰۳ - اتفاق تازه‌ای افتاد . میان گوکن و امنیه‌ها شکر آب شد . قضیه این بود که يك امریکائی همیشه اوقات مقداری گوشت کنسرو بدستگیری امنیه‌ها وارد میکرد و در عوض دختران جوان بومیها را بکمک همین امنیه‌ها یا یکی از آنها که هم‌شان فرانسوی بودند سوار کشتی کرده می‌برد . گوکن قضیه را در مجله‌ی خود انتشار میدهد . امنیه‌ها خاصه یکی از آنها را بنام گیشنه « که زرد بندچی عجیبی بود » متهم میکنند . قضایا بالا میکشد و گیشنه نسبت بگوکن کینه‌ی شتری عجیبی پیدا کرده برضد او اقامه‌ی دعوا میکند و کار بجزریان میافتد تا بعد نتیجه معلوم شود .

يك کشیش بنام « ورنیه » جریان زندگانی روزهای آخر گوکن را برای مون فری دوست گوکن چنین می‌نویسد . [گوکن را نادیده‌ام همیشه ناخوش بوده و بندرت از کلبه‌اش خارج میشده ، سابقاًش همیشه با پارچه بسته شده بود . با اروپائیان مقیم این جزائر هرگز تماس نمی‌گرفت مگر روی اجبار ، مخصوصاً از امنیه‌ها متنفر بود . من بگوش خودم تقریباً از همه‌ی بومیان اطراف محل سکونت گوکن شنیدم که میگفتند . گوکن

مواقع بسیاری ماها را از دست این امنیه‌های خشن‌وبی انصاف نجات داده است. آری گوگن خیلی جوانمرد بود. در حدود ماه آوریل همین سال «که مقصود ۱۹۰۳ می‌باشد من از گوگن نامه‌ای دریافت کردم که مرا بی‌الینش خواسته بود. فوراً بی‌الینش شتافتم اوسخت بیتاب بود. ساقهایش پراز آبله واگزما و کاملاً فرمز شده بود. دستوراتی داد، دوائی پیشنهاد کردم «زیرا نخواست که از من دوا بپذیرد» پس از ده روز دیگر ناگهان تیوکا همسایه و دوست گوگن با شتاب آمده بمن گفت: حال سفیدپوست خیلی خراب. بعجله خودم را رساندم. آقای مون‌فری حال دوستان خیلی خراب بود. از محل خوابش بزیر افتاد و از درد بخود می‌پیچید. او را تروخشتک کردم. اندکی آرام گرفت، بمحض اینکه اندکی راحت شد، دردش را بکلی فراموش کرده درباره‌ی هنر شروع کرد بحث کردن. من براین هنردوستی او آفرین گفتم. گوگن میخواست بتائیتی برود و از قرار اطلاعی که داشتم بنا بود نتیجه‌ی مرافعه‌ی باگیشنه «امنیه‌ای که اقامه‌ی دعوا کرده بود» تا امروز و فردا با و اطلاع داده شود گوگن محکوم شده بود. و لازم بود سه‌ماه در حبس بماند و هزار فرانک هم جریمه بدهد، اما ورق برگشت زیرا در صبح هشت‌مه دوباره تیوکا بعجله بسرانم آمد. ها. گوگن باز از درد بخود می‌پیچد. از من پرسید صبح است عصر است، شب است روز است چیست؟ و گفت دودفعه بغتته غش کرده است. باز باورسیدگی کردم و رفتم. در حدود ساعت ۱۱ صبح کاهوتی خدمه‌ی گوگن نفس‌نفس زنان بسرانم آمد. ها؟ سفید پوست مرد. من دویدم وقتیکه رسیدم تیوکا را دیدم مثل میت ایستاده و اصلاً در این دنیا نیست. برای اینکه زودتر بدانم چه شده از پائین بومی گوگن را صدا زدم «کو-که، کو-که» جوابی نشنیدم. بدرون کلبه که رسیدم دیدم، -۱... ی‌وای، گوگن مرده است! یکپایش از کنار تخت آویزان است و هنوز حرارت دارد. [کو-که با گلو گرفتگی بزبان بومی مویه میکرد گوگن را میخواند و آهسته می‌نالید] گوگن در ۱۹۰۳ مرد و ۵۵ سال زندگانی کرده بود.

سند انحلال کمینترن و زنده شدن آن بشکل کمینفرم

در زمان تشکیل کمینترن (مخفف دوکلمه کمونیست و انترناسیونال) سران عده‌ای از احزاب سوسیال دموکرات که بمنظور تشکیل بین‌الملل سوم بمسکو رفته بودند دست خالی برگشتند؛ زیرا زمامداران مسکومیل داشتند که همه احزاب عضو این بین‌الملل متعهد شوند که بدستورات این مرکز بین‌المللی بر علیه دولتهای ملی و محلی خود عمل کنند. رهبران احزاب سوسیال دموکرات این نظر رهبران شوروی را بمنزله مداخله در امور کشورهای دیگر تلقی کردند و از عضویت در این بین‌الملل که موسوم بکمینترن و یا بین‌الملل سوم شد اجتناب ورزیدند.

روش را که کمینترن برای احزاب کمونیست ملی کشورهای غیر کمونیست تعیین کرده بود همواره یک خط مشی خرابکارانه نسبت به اقتصاد و کلیه شئون اجتماعی دنیای غیر کمونیست بود؛ زیرا بوسیله اینگونه خرابکاری در حقیقت با یک تیر دو نشان را میزدند؛ اولاً کشورهای غیر کمونیست که دشمن شوروی تلقی میشدند؛ ضعیف میگردیدند؛ و ثانیاً در نتیجه خرابکاری کمونیست‌ها در تمام دنیای غیر شوروی میبایست همه متوجه شوند؛ که تنها رژیم شوروی است که قابل دوام است. در زمان جنگ با هیتلر وضع عوض شد. عوض سیاست خرابکارانه؛ کمونیست‌های کشورهای غربی وضد هیتلری یک سیاست ساختمانی پیش گرفتند. از آن گذشته دول غربی نگران بودند که شورویها و کمونیست‌های محلی هر کشور پس از جنگ باز سیاست خرابکارانه را مطابق دستور کمینترن در دنیای غیر کمونیست از سر خواهند گرفت. دولت شوروی برای مطمئن کردن دول غربی و همچنین از لحاظ اینکه در زمان جنگ لزومی برای خرابکاری در کشورهای غربی نبود اول کناره گیری حزب کمونیست امریکارا از کمینترن تصویب کرد پس از آن خود کمینترن را منحل کرد. قسمتی از سند تاریخی انحلال کمینترن که ذیلا نقل میشود نشان میدهد که دلائل صحیح و منطقی مربوط بانحلال بین‌الملل کمونیست هنوز هم بقوت خود باقی است. دلائل مذکور در این سند در حقیقت قسمتی از دلائلی است که رهبران یوگسلاوی و سایر سوسیالیستهای جهان و همچنین نهر و آنها را برای انحلال کمینفرم حالا نیز ذکر میکنند. اما علت اساسی زنده شدن کمینترن و یا بین‌الملل سوم بشکل کمینفرم اینست

که سیاست ساختمانی شورویها نسبت بدنیای غرب و دنیای غیر کمونیست پس از جنگ تبدیل سیاست خرابکاری عمومی و مداخله در امور داخلی آنان گردیده اینک قسمتی از سند مذکور، باید توجه داشت که دستورات خرابکارانه نسبت بفاشیسم در شکل امروزی خودش متوجه تمام دنیای غیر کمونیست میگردد؛ و سیاست خرابکارانه توده‌ها نسبت به اقتصاد و کلیه شئون کشوری و ملی روشنتر می‌شود.

« نبرد زندگی »

متن ذیل اعلامیه هیئت رئیسه [پرزیدیوم] کمیته اجرائیه بین الملل کمونیست (کمینترن) در باره انحلال بین الملل کمونیست است که در ۱۵ مه ۱۹۴۳ در مسکو انتشار یافته است. نقش تاریخی بین الملل کمونیست [که در ۱۹۱۹ در نتیجه اضمحلال سیاسی واز بین رفتن اکثریت قاطع احزاب قدیمی کارگری قبل از جنگ تشکیل شد] عبارت از حفظ تعالیم مارکسیسم از عوام فریبی و انحراف، بوسیله عوامل اپورتونیست نهضت کارگری است.

در برخی از کشورها؛ بین الملل کمونیست، با اتحاد پیشقراولان کارگران پیشرو کمک کرد که از آنها احزاب کارگری اصیل تشکیل شود و آنها را برای تجهیز توده زحمتکشان جهت دفاع از علائق سیاسی و اقتصادی ایشان برای مبارزه علیه فاشیسم و جنگ، جنگی که فاشیسم تدارک آنرا دیده بود همچنین برای حمایت از اتحاد شوروی و بعنوان سنگر اصلی ضد فاشیسم - یاری کند...

اما مدتها پیش از جنگ، بطور بارزی واضح شده بود که بهمان اندازه که وضع داخلی و بین المللی کشورها پیچیده تر میشد؛ حل مسائل نهضت کارگری هر کشور

بوسیله بعضی مراکز بین المللی نیز، با موانع رفع نشدنی هواجه میگشت اختلاف عمیق در راههای ترقی و تکامل هر کشور؛ در خصال مختلف و حتی در شرایط نظم اجتماعی آنها؛ اختلاف در سطح و اندازه رشد اجتماعی و سیاسی آنها و بالاخره اختلاف در درجه آگاهی و رشد تشکیلاتی کارگران؛ علت مشکلات فراوانی محسوب میشدند که طبقه کارگر هر کشور با آنها روبرو میشد.

تمام حوادث ربع قرن اخیر؛ همچنین مجموعه تجارب بین الملل کمونیست بطور قانع کننده‌ای اثبات کرد که تشکیلاتی برای اتحاد کارگران، آنطور که بوسیله اولین کنگره بین الملل کمونیست انتخاب شده و آنطور که با احتیاجات دوره اولیه احیای نهضت کارگری تطبیق میکرد، بیش از پیش به نسبت پیشرفت این نهضت و پیچیدگی، مشکلات هر کشور را بیشتر آشکار میسازد و اینکه این شکل حتی مانعی برای تقویت بیشتر احزاب کارگری هر ملیتی شده است.

جنگ جهانی که بوسیله هیتلریها بوقوع پیوست، اختلاف شرایط کشورهای مختلف را بیش از پیش علنی ساخت و خط مشترکی را بین کشورهاییکه متحمل مظالم هیتلری شده بودند ظاهر کرد و از طرف دیگر مردم شیفته آزادی را در یک جبهه نیرومند ضد هیتلر متحد نمود.

بنابراین در کشورهای بلوک هیتلری، وظیفه اساسی کارگران، زحمتکشان و

کلیه مردم شرافتمند اینستکه بهرراه قابل تصور برای شکست این بلوک بوسیله تخریب ماشین جنگی هیتلر از داخل مدد کنند و بواژگون کردن دولتهای مسئول جنگ ، در کشورهاییکه برضد هیتلر ائتلاف دارند کمک نمایند . وظیفه مقدس توده های وسیع مردم ، ووظیفه نخستین وفوری کارگران پیشرو اینستکه بهرطریق ممکن اقدامات جنگی دول اینکشورها را بخاطرانهدام سریع ولوک هیتلری حمایت کنند ودرحفظ وتوفیق ائتلاف دوستانه ملل ضد هیتلری براساس تساوی حقوق بین آنها کوشا باشند .

درعین حال نباید نادیده گرفت که هرکشوریکه باائتلاف ضد هیتلر میببوند خودش هم وظایف مخصوصی دارد ، مثلا در کشورهاییکه بوسیله هیتلریها اشغال شده و استقلال ملی خود را از دست داده اند ، وظیفه اساسی کارگران پیشرو توده های وسیع مردم ، اینستکه مبارزه مسلحانه را درجنگ میهنی برای آزادی ملی علیه آلمان هیتلری ، توسعه بخشند .

در عین حال جنگ آزادی بخش مردم شیفته آزادی برضد مظالم هیتلری ، که توده های وسیع مردم را صرفنظر از هر دست و پا مرام درصوف جهه نیرومند ضد هیتلر متحد کرده ، و آنها را بحرکت و جنبش در آورده است ، بیشتر روشن میکند که جنبش ملی و تجهیز توده ها برای پیروزی سریع بر دشمن ، زمانی بهتر و بیشتر مفید فایده است که پیشاهنگ نهضت کارگری هر کشور درچارچوب حکومت آن شرکت نماید .

هفتمین کنگره بین الملل کمونیست . که در ۱۹۳۵ تشکیل شد تغییراتی را که در وضع بین المللی وهمچنین در نهضت کارگری رخ داده بود ، مورد توجه قرارداد - تغییراتیکه برای شعب نهضت درحل مشکلات پیش آمده بود استقلال وانعطاف بیشتری را تقاضا داشت . کمیته اجرائیه بین الملل کمونیست موقعیکه با این ایده ها رهبری میشد در نوامبر ۱۹۴۰ ، تصمیم حزب کمونیست ایالات متحده امریکا را مبنی بر خروج ازصوف بین الملل کمونیست ، مورد توجه وتصویب قرارداد .

کمونیستها که بوسیله تعالیم پایه گذاران مارکسیسم - لنینیسم هدایت میشدند هرگز از آنگونه اشکال تشکیلاتی که کهنه وقابل ترك باشد: دفاع نکرده اند . آنها همواره اشکال تشکیلاتی نهضت کارگری ومندهای کار آنرا تابع علائق اساسی سیاسی این نهضت بطورکلی و تابع خصوصیات مربوط بشرایط تاریخی اصیل وبالآخره تابع مسائلیکه مستقیماً از اینگونه شرایط ناشی میشوند ، قرارداد داده اند .

آنها نمونه ای را از مارکس بزرگ بخاطر دارند که کارگران متری را درصوف اتحادیه بین المللی کارگران متحد کرد و بعد از اینکه بین الملل اول وظیفه تاریخی خود را انجام داد ، مارکس ، آن اساس را برای توسعه احزاب کارگری در کشورهای اروپائی وآسیائی مقرر داشت . مارکس در نتیجه احتیاج روز افزون بتشکیل احزاب

توده ای کارگری ملی، انحلال بین الملل اول را پیش آورد که شکل تشکیلاتی آن دیگر با این احتیاجات تطبیق نداشت.

از ملاحظات فوق، همچنین با توجه بر شد سیاسی احزاب و کادرهای رهبری آنها در هر کشور، و همچنین با توجه باین حقیقت که ضمن جنگ فعلی برخی از شعب، مسئله انحلال بین الملل کمونیست را که مرکز رهبری نهضت کارگری بین المللی است پیش آوردند، پرزدیوم کمیته اجرائیه بین الملل کمونیست که بلحاظ شرایط جنگ جهانی بتشکیل کنگره بین الملل کمونیست قادر نیست، بخود اجازه میدهد که طرح ذیل را برای تصویب شعب بین الملل کمونیست، ارائه دهد:

انحلال بین الملل کمونیست که مرکز رهبری نهضت کارگری بین المللی است شعب بین الملل کمونیست را از تعهدات ناشی از اساسنامه و تصمیمات کنگره بین الملل کمونیست آزاد میکند.

پرزدیوم کمیته اجرائیه بین الملل کمونیست از تمام توابع بین الملل کمونیست دعوت میکند که نیروهای خود را برای دفاع همه جانبه و شرکت فعالانه در جنگ آزادی بخش انسانها و کشورهای مؤتلف ضد هیتلری، برای تسریع انهدام دشمن اخلاقی مردم زحمتکش - فاشیسم آلمان و باران و بردگان آن، متمرکز کنند.

امضاء اعضای پرزدیوم کمیته اجرائیه بین الملل کمونیست: کوتوالد، دیمیتروف، ژدائف، کلاروف، کپلنیک، کرینن، مانولسکی، مارتی، پیک، ترز، فلورین، ارکلی.

طوفان

اندیشه های مرده چوباز آیند
از آسمان تیره فراز آیند
با یاد های مبهم روئائی
بنشسته ام به وحشت درئائی
بر پیکرم به خیرگی آونزد
چون اختری بدامن من ریزد

در شامگاه سرد زمستانی
زاغان خسته بال پریشانی
من خسته در کرانه وحشت خیز
بسته نظر به ساحل موج انگیز
هر لحظه موج چیر به ساحل جوی
تا چون کند دوباره بدریا روی

✧*✧

آویخت يك شبی به گریبانم
چون اختری نشست بدامانم

آن آرزوی رفته به ناکامی
از من چوشت دست بآرامی

✧*✧

تردامن از گذشت شبانگاهی
بر موج رفته ، نیست مراراهی

اینك منم به ساحل اقیانوس
طوفان فرونشسته دگر، افسوس!

✧*✧

... افسوس! بر موج رفته ، نیست مراراهی؟

عده‌ای از هواداران نبرد زندگی همواره این نقص را یادآوری کرده اند که جنبه هنری مجله ضعیف و خصوصاً فاقد شعر است. بعللی و از جمله و مهمتر از همه بمناسبت علتی که در این سطور اشاره می‌شود، مادانسته باین نقص تن در میدادیم. تا اینکه یکی از جوانان هوادار مجله شعر بالا را از جناب آقای دکتر هشترودی برای مجله تهیه کردند که ارزش هنری آن برای هر خواننده آشکار است بمناسبت احترام و ارزشی که بمقام علمی و هنری ایشان داریم در این شماره بدرج آن مبادرت کردیم. آقای دکتر تا حدودی که ما اطلاع داریم از سیاست برکنار و با احتمال نزدیک به یقین باید مفهوم شعر ایشان مربوط بیک احساس شخصی باشد. یک جریان روحی و یافکری در حال حاضر در جامعه کنونی ما وجود دارد و این جریان فکری و باحالت روانشناسی که بیشتر از همه در ارواح حساس هنرمندان بطور مبالغه آمیز منعکس می‌شود با احتمال قوی بطور اتفاقی با این احساس شخصی آقای دکتر منطبق شده است، بنابراین اظهار نظر ما در این مورد مربوط به شعر بالانست، بلکه آنرا بمنزله اشاره و نشانه آن حالت روانشناسی عمومی مدکور انتخاب کرده‌ایم؛ و در صورتیکه شاعر دانشمند و هنرمند واقعاً این احساس را از افکار جامعه نیز ملهم شده باشند این ملاحظات مربوط به همان افکار جامعه خواهد بود.

روی سخن ما با گروه جوانان و بخصوص هنرمندانی است که « ترمایان از گذشت شبانگاهی » پس از فرونشستن طوفان افسوس می‌خورند که « راه » را امواج برده و آنها غیر از افسوس خوردن راه دیگری ندارند ، و در ساحل اقیانوس و در مقابل تندباد حوادث غیررضا و تسلیم چاره ندارند . مجله ما که منادی نیل جوان و روشنفکر بطرف زندگانی امیدبخش و فعال است طبیعتاً از لحاظ مادی و معنوی با هنرمندانی که عادتاً . بیشتر از همه دزیر کابوس این روح یأس و نومیدی هستند وجه مشترک کنونی ندارد، و همین مناسبت امکان انعکاس آثار آنان در مجله کمتر فرصت بدست می‌آورد . متأسفانه تنها هنرمندان بلکه جوانان و روشنفکران و سایر قشرهای ممتاز طبقات مختلف مافقط آزمایشهای محلی خود را دارند و با آزمایشهای بزرگی که در عرصه و فن قابل ملاحظه ما بوجود می‌آید، نه تنها تماس مستقیم حتی نزدیکی غیرمستقیم نیز ندارند . نگارنده فرصت داشتم که پس از جنگ اخیر در زمانی که آثار خرابیهای جنگ هنوز رفت و روپ هر نشده بود ، در صحاری نوزماندی صحراهای بزرگ و تمام ، پراز تانکها و ارابه های جنگی از کار افتاده و دیگر تجهیزات جنگی، یا مثلاً دیوار معروف اتلانتیک هیتلری را تماشا کنم . « دیوار اتلانتیک » رشته استحکامات بی نظیر در تاریخ بشر بود که می‌بایست اروپای متحد هیتلری را از گزند حوادث مصون دارد . مطالعه این « دیوار » که تجسمی مشهود از دانش و فن سازمان دهندگی و بالاتر از همه حاکی از اراده محکمی بود ، بی‌اختیار انسان را تحت تأثیر شدید قرار میداد . نگارنده در ضمن همین مسافرت اهرام مصر و دیگر تجسمات بزرگ تاریخی تمدن قدیم مصر را دیده بودم و باین مساعی عظیم و بی‌مانند هزارها هزار افراد رتجیدیده بشری که مظاهر آن از طوفان حوادث قرون و از یاد و باران گزند ندیده بود ، با دیده اعجاب و حیرت نگریسته بودم . اما آنچه در سواحل اتلانتیک از تجسم مساعی نسل های جوان دوره معاصر می‌دیدم قابل مقایسه باشکفتی های اهرام مصر نبود . در ساختن و پرداختن این « دیوار » از تمام تمدن و صنعت و علم و حتی از مجردترین مظاهر فرهنگ معنوی نیز استفاده شده بود . اما شگفت انگیز تر از این دیوار ، آن مساعی و کوشش خستگی ناپذیر و نومیدنشده بود که علی‌رغم آشیانه‌های مسلسل غیر قابل تراز و تسخیر و توپخانه نیرومند ساحلی، این دیوار عظیم قرن بیستم را درهم شکسته بود . اگر من قبلاً در انگلستان بودم و با طبقات مختلف حتی با دهقانانی که شرح نگرانیها و تصمیم های دوران جنگ خود را حکایت کرده بودند، گوش نداده بودم چگونه غلبه کردن بر این دیوار عظیم قرن بیستم برای من معنائی باقی می‌ماند . در میان خرابه‌های شهرکان و دیگر خرابیهای بمبارانهای هوایی که از دو طرف مورد حمله قرار گرفته بودند، با جوانان فرانسه پیروزمند و مقاوم و جوانهای آلمانی اسیر که داوطلبانه برای جمع‌آوری خرابیهای که بدست خودشان ویران شده، کاری کردند برخوردارم . با جوانان اسیر آلمانی بعنوان ژورنالیست توانستم تماس پیدا کنم اما بالاخره بعنوان همدردی انسانی در مقابل انسان دیگر توانستم به اعماق فکر آنان پی‌برم . بعضی از آنها در عین تنفر از جنگ شخص هیتلر را می‌خواستند توجیه کنند و او را بعنوان قهرمان تاریخی آلمان تقدیس کنند . اراده آنان برای ساختن دنیای از نو و برقراری زندگی بهتر درهم نشکسته بود . آنها نمی‌گفتند « بر موج رفته ، نیست مر اهری » آنها شروع بکار کرده بودند ، راه های بر موج رفته را می‌خواستند و مشغول بودند از نو بسازند و بهتر و متعددتر از گذشته بنا کنند . آزمایشهای

تاریخی بعد که امروز در آلمان غربی و غیره شاهد آن هستیم نشان دهنده اینست که اینگونه انسانهای قرن پس از « فرونشستن طوفان » جای افسوس ، جداً اقدام بکار و کوشش و غلبه بر آثار طوفان کردند و امروز موفق و پیروز شدند . از مساعی روسیه شوروی برای غلبه بر مشکلات جنگ همه کم و بیش اطلاع دارند ، در اینست طور بمناسبت صحبت از طوفان و « بروج رفتن راه » یادآوری می کنیم که درست ترین زمستان و در مقابل سخت ترین طوفانهای سیبری نه پس از « فرونشستن » طوفان بلکه در ببحوجه و اوج طوفان مردان و جوانان مصمم در عرض دوهفته ساختمانهای عظیم کارخانه هائیرا از یخ و برف و بوران مثل اینکه در می آوردند و می رویانند و در حقیقت آنها را برای انتقال ماشین آلات کارخانه هائی که در معرض خطر بود ابداع و ایجاد می کردند .

اگر هنرمندان ما خود را از محیط تنگ از لحاظ فکری رها سازند و آنطوریکه مقتضیات امروز تقاضا می کند با وسعت نظر از آزمایشهای بزرگ قرن آگاه باشند ، بی شک روح و فکر آنان از روح و فکر قرن ملهم و باردار خواهد شد . در اینصورت هنر امروز عوض تلقین یاس و بدبینی و نومیدی . آن اراده و انرژی را که در نهاد نسل جوان است زنده و میبیدار خواهد کرد . نویسنده ای مانند البرت کامودر اثر کوچکی که در همین شماره منعکس است پس از خستگی از تلخکامی افکار هنرمندان مجر و انتزاعی به دنیای زنده و فعال بر می خورد و از مساعی جوانانی که مشغول ترمیم خرابیها هستند و « راه های بروج رفته » را از نو بنامی کنند مفهوم و معنای نوینی برای زندگی در می یابد و از دنیای تلخکامی به امیدواری قدمی گذارد .

* * *

توجه به حالات روانشناسی و تحولات فکری روشنفکران و بخصوص نسل جوان ، دو جریان متضاد ولی دنبال هم و مکمل هم را بمانشان میدهد اولاً امواج نومیدی و بدبینی که هنوز هم ادامه دارد و حتی بعضی از قلمروهای اجتماعی را که تا حالا در بر نگرفته بود ، هنوز هم با سرعت رفته رفته بطئی در بر می گیرد . از طرف دیگر بر گشت این امواج در قلمروهای دیگری بطور روشن مشهود است ، یعنی عده ای پس از تلخکامی های طوفان فرونشسته بخود می آیند و دوباره راه مسربالا را علی رغم مشکلات و موانع از سر می گیرند . مدرن آن اکسیستانتسیالیسم است ، محرومیت ها و نومیدیهای خود را در پیروی از شهوات و هوس ها و فراموشی جستجوی کردند و میکنند . آثار برگشت اینها در اغلب موارد مشهود است . اینبار اینگونه جوانان عوض اینکه آثار محرومیت و عدم موفقیت را در ضمن افراط در شهوات و مخدرات جستجو کنند ، در کار و کوشش و فعالیت سازنده خود را غرق می کنند ، نه تنها باین وسیله رنجها و آلام فکری گذشته را فراموش می کنند ، بلکه در عین حال همان آمال و آرزوهای بر باد رفته را از نو هدف قرار داده و بنای آنرا بر پامی کنند .

یک دوشیزه دانشجو که مسیر هنری خود را تازه شروع میکند این تحولات فکری خود را که مشتئی نمونه خروار است در ضمن شعر منعکس می سازد . در اینجا قسمتی را که منعکس کننده این تحول فکری عده ای از نسل جوان است منتشر می کنیم :

بازگشته

کسستم بندها را از دل و روح
نخواهم داد دیگر تن بخواری

پسند خاطر من کی شد آنراه
که پایانش هوس بود وهوس بود
نخواهم رفت دیگر هرگز این راه
دگر گمراهیم بس بود و بس بود

همان بهتر که از نامردمیها
براه مردمی رو کردم آخر
.....
.....

اگر در قلب من شوق هوس مرد
بجایش شعله عشقی فروزان
بجایش مهر انسانیهای در بند
بجایش آرزوی گرم و سوزان

بگور آرزوهای هوسناک
کنون بنیادی از وجدان نهادم
دگر رو از هوسها برگرفتم
دگر یا درره ایمان نهادم

دگر مرغ دل از زندان پستی
بسوی آسمانها برگرفتم
رها کردم نوای خود پرستی
نوای عشق مردم سر گرفتم

کنون ای دوست در قلبم نظر کن
به بین آنجا بجز مهر خدا نیست
به بین آنجا خدا و خلقها را
که مهر خلق از خالق جدا نیست

چه میباشد مرا حاصل بجز رنج
بزندانی که نامش زندگانیت
نمیدانم چرا من زنده هستم
ز لاقیدی است یا از ناتوانیت

بمن گفتند این نومییدی و یأس
از آن باشد که در قلبت هوس نیست
زر و بای دل انگیز جوانی
چه حاصل گرترا سودای کس نیست

بمن گفتند تا عاشق نباشی
جهان پیش دو چشمانت سیاه است
بجای چشمه نوش روانبخش
همه کیتی سرا بست و تباه است

بمن گفتند دنیای دگر هست
که آنجا زرنج و غم اثر نیست
جهان عشق، پر آوای شورا است
نفیر یأس را آنجا گذر نیست

شنیدم پند و در بازار هستی
متاع عشق را از جان خریدم
.....
.....

ولی يك لحظه این غم این غم سرد
بقلمم مرد ، و دیگر بار بر شد

دلم راضی نشد تنها بخندم
میان اینهمه فریاد زاری

سوسیالیسم و مسئله دهقانی

III

برای هر کارگر سرمایه ای که باید در صنایع سنگین بکارافتد باید بین دو تا ده برابر سرمایه ای باشد که در صنایع سبک بکار می افتد. اما تکیه کلی روی صنایع سنگین به تریبی که در روسیه (هفت برابر افزایش در ۴۰-۱۹۲۸) و ژاپن (پنج برابر افزایش در ۴۲-۱۹۳۰) عمل شد، فشار بیشتری بر کشورهای آسیا وارد می آورد. صورت ذیل وضع این کشورها را حتی در کشورهای عقب افتاده بخوبی نشان می دهد: * (آمار مربوط باین قسمت را در صفحه مقابل ملاحظه فرمائید)

وضع کشورهای آسیائی طوری نیست که بتوان منابع مورد نیاز ترقی اقتصادی را بیش از ۱۵ تا ۲۵ درصد در محل افزایش داد.

بنابراین وقتی برای ترقی مختصر هم که شده همه تکیه روی کمک خارجی باشد، چگونه میتوان طرحهای عظیم را بموقع اجرا گذارد؟ در اینجا فقط دو راه بنظر میرسد: یکی راهیست که تکیه بروشهای مختلف دارد، دومی راهیست که نمونه های جدیدی از ترقی و پیشرفت کشف میکند.

۴ - راه حل پیشنهادی کمونیستها

اخیراً يك خانم روزنامه نگار بمن گفت «وقتی من در انگلستان هستم مثل یکنفر محافظه کار فکر میکنم، وقتی در ایتالیا هستم مثل یکنفر سوسیالیست، وقتی در هند هستم مثل یکنفر کمونیست فکر می کنم.» وقتی معنی این حرف را از این خانم پرسیدم بر سبیل توضیح گفت که نیاز به تحول در هند آقدر مبرم است که فقط يك رژیم بیرحم و مصمم و پرتحرک میتواند این معضل عظیم را حل و فصل کند. عده بسیاری هستند که سادگی همین خانم جوان را دارند. R. H. S. Crossman، در مقالات جدید فاین، بسوسیالیست های اروپای غربی اندرز میدهد و میگوید «این حقیقت را هم عقلا و هم از لحاظ احساس بپذیرند که کمونیسم در خارج از اروپا هنوز يك نیروی آزادی بخش محسوب میشود» درپاراگراف بعد درباره سایر راه حل ها که در دسترس نیستند توضیحات بیشتری میدهم. «خارج از این منطقه محدود (اروپای غربی و امریکای شمالی)، شرایط اجتماعی برای انقلاب بورژوازی در قرن حاضر موجود نیست و بهمین علت است که وقتی برای

* گزارش کارشناسان ملل متحد در باب اقدامات مربوط بتوسعه اقتصادی کشورهای عقب افتاده.

مقدار سرمایه سالانه مورد احتیاج مناطق عقب افتاده درصنعت و کشاورزی برای
بالا بردن درآمد های ملی هر فرد باندازه ی دودصد در هر سال

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
کمیود ستون ۸	مجموع	کشاورزی	صنعتی کردن	داخلی	درآمدهای	افزایش سالانه	وسط سال	
منهای ستون ۵	احتیاج		۱۹۴۹	۱۹۴۹	۱۹۴۹	۱۹۵۰-۶۰	۱۹۴۰	
						(درصد)	(میلیون)	
			(میلیون دلار)				
۵۵۰	۲۵۴۰	۹۶۰	۱۵۸۰	۱۹۹۰	۲۴۰۰۰۰	۲۲۰	۱۵۸	امریکای لاتین
۱۵۸۸	۲۳۰۸	۵۲۸	۱۷۸۰	۷۲۰	۱۳۲۰۰۰	۱۷۰	۱۷۸	افریقا بدون مصر
۷۶۰	۱۳۰۰	۳۶۰	۹۴۰	۵۴۰	۹۰۰۰۰	۱۵۰	۹۴	خاورمیانه
۴۱۲۰	۵۳۲۰	۹۶۰	۴۳۶۰	۱۲۰۰	۲۴۰۰۰۰	۱۵۰	۴۳۶	بناضافه مصر
۶۸۸۶	۷۶۶۶	۱۰۵۶	۶۶۱۰	۷۹۰	۲۶۴۰۰۰	۰۷۵	۶۶۱	جنوب آسیای
۱۳۸۹۴	۱۰۱۳۴	۳۸۶۴	۱۵۲۷۰	۵۲۴۰	۹۶۶۰۰	۱۲۵	۱۵۲۷	مرکزی ±
								خاور دور بدون
								ژاپن
								مجموع

± باضافه هند ، پاکستان ، میلان ، جزائر ملدوی و مناطق وابسته نیپال و بوتان
T - باضافه برمه ، چین (باضافه فرمز) ، کره ، جمهوری مردم مغولستان ، فیلیپین ، تایلند ، برنئو ، بریتانیا ، فدراسیون مالایا ، هنگ کنگ ، اندونزی ، هندوچین ، ماکائو ، تیمور ، سنگاپور ، کینه جدید .

T

تجدد وسیله‌ی دیگری موجود نباشد، غالباً کمونیسم بصورت حربه‌ی انتخابی تاریخ در می‌آید.*

چون مشکلات مورد بحث سخت و سهمگین است «این حربه‌ی انتخابی تاریخ» هم برای ترقی باید ناچار نوك تیز و متحرك باشد و برندگی هم داشته باشد. بعضی معتقدند که کمونیسم با آن ثوری و سازمان مشخص خود حربه‌ی ای است که این نوك تیزی و برندگی را دارد. کمونیستها معتقدند که قدرت، صورت اجتماعی دارد و در جریان تمام انواع واقسام فعالیت ها (نه صرفاً در جریان فعالیت های «سیاسی») بوجود می‌آید و در کلیه مؤسسات بطور پنهان موجود می‌باشد. اینها میگویند که امور سیاسی همه‌جا حاضر و موجود است و در نتیجه مناطق وسیع و تازه‌ای پیدا کرده اند که از لحاظ سیاسی عامل بالقوه محسوب می‌شود و مورد استفاده آنها قرار گرفته است. این مناطق در مؤسسات و سازمانهایی است که معمولاً تصوری کنند برای مقاصد اجتماعی خاصی تشکیل شده و جنبه سیاسی ندارند. کمونیستها بر اثر این مبارزه و تقلاي مداوم و بی حد و مرز و از رهگذر آنیکه همه‌ی قسمت‌های جامعه را جنبه‌ی سیاسی میدهند این امتیازات را بدست آورده اند: - وسیله‌ی ابتکار موسسات گوناگون وهم آهنگ کردن آنها، مثل حزب و اتحادیه تجارتي و يك واحد کوپراتیو یا واحد خانوادگی، تأثیر عملی اقدامات خود را فوق العاده تشدید میکنند؛ - این هم آهنگی منجر میشود به تجهیز قوای اجتماعی؛ تدارك يك هدف قطعی و مرکزی، دهنه زدن بر اختلافات فراوان جمعی و فردی موجب میشود که قوای اجتماعی در يك مسیر معین سیر کنند. - و باز این هم آهنگی موجب بروز احتیاج (و ضرورت فوری) با افراد (کادر خبری) حرفه‌ای میشود که دارای قدرت و نظارت دائم‌الترايد هستند. سازمانهای کمونیستی از این تمایل استقبال میکنند و آنرا توسعه میدهند: بدین ترتیب بزعم **لنین** حزب عبارتست از يك سازمان مبارز و بنیان آن روی **کادر** هائی استوار شده که از بالا تحت نظارت قرار میگیرند. فلسفه‌ی سازمانی حزب آنست که از طریق تلقین اصول **برگزیده** خود تسلط و برتری پیدا کند. ایده **تولوژی** و قصد پیروزی و تصمیم حزب که بر پایه‌ی یقین **قبلی** درباره‌ی موفقیت، استوار شده، موجب میشود که در جریان هم آهنگی يك نیروی عظیم متحد کننده بوجود آید. - وقتی يك چنین حزب مبارز مطمئن شد که انرژیها از تمام **گوشه و کنار** اعمال اجتماعی یکجا جمع شدند و تشکیل يك رودخانه دادند و این رودخانه در جهت مطلوب براه افتاد، يك نوع نیروی اجتماعی و هیدرولیک بوجود می‌آید که حزب مبارز نوربین آن محسوب میشود و انرژی اجتماعی هم که با سیاسی شدن همه‌ی انواع فعالیت ها یکجا جمع شده بصورت رودخانه ریزش کننده در می‌آید و این دوباره يك قدرت عظیم بوجود می‌آورد که مورد نیاز تحول اجتماعی است. کمونیستها سر تا پای اجتماع را يك منبع قدرت حساب می‌کنند و از راه توسعه‌ی سازمان حزب که دارای سلسله مراتب میباشد يك حربه‌ی تازه‌ی تاریخی بوجود می‌آورند. مفهوم ضمنی مطالبی که گفته شد این است که کمونیستها خود را از قید و بند **حکومت قانون** یا نگهبانان قانونی فارغ و بر کنار میدانند. بحث و استدلال در این است که گفته میشود يك چنین قدرت عام میتواند تبدیل بيك نیروی حیاتی شود.

✦ مقالات جدید فاین

بدون شك این استدلال محکم است اما این رأی از آن جهت بفتح کمونیم صادر شده که بدون توجه بحقایق اجتماعی خاص قاره‌ی آسیا، کمونیم را عاملی برای ترقی اقتصادی میدانند.

عده ای میگویند دمکراسی در کشورهای عقب افتاده رشد نمیکند و این مطلب را امری بدیهی میدانند. اما پیشرفتهای اخیر در هند، برمه، سیلان و اندونزی وضعی پیش آورده که باید در این گفته تجدید نظر شود. البته در بعضی کشورهای آسیا دمکراسی پایمال میشود ولی نه باین علت که این کشورها عقب افتاده هستند بلکه پایمال شدن دمکراسی در این مناطق معلول این حقیقت است که کشورهای امپریالیستی این کشورها را بقربانگه میبرند و بدین طریق نمائی دمکراسی آنان را سست میکنند. در هر کشوری که قوای امپریالیسم آرام و آهسته عقب نشینی کرده، مثل هند، سیلان، **یا ساحل طلا**، امید بدمکراسی در آن کشور بیش از امید بحکومت توتالیتر بوده است. پی و بنیان صنعت در کشورهای آسیائی بسیار باریک است: مجموع سرمایه صنعتی در **چین**، سال ۱۹۳۹ فقط ۱۲۰۰ میلیون دلار (امریکائی) بود و حال آنکه در **هند**، سرمایه صنعتی در همان سال کمی بیش از ۲۰۰۰ میلیون دلار بود. بنابراین با این بنیان سست بالابردن سطح ترقی آنها مطابق نمونهی کشورشوراها آسان نیست.

ما قبلاً میزان تخمین سرمایه ای را که برای پیشرفت مورد احتیاج میباشد و کارشناسان ملل متحد پیشنهاد کرده اند ملاحظه کردیم. صورت تخمینی دیگری نیز پیشتر از صورت سابق الذکر بوسیلهی **I. L. O** تهیه شد. طبق این صورت اگر **چین** بخواهد از لحاظ صناعت بهمان اندازه که ژاپن طی سالهای ۱۹۴۰-۱۹۰۰ پیشرفت کرد ترقی کند این مقدار سرمایه مورد احتیاج میباشد:

ده سال اول	۱۳۶۰۰	میلیون دلار (امریکائی)
ده سال دوم	۲۳۱۰۰	« « «
ده سال سوم	۴۴۹۰۰	« « «
ده سال چهارم	۵۱۶۰۰	« « « *

این ارقام صرفاً خاصیت نمایش را دارند اما عظمت مسئله ی مورد بحث را هم نشان میدهند. منابع را نمیتوان تنها از بخش صناعت بدست آورد. یا باید از کمک خارجی استفاده کرد یا دهقانان باید کمک کنند. مسئلهی کمک خارجی را ما بعداً مورد ملاحظه قرار خواهیم داد.

در شوروی از همان ابتدای پیشرفت تمام کوشش ها متمرکز در تأسیس بنیان صنایع سنگین شد ولی ما نمیتوانیم برای نیل به ترقی عین این روش را اتخاذ کنیم و متوسل بدهقانان شویم. در اتحاد شوروی، نسبت تولید صنعتی بین کالاهای مصرفی و کالای سرمایه (یعنی واحد سرمایه لازم برای تولید کالای مصرفی) طی کمتر از پنج سال

☆ - **H. D. fong** صنعتی کردن چین بعد از جنگ. (جنگ در چین موجب خرابی بسیار شد).

☆ - **Divatia و Trivedi** مؤلف کتاب سرمایه صنعتی در هند.

☆ - پیشرفت اقتصادی جهان تألیف **Eugene Staley**

۳۲-۱۹۲۸، ناگهان از ۱ : ۲٫۳ به ۱ : ۸۸ درصد تغییر داده شد. طی دوازده سال ۴۰-۱۹۲۸ فراورده های صنعتی، هفت تا هشت برابر افزایش یافت، ولی این افزایش فقط در قسمت صنایع سنگین بود. توفیق در این امر مستلزم این است که دهقانان هم ملحق باقتصاد کلی کشور شوند ولی دهقان در برابر این الحاق مقاومت میکند و نتایجی که از این ایستادگی حاصل میگردد باخطوط برجسته در صفحات تاریخ نوشته میشود. « از تجزیه و تحلیل دقیق ارقام جمعیت روسیه که دکتر Lorimer برای جامعه‌ی ملل تهیه کرد چنین برمی آید که در سال ۱۹۳۰ پنج میلیون مرگ و میر غیرعادی اتفاق افتاده است. بیش از نیمی از این عده در جریان اشتراکی کردن مزارع از گرسنگی مرده اند. بقیه نیز بر اثر مرگ و میر در رهگذر سرعت بیسابقه‌ی صنعتی کردن و تصفیه سیاسی از بین رفته اند. »

غرض از نقل این مطالب بیان بدبختی عظیم بشریت نیست بلکه میخواهیم بعلم و نتایج آن توجه کنیم. تمرکز تمام قوا در تأسیس صنایع سنگین نه تنها احتیاج سرمایه‌ی عظیم دارد بلکه موجبات فشار تورم را هم می آورد. هزینه ها با مواد تولیدی که بازار عرضه میشود تعادل ندارد. کارخانجات فولادسازی و تأسیسات هیدروالکتربك مدتی طول میکشد تا ساخته شوند و تازه مدت طولانی تری وقت میخواهد تا «بالغ» گردند و کالای مصرفی آنها بی بازار عرضه شود. طی این مدت دهقان که قطعه زمینی در اختیار دارد احتمال نمیرود همچنان مطیع و سربراه بماند مواد غذایی و مواد خام خود را فقط در صورتی حاضر است مبادله کند که در برابر آن کالاهای مورد نیاز خود را دریافت دارد. دهقان بیشتر بکالاهای مصرفی محتاج است و لذا اگر این قبیل کالاهای کمیاب یا جیره بندی باشد محرك او هم در امر تولید ضعیف خواهد بود. ضمناً با ترقی سطح قیمت ها و درآمدها و فقدان مجال برای تهیه کالاهای مصرفی، ممکن است دهقان تصمیم بگیرد کمتر کار کند و در حقیقت امکان دارد کار را در برابر فراغت مبادله کند. این امر در کشوری که مردم آن از قدیم ایام عافیت طلب بوده اند بیشتر اتفاق می افتد تا در کشوری که مردم آن اهل کار و زحمت باشند. هم چنین محتمل است که دهقان برای خود مواد غذایی بیشتری نگاه دارد یا جنس بهتر را ذخیره کند و مقدار کمتر یا جنس بدتر را بازار آورد. درست در همین احوال جماعتی که مشغول بانجام کارهای ساختمانی هستند درآمدهای تازه ای بدست می آورند و اینها ممکن است، مثلاً در يك کشور فقیر آسیایی، بخواهند پول خود را اول برای تهیه مواد غذایی بیشتر و بهتر مصرف کنند. و در نتیجه همزمان با هم ازدو طرف تقاضای مواد غذایی افزایش پیدا میکند. و این تقاضا بخصوص نسبت بمواد غذایی است که جنس بهتر دارند و بر اثر همین افزایش تقاضا، عرضه‌ی مواد غذایی بخصوص در مواردی که جنس خوب دارند کاهش می یابد.

در اتحاد جماهیر شوروی برای حل این معما مزارع را اشتراکی کردند و کشاورزی را بصورت مکانیکی درآوردند. چنانکه در انگلستان هم پیش از آن در قرن هیجدهم بوسیله‌ی جنبش حاصله در قرن نوزدهم با امضاء قوانین غله همین راه حل را اتخاذ کردند.

ستالین از طریق اشتراکی کردن بصورت مکانیکی درآوردن مزارع نه تنها سطح

✧ Arthur Lewis - بررسی اقتصادی

تولید را بالا برد و ده‌ها قین راز کشاورزی بر کنار کرد و برای فعالیت‌های صنعتی، آنان را بجانب شهر سوق داد، بلکه از این راه توانست بر محصولات کشاورزی که پیش از آن هرگز نمیتوانست از میلیونها مزرعه‌ی متفرق بدست آورد، استیلای کامل پیدا کند. مزارع اشتراکی متعلق بدهقانان نبود و ماشین‌آلات مورد احتیاج هم فقط از طرف دولت **آنهم طبق شرائطی که خود دولت معین میکرد** داده میشد. بنابراین دهقان که از وسائل تولید خود محروم شده بود بصورت پرولتاریا درآمد و بدین ترتیب تنها ارزش اضافی مورد احتیاج را میتوانستند از کار او بدست آوردند. دهقان هم طبعاً در برابر این «استحاله» مقاومت کرد و مقاومت او هم بچاک و خون کشیده شد. حال باید دید چرا در يك کشور های آسیائی يك دیکتاتوری مضمم نمیتواند بهمین طریق موفقیت بدست آورد؟ دلایل این واضح است: - روی همی احتیاجات مربوط بصنعتی کردن نمیتوان کارمکانیزه کردن کشاورزی راهم [بصورت سیاست کلی] علاوه کرد. زیرا این عمل احتیاج به سرمایه عظیم‌تری دارد و موجب میشود که مسئله تراکم سرمایه لاینحل بماند. - اگر مزارع مکانیزه نشود تنها اشتراکی کردن آنها امر مشکلی است و بعلاوه موجبات تسلط کامل بر محصولات کشاورزی را فراهم نمی‌آورد ضمناً تا وقتی که دهقان می‌تواند با وسائل تولید شخصی خودش کشت کند باسانی نمیتوان او را از محصول خود محروم کرد. - **در اتحاد شوروی** هم مثل ایالات **متحده**، وسعت* عظیم زمینها که بسیاری از آنها بکربود، مکانیزه کردن کشاورزی را تسهیل کرد. هر جا که مجانی برای کشاورزی با وسعت وجود داشته باشد، بر این روشها نتایج مترتب خواهد شد. اما در کشورهای آسیا، زمینهای بکر بطور کلی وسعتی ندارد و لذا در این کشورها توسعهی کشاورزی باید بصورت کشاورزی بارور باشد - فشاری که بر زمین وارد میشود آفتدر زیاد است که اشتراکی و مکانیزه کردن کشاورزی جماعات بسیاری از مردم را که نمیتوانند در محیط صناعت یا در **محیط** شهر مستحیل شوند یکبار خواهد کرد و آنان را از **محیط** اجتماعی مأنوس خود بیرون خواهد راند. - قلت دارائیهای کشاورزی میزان قلع و قمع دهقانان را افزایش میدهد و مقاومت دهقانان هم احتمالاً در برابر آن شدیدتر خواهد بود.

این نوع استحاله‌ی خوفناک متضمن اضمحلال میلیونها از افراد خواهد بود و در کشورهای آسیائی از لحاظ تبدیل چنان مشکلات سهمگینی بوجود می‌آورد که هیچ نوع دیکتاتوری نمیتواند بر آنها غلبه کند. در این کشورها هم اختلافات کمی بمرحله‌ای می‌رسد که ناگهان تبدیل باختلاف کیفی میشود. روش ترقی در اتحاد شوروی دوعیب اساسی دارد. عیب اول آن است که در این

* کشاورزی بارور - و کشاورزی با وسعت معادل در اصطلاح **Intensive agr-iculture** و **Extensive agriculture** انتخاب شده است. غرض از کشاورزی با وسعت، اتخاذ يك نوع روش کشتکاری است که میزان بالا رفتن محصول طبق این روش بستگی به مقدار زمین دارد. در این روش، مقدار زمین مورد توجه است نه موضوع حاصلخیز کردن آن. اما غرض از کشاورزی بارور اتخاذ روش علمی است برای حاصل خیز کردن زمینی که معمولاً مقدار آن محدود است. در این روش کارو سرمایه و مواظبت مورد توجه است نه مقدار زمین م.

کشور علاقه‌ی مفرطی به علم و صنعت دارند و این علاقه‌ی مفرط را سرمایه‌داری بوجود آورده است. **Leontiev**، یکی از مقتصدین شوروی با نهایت غرور میگوید «اتحاد جماهیر شوروی تنها کشور جهان امروز است که علی‌الدمام در راه اتخاذ تازه‌ترین و پیشرفته‌ترین اصول فنی؛ در تمام زمینه‌ها، پیشرفت میکند. در این کشور که ساختمان سوسیالیسم پایان یافته، پرچم ترقیات فنی در اوج اهتزاز است.»*

نامبرده برای مثال صنعت آجرسازی و آسیابانی را نقل میکند و میگوید یک کارگر روزانه بابت ۵۰ آجر میسازد و حال آنکه یک کارگر بوسیله ماشین در روز چهارصد هزار آجر تهیه میکند. هم‌چنین یک آسیای دستی چهارصد و پنجاه تاشش و پنجاه پوند آرد درجه‌ی سه تهیه میکند در صورتیکه یک کارگر در آسیاهای مدرن میتواند سیزده میلیون پوند آرد درجه یک تهیه کند. اما این آقا فراموش کرده که بکار بستن یک چنین اصول فنی در کشورهای عقب افتاده سنگین‌ترین «بارها» را بر سرمایه تحمیل میکند.

دومین عیب آن‌ها در علاقه و گرایش مفرط به تمرکز قوا در یک جهت است. پرفسور **فرانک نایت** مینویسد:

« بطور عادی نیروهای اقتصادی گرایش بجان‌بند تمرکز متمرکز دارد» ساختمان مارکسیستی نیز بر بنیان همین گرایش اساسی استوار گردید. اما کمونیست‌ها در نقاطی بدنبال کشف آن رفتند که اثری از آن موجود نبود، از سازمان سیاسی کمونیست‌ها همه انتظار دارند که فقدان یکپارچگی اقتصادی کشورهای عقب افتاده را جبران کنند. اما فشار تمرکز اجباری، خواه سیاسی یا اقتصادی، ممکن است آنقدر شدید شود که اساس پیشرفت را در هم بریزد. در آسیا از این خطر گریزی نیست. اگر خوب باین مطلب توجه کنیم که ۸۰ درصد مزارع در هند هر یک کمتر از پنج جریب و در چین اندازه متوسط مزرعه (حتی در سال ۱۹۳۵) ۱۵۷۶ مو (= ۲٫۴ جریب) است و در ژاپن ۹۲ درصد مزارع و در جاوه ۷۱ درصد مزارع هر یک کمتر از سه جریب هستند، خواهیم دید که طرح اشتراکی کردن مزارع و مکانیزه شدن آنها علت وجودی خود را از دست میدهند.

اگر قسمت صنعتی از لحاظ فنی توسعه و ترقی پیدا کند و کشاورزی همچنان بصورت موجود باقی بماند، بین قسمت‌های کهنه و قدیمی کشت و فشار بسیار شدیدی ایجاد خواهد شد. **ستالین** این مسئله را بطور خاصی مطرح کرده و پاسخی را که قبلاً تعیین کرده بود عملابدان میدهد:

« در واقع تئوری مارکسیستی در باب تکثیر تولید بما چنین تعلیم میدهد که جامعه‌ی جدید اگر سال بسال اندوخته نکند، نمیتواند ترقی کند و اندوخته سالیانه نیز تأمین نمیشود مگر اینکه تکثیر تولید سال بسال توسعه یابد. این مسئله، مسئله‌ای است روشن و قابل درک، صنایع سوسیالیستی عظیم و متمرکز ماطبق تئوری مارکسیستی در باب توسعه و تکثیر تولید؛ ترقی میکنند زیرا هر سال وسیع‌تر میشود و با گام‌های بسیار بلند روبافزایش و ترقی است... آیامیتوان گفت که دارائی دهقان خرده‌بای ما هم طبق اصول توسعه‌ی تولید افزایش یافته؛ نه؛ نمیتوان گفت. روبهرفته دارائی دهقان خرده‌بای نه تنها هر

☆ لئوتیف؛ کتاب؛ اقتصاد سیاسی

سال بیشتر نشده بلکه بعکس این امکان هم همیشه وجود نداشته که دهقان حتی به تکثیر ساده‌ی آن بپردازد...» *

در اتحاد شوروی، و بطور کلی در کشورهای غربی، از راه کشاندن قسمت ارضی در مسیر جنبش صنعتی مسئله‌ی فقدان هم آهنگی بین این دورا حل کردند. صناعت و کشاورزی هر دو از راه بکار انداختن سرمایه مکاتیزه شدند. در هر کشوری که بعزت ابتلا بمسه شکل ذیل: - قلت سرمایه؛ - فراوانی کارآسانی، - نسبت نازل بین زمین و انسان، راهی بسوی پیشرفت باز نیست کمونیستها توانسته اند راه حلی پیدا کنند. *

اگر مناسبات قدیمی تولید با احتیاجات مردم آسیا تناسب ندارد و امپریالیستها و سرمایه داران کوشش دارند مردم آسیا را در توحش نگاهدارند باید گفت آنگونه، نیروهای تولیدی نیز که بدست کمونیستها ایجاد میشود بنوبه خود رشته‌های حیات اجتماعی مردم آسیا را از هم میگسند. آن آهنگ و این راه، مردم آسیا را فقط بورژوا بدبختی سرنگون خواهد کرد. در نظر مردم آسیا کمونیسم که با نوع خاصی از نیروی تولید پیوند دارد در نظر مردم آسیا گردونه ایست که در همان جاده‌ی سرمایه داری حرکت میکند زیرا روابط تولیدی آن نیز بدوی و ناقص است. کسانی که افکارشان ملهم از تجریبات و آراء و نظریات مغرب زمین باشد مشکل این حقیقت ساده را درک کنند. اما برای سوسیالیستهای آسیا شناخت این حقیقت ساده سرآغاز دفتر دانائی است.

حال باید پرسیم آیا کمک خارجی هم نمیتواند براین مشکلات غلبه کند؟ چرایی تواند اما سرچشمه این کمک خارجی چیست؟ **اتحاد شوروی** حتی جزء آن هشت کشوری که ۵۶ درصد از مجموع درآمدهای جهان را دارند محسوب نمیشود بلکه جزء دسته‌ای

* - ستالین. مسائل لنینیسم

* «تبدیل يك دهقان هندی، جاوهای، یاچینی بیک کارگر و تبدیل کشتکار به راننده تراکتور یا تهیه کارگر کارخانه در این مناطق بکمک سرمایه متمرکز و علم و صنعت جدید ممکن است کاربرگمی نباشد یا باشد، ولی بهر حال موفقیت در این امر غیرممکن است و ثمر و نتیجه‌ای نخواهد داشت. در روسیه قبل از اشتراکی شدن مزارع، میزان متوسط زمین برای هر کارگر کشاورزی در حدود ۱۵ جریب بود ولی با کمک تراکتور این مقدار بسطح زمینهای کشاورزی امریکا ارتقاء داده شد.

هر جا که مقدار متوسط زمین بین يك و يك و نیم جریب باشد مثل کشور هندو کشور چین، افتخار روش کمونیستها درباره مدرن کردن کشاورزی، ده‌ها کرور مردم را از کار بیکار خواهد کرد. و از طرف دیگر این عده را نمیتوان در صناعت بکار گمارد زیرا این مهم مستلزم تهیه سرمایه‌ای است که غیر قابل حصول میباشد. اما این که گفته میشود جریان فوق را میتوان طی يك قرن یا نیم قرن انجام داد امکان عملی ندارد زیرا بین قسمت‌های معقول و غیر معقول اقتصاد و بین صاحبان امتیاز که از مملایمت و سازگاریهای کمونیستها بهره میبرند و توده عظیم و غیر معقول مردم و افزایش جمعیت کشت و هيجان بسیار وجود دارد. نقل از کتاب جنبه‌های خط مشی سوسیالیستی تالیف رامانو هالو هیا

است که ۳۴ درصد جمعیت دنیا را دارد و از ۳۴ درصد مجموع درآمد‌های جهانی بهره میبرد. شوروی و نظیفه سهمگین مکانیزه کردن کشاورزی را همزمان با صنعتی کردن کشور انجام داده است اما باید دید برای توسعه و ترقی کشورهای آسیائی، آیا میتوان باریشتری بر شوروی تحمیل کرد؟ مجموع کمک شوروی بچین تا بحال سیصد میلیون دلار بود و همین کافی است که جواب سؤال فوق را بدهد **سندباد*** روسی نمیتواند عده زیادی پیرمرد را بشانه‌های خود سوار کند و ببرد.

بنابراین سرچشمه طبیعی کمک خارجی، غنی‌ترین کشور جهان یعنی ایالات متحده است که ۲۴ درصد از مجموع درآمد دنیا را مالک میباشد. امید پیوند خوردن بین کمک دلاری و ایدئولوژی کمونیسم مسلماً کم است و شانس پیروزی کمونیسم، در جنگ با صلح با امریکا نیز هنوز نامعلوم میباشد.

کمک خارجی ممکن است بدست آید ولی بشرط آنکه کشمکش بین دوازدو گاه نیرومند، و بمعنای دیگر بین دو جهان بینی تخفیف پیدا کند. تخفیف کشمکش خارجی در داخله کشورهای نیز تا حدی آرامش ایجاد میکند. کمونیسم طبق واجبات ایده‌ئولوژیکی خود راه معاندت و ناسازگاری را طی میکند. همیشه یک کانون نفرت و ناسازگاری موجود میباشد و این کانون یا حکومت خارجی است، یا یک طبقه سخت گیر در سیاست، یا یک کمیسر معزول، **چرچیل**، **هیتلر**، **ترومن**، **کولاک‌ها**، **غازتگران**، **تروتسکی**، **تیتو**، اینها همه گاهگاه کانون نفرت و بیزاری میشوند. کمونیستها فرض میکنند که ریشه‌های حساس دشمن در سراسر کره‌ی ارض پخش شده و در همه‌ی نواحی زندگی سربلا در دسترس میباشد و اما جهانی تهیه شده که در برابر آنها بهم پیوستگی کمونیستها تأمین میشود. این **تکیه بر نفرت** جزء لاینفک استراتژی و سازمان کمونیستها است. تخفیف این کشمکشهای دائم‌الترا بید و جهانگیر دابلوک موکول به تضعیف هزارها کشمکش کوچکتر داخلی کشورها است. بدین ترتیب کم امید میرود که از جانب کمونیستها در این جهت **حرکتی** آغاز شود.

کشمکش بین ملتها سبب شده که بکار انداختن سرمایه و صنعتی کردن اقتصاد بیشتر در راه تأمین مقاصد نظامی انجام شود. در روسیه و ژاپن، حتی پس از یک دوره تأخیر طولانی، بازمه توسعه‌ی صنایع سنگین منجر به تولید کالاهای فراوان معرفی نشده است. در هر دو کشور فوق ریاضت و سختگیری همچنان ادامه دارد و بنیان اقتصاد یعنی سرمایه در این دو کشور تا حد زیادی برای آمادگی نظامی بکار افتاده. این «**رخنه**» موجب میشود که تولید دوزنده سخت پیچیده و در هم شود بدون اینکه بحد کفایت حاصل، یعنی کالای مصرفی بار آورد.

کمونیستها همیشه بقدرت و استحکام نیروی نظامی معتقد بوده اند. البته قربانیهای فوق طاقت بشری ممکن است روسیه را آنقدر ترقی داده باشد که اکنون همپراز با ملل غربی باشد ولی با توجه به عقب ماندگی عظیم فعلی (که باید جبران شود) و منابع فوق العاده محدودیکه آسیائی‌ها باید پیشرفت خود را از آنها شروع کنند، باید دید آیا هند یا چین یا اندونزی میتوانند در قدرت نظامی از دول غربی

* سندباد بهری نام یکی از قصه‌های هزار و یکشب است

پیش‌بزنند؟ کشورهای آسیائی بحکم منطق و ضرورت واقعیات اکنون نه تنها بجانب سیاست صلحجویانه، بلکه بسوی خط مشی عدم شدت سوق داده میشوند. این سیاست قیمتی است که در برابر دوام بقای خود می‌پردازند. اما باید توجه داشت که سیاست عدم شدت خارجی دولتها و کشمکشهای داخلی آنان نمیتواند همپای هم پیش رود. اینهم تناقض دیگری است که کمونیسیم در آسیا با آن روبرو است.

روشهای کمونیستی، اگر اصولاً مناسب بحال کشوری باشد، مناسب احتیاجات کشورهای متوسط است یعنی آندسته از کشورها که جزء کمربند ۳۴ درصد جمعیت دنیا هستند و از ۳۴ درصد مجموع درآمد جهان استفاده میکنند. این راه نیز مانند راه سرمایه داری برای آسیای محنت زده و محروم، منتهی بموقفیت های مهم نخواهد شد زیرا هر دوراه عاجز از این هستند که علم و صنعت و واقعیات علم الاجتماعی را باینکدیگر هم آهنگ کنند.

راه حل دهقانان

حال که رابطه ی سوسیالیسم و مسئله ی دهقانی روشن شد لازم است به بینیم دهقانان درباره ترقی چه می اندیشند. البته بحث در این موضوع آسان نیست زیرا دهقان یک موجود خیلی متمایزی محسوب نمیکرد و تاکنون چندان دنبال نقشه ها و طرح های عالی نرفته است. فلسفه ی دهقانان، بعلت دلستگی آنان بزمین همیشه ترکیب دقیقی بوده است از یک نوع قابلیت عملی محدود و یک نوع تصوف درهم، و نیز عقاید اجتماعی آنان چیزی نیست که بتوان با تحقیق، مطلبی از آن استنباط کرد. لذا کوشش ما برای دریافتن راه حل پیشنهادی دهقانان صورت آزمایشی دارد.

دهقان درباره «درآمد» صور دیگری دارد و در باب «ترقی» نیز بنحو دیگری می اندیشد. درآمد به ترتیبی که ما عمل میکنیم چیزی است که لزوماً قابل تبدیل به پول می باشد و دهقان به این ملازمه توجهی ندارد و در نظر او درآمد وابسته است بشکل «رفاهی» که جوامع یا افراد جامعه بر حسب محیط و خواسته ها و سنت ها و حالات میراثی دهقانان انتخاب میکنند. در نظر دهقان همانقدر که بهبودی اقتصادی اهمیت دارد، ریشه ها و محیط خاص او نیز در نظرش مهم است و درحقیقت همه ی اینها مجموعه ی آرزوهای دهقان را تشکیل میدهد. دارائی محقر خانوادگی برای دهقان تنها وسیله ی زندگی و حتی وسیله ی ایمنی اجتماعی محسوب نمیشود بلکه این دارائی در نظر او راهی است برای زندگی. لذا راه حل پیشنهادی دهقانان بر پایه سیانت و اصلاح این طریق انتخابی استوار میباشد. دهقان بزمین نیازمند است. در آسیا که علاقه ی بزمین تا این حد کهنه و عمیق میباشد هر گونه نظم اجتماعی که نتواند منصفانه زمین ها را تقسیم کند دوام و بقاء نخواهد داشت. البته بدیهی است اگر سایر نظامات در این راه کوتاهی کنند کمونیستها این امر مهم را عملی خواهند کرد. «کمونیسم اول دهقانان را برمی انگیزد تا زمین ها را تصاحب کنند و این امر دست کمونیستها را در تحصیل قدرت سیاسی باز میگذارد و آنگاه پس از پیروزی همان قدرت سیاسی را برای محروم کردن دهقان از زمین بکار می اندازند.» این گفته ی هیلترنی است که کاملاً حقیقت دارد. اما هنگامی که دهقان گول خورده یک چند با کمونیستها هم آواز شد، با وجود اخطارهای

صریح و روشنی که از جانب خود کمونیستها نمودار میشود باز نمیتوان انتظار داشت که دهقان از تاریخ عصر خود عبرت گیرد .

دهقان زمین میخواهد . در روسیه پیش از انقلاب **ستولین** کوشش کرد تا کشاورزان واقعی و دارای املاک «صحيح» بوجود آورد . اما **لنین** اعلام کرد که این راه «راه پیروسی» است و هدف آن نیز این است که موقعیت ملك داران و **کولاک** ها را شایسته تر تحکیم کند .

لنین خود طرفدار راهی بود که بزعم وی «راه امریکائی» نامیده میشد . طبق این روش امتیازات قدیمی باید از بین برود و همه‌ی افراد باید مثل هم فرصت و مجال یکسان داشته باشند ، اما پیروی از همین روش پس از چندی يك عده پیش می‌رفتند و مالکیت در دست آنان متمرکز میشد و بقیه دهقانان ناگزیر از هستی ساقط میشدند . «لنین میدانست که تساوی فرصت برای همه‌ی دهقانان مؤدی بسوسیالیسم نخواهد بود ، ولی معتقد بود که این عمل موانع بروز اختلافات و مبارزه‌ی طبقاتی را در روستا از بین خواهد برد.»* دهقان این هردوره را با آرزوهای خود ناسازگار میدانند و هردورا رد میکنند . دهقان در امر واقعاً اقتصادی خانوادگی طرفدار کشاورزی متنوع است و میل دارد این کشاورزی باشکل وسیع تر زندگی روستائی پیوند داشته باشد . «از هر ملك دهقانی مقداری محصول بدست می‌آید که قسمتی از آن برای تأمین احتیاجات خانواده دهقان است و قسمتی هم برای عرضه در بازار . تولید قسمتی که برای رفع حوائج خانوادگی کنار گذارده میشود و هیچگاه بی‌بازار عرضه نمیگردد ممکن است در آینده نیز همچنان بصورت و ظرفیتهای خانوادگی دهقان باقی بماند . اما در باب قسمت دیگر ، یعنی تولید برای عرضه بازار ، روش انقلاب این است که تولید در روستا بطور کلی بصورت کوپراتیو باشد . هر جا که فاقد زمین باشد . امکانات جدید تحصیل معاش باید در روستا ایجاد شود و این امکانات هم باید از صنایع خانگی و کارخانجات روستائی بوجود آید . اما پیوند دهقان را نباید از خاک برید و هرگز نباید او را از زمین راند .»

حکومتها یا از مسئله دهقانی بطور کلی غفلت کرده اند یا در پی این رفته اند که با **فرد** دهقان مستقیماً ارتباط پیدا کنند . دهقان هیچیک از این دو حالت را قبول ندارد . کشاورز کم مایه نمیتواند بدون حمایت اجتماع و دولت بزندگی خود ادامه دهد . هر گاه دولتی را دهقانان بوجود آورند ، حکومت مربوطه قطعاً با احتیاجات دهقانان توجه و علاقمندی خواهد داشت ولی کمک و معاونت این حکومت البته بصورت مستقیم و برای فرد دهقان نیست بلکه از طریق روستا انجام میگیرد . وحدت اخلاقی مردم روستا اساساً با وحدت اخلاقی کارگران کارخانه تفاوت دارد . وحدت سازمانی روستا امری است که باید هم انتظار آنرا داشت و هم آن را مورد قبول قرارداد .

در گذشته توجهی با احتیاجات دهقانان نشده و در عین حال که بتوسعه‌ی راه آهن ها و شاهراه ها پرداختند جاده های کوتاه روستا را نابسامان رها کردند . دهقان طبعاً دارای يك سلسله معتقدات خاصی است . او هم بجاده و اعتبار احتیاج دارد ، او هم میل دارد به احتیاجات او پاسخ داده شود . تصمیمات عده ای طراح برای او ترقی محسوب نمیشود

☆ - هوستن - واتسن : زوال روسیه‌ی امپریالیست .

بلکه در نظر او ترقی عبارت از این است که افراد را آهسته آهسته با هدفی که ضمن کار آشکار می‌گردد هم آهنگ کنند .

دهقان در تغییراتی که موجب کاهش ساعات کار و جابجا شدن کار گرمیشود ذی‌علاقه نیست ، بلکه او طالب تغییراتی است که حاصل گشت را در هر جریب افزایش دهد. دهقان بیشتر علاقمند به زمین است و توجهی به افراد ندارد. غرض این نیست که بکار بردن ماشین در املاک کوچک مفید فایده نیست ، بعکس ، کوپراتیوهای روستا ، اگر ایجاد شود ، باید طوری باشد که بتوان ماشین های ساده و کوچک را در آنها بکار انداخت و این بکار انداختن ماشین هم نباید زیاد برای افزایش تولیدات باشد بلکه در این امر باید بیشتر به نحوه عمل تولید توجه داشت . کشاورزان ژاپنی متناسب مزارع خود تجهیزات ماشینی بکار می‌برند اما غرض آنها از این عمل پیش بردن دسته جمعی تولید کشاورزی است نه افزایش محصول . پیش از جنگ ، یک موتور الکتریکی در ۱۰۷ مزرعه‌ی خانوادگی کار می‌کرد و یک موتور گازوئیلی در مزارع بیست خانوادگی . قدرت متوسط موتور الکتریکی ۱٫۶ اسب و قدرت متوسط موتور گازوئیلی سه اسب است. بعد از جنگ استفاده از تجهیزات ماشینی که مرکب از تلمبه های آبیاری — ماشین های پوست کننده — خرمن کوب ها بود خیلی زیاد شد . تعداد خرمن کوب ها از ۱۲۹۰۰۰ به ۲۰۰۰۰۰ هزار ، ماشین های پوست کننده و پاک کننده از ۱۹۲۰۰۰۰ به ۴۴۴۰۰۰ ، موتورهای الکتریکی و ماشین های گازوئیلی از ۱۸۸۰۰۰۰ به ۵۰۰۰۰۰ ، افزایش یافت . دهقان از بکار انداختن ماشین های جدید برای احیای زمین های بکر و موات با آغوش باز استقبال میکنند . ارتش زمینی بین دهقانان سربازان بسیار پرشوری پیدا خواهد کرد .

دهقان طبعاً علاقمند به آب و برق است زیرا این دو بر ثروت او می‌افزاید و از زنجش می‌کاهد . در ژاپن ۹۶ درصد از مزارع برنجکاری با تلمبه های ماشینی آبیاری میشود . توزیع برق در این کشور برای هر میل مربع ۲۲۲۹۰۰ کیلووات است . ولی کشور هند در برابر این مقدار ۳۷۰۰ کیلووات برق دارد . زمین و آب و نیروی برق ناروید و پیردهی رؤیای دهقان را تشکیل میدهد .

دهقان با ترقی صنعتی مخالفتی ندارد ، ولی با تراست های بزرگ ، با صنایعی که از قیمت ها و تعرفه های گران حمایت می‌کنند ، با صنایع متورم دشمن است . دهقان طرفدار آن نوع صنعتی کردن است که مبتنی بر سه مقیاس ذیل باشد : - تهیه کالا های مورد احتیاج روزانه برای مصرف و تولید بوسیله دهقان انجام گیرد - مواد خام مورد مصرف از مواد موجود در محل باشد - تدارک حد اکثر محل استخدامی موقت یا دائم برای مردم روستا . بنابراین ملاحظه میشود که این نوع صنعتی کردن عبارتست از ایجاد واحد های کوچک و کاملاً متفرق و بخش و این درست بخلاف واحد های متمرکز است .

علاقه‌ی شدید دهقانان بخانواده ، دومین دلیل تنفر او از صنایع بزرگ است. صنایع «جدید» و خانواده کهن هر دو متقابلاً مخرب هستند. پیشرفت فنی واحدهای صنعتی عالم سرمایه داری که روز بروز بزرگتر میشوند ، دورریشه‌ی کهن سال زندگی دهقان یعنی : زمین و خانواده‌ای او را تهدید میکند. دهقان از لحاظ مشرب سیاسی رادیکال است و

و طرفدار حق رأی عمومی و حکومت نمایندگی میباشد. اما علاقمند است که بنیادکار در محل گذارده شود و قدرت از روستا بیلا منتقل گردد. عدم تمرکز کوپراتیو و اداری صورت طبیعی فلسفه‌ی اقتصادی و سیاسی دهقان است. دهقان نسبت بشهرها و شهرهای بزرگ سوء ظن دارد و از تجاوز و استثمار آنها میترسد. میل دارد باشهر شرایط مساوی داشته باشد و راهی کشف کند تا دهقانان بتوانند وارد معاملات دسته‌جمعی شوند.

طبق گفته‌ی **ستالین** تملک کوچک «سرچارراه سرمایه داری و سوسیالیسم قرار گرفته معنای این گفته آنست که این تملک ممکن است منجر شود بتمرکز سرمایه و ایجاد اختلاف یا منجر شود به وضع اشتراکی. دهقان علاقمند است که این چهارراه را تبدیل بجاهه ای کند که منتهی شود بسرنوشت خود او. دهقان با آنهمه شوری که نسبت بزمین در سردارد و با آنهمه مسرت طبیعی که از رهگذر کار احساس میکند فقط خواهان آن مقدار سرمایه است که بتواند آنرا جذب کند. بعلاوه دهقان **ملکی** سرمایه است و نمیخواهد ارزش اضافی را تسلیم کند. اگر در تمام مسائل اداری و اقتصادی، روستا را بصورت یک واحد قبول کنیم، همهی رشته های سازمانی آن، باز قدرت و استحکام پیدا میکنند و ممکن است تمام عناصر سازمانی که اقتصاد مرده را باقتصاد متحرک و نو تبدیل میکند بدینوسیله بوجود آیند.

پاسخ سوسیالیست ها

راه حل پیشنهادی دهقانان که ترجمان احتیاجات و آرزوهای آنان میباشد بستگی بسیار بامحیط دمکراسی دارد. اگر دهقان راصاحب رأی بدانیم، باینکه از خود سازمانی ندارد و ایدئولوژی او نیز مشخص نیست، آرزوهای او را میتوان درک کرد در آن دسته از کشورهای آسیا که دمکراسی رشهای عمیق پیدا کرده باید احتیاجات و آرزوهای دهقان را در معرض تغییرات اجتماعی قرار داد. صورت ذیل «وزن» دهقان را در اقتصاد آسیا و بنا بر این در محیط هر یک از کشورهای دمکراتیک آن نشان میدهد.

کشور میزان جمعیتی که بکار کشاورزی میزان جمعیتی که بکار تجارت و جنگلداری و ماهیگیری اشتغال دارند و صناعت و معادن مشغول هستند

هند	۶۷ درصد	۱۷ درصد
برمه	۷۰	۲۰
سیلان	۶۵	۲۳
اندونزی	۷۰	۶
ژاپن	۴۴	۳۰
چین	۷۵-۷۰ درصد	۱۰-۱۵

خواستهای اصلی دهقان زمین است. پس از اصلاحات ارضی اخیر در ژاپن، که حداکثر تملک ملک ۲ دره بر جریب تثبیت شده، ۴۵۰۰۰۰۰۰ جریب ازمینها بین تقریباً سه میلیون کشاورز و مستاجر جزء مجدداً تقسیم شد. بهای زمینهای تقسیمی خیلی نازل بود یعنی ۴۰ درصد قیمت محصول یک سال تعیین شد.

پیش از اصلاحات ارضی ۶۳ میلیون جریب از زمینها در اجاره مستاجرین بود ولی پس از اصلاحات ۱۷ میلیون جریب باجاره واگذار شد و اجاره بهای آنها هم به ۲۵ درصد قیمت محصول، در مورد زمینهای برنج کاری، و ۱۵ درصد قیمت محصول، در مورد سایر زمینها تعیین گردید و بدین ترتیب عطش دهقانان برای زمین فرونشست. در هند و برمه دست باصلاحات مشابهی زده اند که اکنون مراحل قانونگذاری را طی میکنند. مشکل مورد بحث مشکلی نیست که با ایجاد اصلاحات بتوان آنرا حل و فصل کرد. ما برای درک قسمتی از پیچیدگیهای مانحن فیه صورت ذیل را نقل میکنیم.

نسبت مالکین و مستاجرین کشاورزی بی زمین و نسبت آنها به مجموع کشاورزان

کشور	مالکین	مستاجرین
هند	۴۵ درصد	۵۵
برمه	۵۹	۴۱
سیال	۷۵	۲۵
اندونزی	۹۰	۱۰

تقسیم مجدد زمینها ممکن است بطور کلی بحال مستاجرین مفید باشد و با افزایش املاک خرده مالکین کمک کند و مستاجرین را هم در صرف مالکین وارد کند و میزان مالکیت آنها را هم بسطح اصلی برساند مثل ۲۵ جریب زمین برنج کاری در ژاپن اما این سیاست تقریباً در وضع کشاورزان بی زمین تغییری نمیدهد و مشکل جذب این قبیل کشاورزان همچنان لاینحل باقی میماند.

در هر کشوری که مجال توسعهی کشت فراهم بوده دهقان آسیائی در استفاده از آن کوتاهی نکرده است. نمونهی کلاسیک این مورد هم در برمه سفلی است در این ناحیه افزایش زمینهای کشت باتوسعه زمین های کشت دنیای نو قابل مقایسه میباشد.

سال	مقدار جریب
۱۸۳۰	۶۶۰۰۰
۱۸۶۰	۱۳۳۳۰۰۰
۱۸۹۰	۴۰۰۰۰۰۰
۱۹۲۰	۸۶۰۰۰۰۰
۱۹۳۰	۹۹۰۰۰۰۰

اگر می بینیم که امروز از این قبیل جنبشها دیگر وجود ندارد علتش این است که زمین خوب در دسترس نیست. زمین های دور افتاده را، که تنها هند ۷۰ میلیون جریب دارد، نمیتوان بدون کمک و صرفاً با مجاهدت کشاورزان تحت کشت درآورد. این مهم فقط با همکاری و مشارکت متشکل و معاونت دولت انجام میگردد.

حتی در مورد زمینهایی که صورت املاک کوچک بین میلیونها نفر دهقان تقسیم شده کشاورزی سرانجام منجر بشکست و رکود خواهد شد مگر اینکه وظائف و امور کشاورزی صورت مشترك و همکارانه انجام گیرد و این همکاری مرتباً افزایش یابد و دولت برای حاصلخیزی زمینها کمک کند. این کار را بکمک اصول سرمایه داری نمیتوان انجام داد. اگر دهقان احتیاج بمعاونت دارد، باید کوشش کند تا بخش مترقی اقتصادی یعنی بانکهای بزرگ، بنگاههای بیمه، تجارت خارجی و صنایع بزرگ ملی شود. تا وقتی که دهقانان دست در دست سوسیالیستها نگذارند برای فرار از این بن بست راهی پیدا نخواهند کرده پیروزی سوسیالیستهای آسیا و میزبان دخالت آنان در ترسیم وضع آینده بسته باین است که تا چه حد بتوانند دهقانان را باین حقیقت معتقد کنند. البته تجدید تقسیم زمینها امریست ضروری و واجب، اما این مهم تا وقتی که با افزایش کوپراتیوها و کمک دولت بروستا همراه نباشد جنبش اصلاحی عقیم خواهد ماند معاونت دولت نیز مستلزم جنبش همزمان برای ملی کردن بخش مترقی اقتصاد است. تقسیم زمین بین کشاورزان فی نفسه کار مهمی است، اما این کار در مقام ترقی اقتصادی فی نفسه یک عامل خلاقه محسوب نمیشود. پس از جنگ جهانی اول، در کشورهای شرقی اروپا ۲۵ میلیون جریب زمین (در مقابل سی میلیون جریب زمین در همان کشور هابعد از جنگ جهانی دوم) بین کشاورزان تقسیم شد. اما این تقسیم عظیم زمینها منتهی به ترقی مهم نشد زیرا بین **رادیکالیسم** ارضی و سوسیالیسم پرولتاریائی پیوند حیاتی بسته نشد.

از طرف دیگر، يك دولت مصمم میتواند بدون اصلاحات ارضی بکار ترقی دادن صنایع برخیزد. **در ژاپن**، عدهی پیشرفتهای صنعتی وقتی حاصل شد که ۵۰ درصد از زمینها ۷ درصد از خانوادها بود و ۵۰ درصد از خانوادها فقط مالک ۹ درصد از زمینها بودند. در اینجا نیز می بینیم قول **انگلیسی** که در مورد مشابه این وضع گفته بود صادق است «محرک باید از خارج بیاید، رابطهی بین صنعت و کشاورزی» بین شهرها و روستاها یکی از خصوصیات قطعی محسوب میشود.

چون سازمان تابع ما محدود میباشد، نیروی کار و زحمت را باید بکمک سازمان برومند کرد. کارشناسان ملل متحد در گزارشی که ذکر شد با کمال صراحت میگویند: «ما معتقدیم که، حتی بدون افزایش قطعی سرمایه یا هر نوع تجدید سازمان اسلوب کشاورزی، میتوان طی دودورهی دهساله یا کمتر، محصول زمینها را ۵۰ درصد افزایش داد. منتهی باین شرط که بکشاورزان اصول فنی جدید، بخصوص استعمال کودها و مواظبت از تخمهای مخصوص کشت تعلیم داده شود. برای حصول این موفقیت باید جهت توسعهی خدمات کشاورزی مجاهدت عظیم بکاربرد. در کشورهای عقب افتاده باید تقریباً یک درصد از درآمدهای ملی هر سال صرف انجام این خدمات از جمله تحقیقات کشاورزی بشود. بنظر ما سرمایه دیگری موجود نیست که بتوان در آینده نزدیک بکمک آن محصول زیادهتری بدست آورد»

مثلاً در ژاپن بین ۱۷۹۰ و ۱۹۲۰ بکمک تخم خوب و کودها و مواد حشره کش و اصلاح عملیات کشاورزی تولیدات کشاورزی را تا ۷۷ درصد افزایش دادند. این افزایش درست هم **آهنگ** پاکاهش ۱۴ درصد از کارگرانی که بکار کشاورزی اشتغال داشتند فراهم آمد

معنای این افزایش و کاهش این است که محصول کار در حقیقت دو برابر شد و تازه برای تامین این افزایش از تجهیزات فنی خیلی کم استفاده کردند.

در کشورهای مثل هند و پاکستان که مجال اصلاحات عظیم فراهم تر از چین یا ژاپن میباشد، امکانات پیشرفت و ترقی کشاورزی زیاده تر است. نسبت تولید شالی در هند کشور چین و ژاپن به ترتیب ۱:۲۳:۳۲ میباشد.

مهمترین وسیله ترقی کشاورزی تجهیز کارگران داوطلب است. در بسیاری از دهات مجال نگهداری از منابع طبیعی و ترقی سریع کشاورزی فراهم است. اگر معاونت دولت در این امر با نیروی کار داوطلبان بوجه معقول درهم آمیزد باب تازه ای برای افزایش سریع محصولات کشاورزی باز خواهد شد.

ارقام ذیل که مربوط بکشور یوگوسلاوی میباشد تا حدوی تاثیر نیروی کار داوطلبان را در امر ترقی کشاورزی نشان میدهد:

سال	مقدار [در میلیون دینار . هر دینار مساوی است بایک دلار]
۱۹۴۵-۴۶	۲۰۸۰
۱۹۴۶-۴۷	۴۳۰۰
۱۹۴۷-۴۸	۹۲۰۰

سال ۱۹۵۰ در سیبیا، یکی از ایالات جمهوری فدرال یوگوسلاوی از طرف کارگران داوطلب برای پیشرفت نقشه های مختلف ساختمانی این کمک ها انجام گرفت.

میزان هزینه های مبتنی بر نقشه	میلیون دینار	
۲۲ درصد	۱۵۰	ایجاد حمل و نقل
« ۲۴	۲۲۵	ایجاد سرمایه در کوپراتیوهای دهقانی
« ۳۲	۳۰۰	کارهای روستائی : جاوه وغیره
« ۴	۴۰	کارهای اجتماعی و طبی
« ۱۳	۱۲۰	کشاورزی
« ۳	۹۰	جنگلداری

کمک کارگران حدود ۶ درصد از درآمدهای ملی را بوجود آورده و تازه اگر ما ارقام فوق الذکر را قطعی حساب بکنیم و کارگر هم تمام و کمال داوطلبانه نباشد، باز حقیقت امر بجای خود باقی است و کمک کارگران تأثیر اساسی در امر کشاورزی دارد. در هند که مجموع ذخایر سرمایه های بکار افتاده پنج درصد درآمدهای ملی را تشکیل میدهد، بهمین طریق میتوان سرمایه های بکار افتاده را دو برابر کرد و در نتیجه سرعت پیشرفت هم بیشتر خواهد شد.

در همه محافل ادبی

و هنری

صحبت از خيام شرکت

سهامی تحریر ایران است

زیرا این مجموعه که دارای ۸۱

مجلس رنگی بسیار زیبا میباشد و

با پنج زبان شعری دنیا تطبیق شده

۱۷۱۰ صفحه مقدمه بقلم نویسندگان معروف جهان

(مرحوم صادق هدایت - آقای سعید نفیسی - فیثز جرالد شاعر

معروف انگلیسی - رزن شاعر معروف آلمانی - ادیب التقی

نویسنده فاضل عرب) نوشته شده مجموعه ایست

که در دنیای مطبوعات بی نظیر و بی همتا است. هر خارجی که این

کتاب را ببیند مثل آنکه یک گنج گرانبهایی بدست آورده و ۹۰ جلد

ویست جلد خریداری، و برای اقوام و دوستان خود میفرستند ایرانیان هم

بایستی از نزدیک ببینند.

چهار راه لاله زار اسلامبول

شرکت سهامی تحریر ایران

(شعاع)

صاحب امتیاز و مدیر: محمود افشار

نبرد زندگی سالی ۱۰ شماره در نیمه درم هرماه منتشر میشود

نشانی موقت دفتر مجله: تهران-شاهرضا خیابان رامسر

کوچه اول دست راست در روبرو

تلفن مدیر ۴۰۶۱۲-تلفن هیئت تحریریه ۳۵۳۴۹

اشتراک سالیانه برای داخله ۱۵۰ ریال خارجه ۵۵ دلار

تک شماره ۱۵ ریال

آیا رژیم کابینه استالیسم دولتی

در شوروی قهق بل به رژیم سوسیالیستی میشود؟

بقیه از صفحه آخر

«وفادار بودند صرف نظر کنیم و همین دوره کابینه استالیسم دولتی را در نظر بگیریم، باز هم خیلی «از آزمایشها از لحاظ صنعتی و اجتماعی و فرهنگی در اتحاد جماهیر شوروی پیش آمده است که مطالعه و دقت در آنها برای هر انسان اجتماعی... لازم و اغلب آنها حاکی از پیدایش «ورشده و تکامل عناصر سوسیالیستی و با آزمایشهای سوسیالیستی است... که در چهار چوب «سرمایه داری دولتی شوروی اجرا می شود... کشورهای صنعتی (حتی سرمایه داری) هر چه «باصول اداره کردن متمرکز نزدیکتر میشوند و هر چه سازمان آنها مطابق اصول «کارتل» «ها و «تراست» ها میگردد بهمان اندازه نیز از لحاظی بسوسیالیسم نزدیک میشوند... در کشور «شوروی نیز... همان ترکزنیرومند که تمام صنایع را بیک تراست انحصاری دولتی مبدل «ساخته و درجه استثمار را به حد کمال رسانده بهمان اندازه نیز شرایط و اوضاع و احوال «منقلب شدن به رژیم سوسیالیستی را فراهم آورده است. «می توان انتظار داشت که «بایک تغییر شدید و جری «سیاسی» در کشور شوروی در موقع مناسب «یک رژیم واقعا سوسیالیستی بوجود آید.

«اگر این تغییر رژیم از لحاظ سیاسی با وجود اصول خفه کننده ای که فعلا در آنجا حکومت «میکند مشکل بنظر میرسد - ولی در هر حال در صورت وقوع چنین تحولی تغییر شکل «کابینه استالیسم دولتی شوروی به رژیم سوسیالیستی واقعی، از لحاظ اجتماعی و اقتصادی و فنی، بسی «آسانتر از تحول بزرگی خواهد بود که در یک کشور دیگر باید آن تحول از سرمایه داری خصوصی بسوسیالیسم بعمل آید.»

برای اینکه اینگونه خوش بینی ها منجر به مصائب فلاکت بار از نوع واقعه چکسلواکی نشود باید نهایت احتیاط را حفظ کرد و بدون مشاهده شواهد زنده و غیر قابل انکار سرمایه خوش بینی در حال حاضر نشد ولی برای آینده امیدوار بود که این ضرورت تاریخی جامعه عمل بپوشد.

برای پیدا کردن جواب این سؤال وامکان این تحول و شرائطی که نشان دهنده این تحول باشد، مناسب است که برساله «سوسیالیسم و کاپیتالیسم دولتی» رجوع کرد، در سال ۱۳۳۱ چاپ دوم این رساله بطور مستقل در تهران و بزبان فارسی منتشر شده است. در این رساله با تکیه به اسناد و مدارک و آمار رسمی که از نشریه‌های رسمی خود دولت شوروی اخذ شده و همچنین با تکیه به اسناد و مدارک و مشاهدات قابل اعتماد نشان داده شده است که واقعیت‌های موجود در کشور شوروی با فرضیه سوسیالیسم غیر قابل توضیح است، اما با فرضیه سرمایه‌داری دولتی کاملاً قابل تشریح و توضیح می‌باشد.

پس از تحولاتی که با مردن ستالین در شوروی پیدا شده، و روز بروز مثل اینکه با سرعت مکتسبه بیشتری در رشد و تکامل است، اشخاص صاحب‌نظر از خود سؤال می‌کنند که آیا این تحول اصیل است و در صورت اصیل بودن، باید دارای چه شرائطی باشد که با مشاهده وقوع آن شرائط بتوان اطمینان داشت که رژیم شوروی تبدیل به رژیم سوسیالیستی می‌شود؟ مطالعه رساله نامبرده این مشکلات را برای خواننده بخوبی روشن می‌کند. بطور خیلی مختصر فقط بدو اصل در اینجا اشاره می‌کنیم که در آن رساله مشروحاً بیان شده است. اصولی‌ترین انحراف ستالین از سوسیالیسم، بطرف کاپیتالیسم دولتی به مناسبت توسل فورمول «تقویت هر چه بیشتر حکومت» نسبت بتولید کنندگان واقعی در رژیم شوروی است که این فورمول درست در جهت مخالف «مردن تدریجی دولت» نسبت بتولید کنندگان و زحمت‌کشان است. دیکتاتوری فردی ستالین بر حزب، پرولانار باویر کشور دوست میلیونی شوروی ناشی از این اصل بوده است. در سطح بین‌المللی سیاست کمیترن و بالاخره کمیترن و تعبیر مخصوصی از «همکاری بین‌المللی» که منجر به توسعه طلبی و ایجاد کشورهای دست‌نشانده شوروی است حاکی از انحراف ستالین از اصول سوسیالیسم و همکاری بین‌المللی واقعی است. در صورتی که تحولات در شوروی بالاخره منجر به انصراف واقعی از این دو اصل واصله و مشابه گردد می‌توان امیدوار باستقرار سوسیالیسم در آن کشور بود. محکوم کردن ستالین در حرف ولی حفظ اصول و دستگاهی که لازمه آن رشد و نمو و پیدایش ستالین بوده است این انحراف اصولی را از بین نمی‌برد. در تحولات شوروی این امید و انتظار و ضرورت وجود دارد اما اینکه آیا در همین مرحله حاضر این «امکان» بوقوع خواهد پیوست یا نه بستگی به حوادثی دارد که عملی شدن اصول دوگانه بالا و اصول مشابه را عمل‌نشان دهد. در آخر جلد اول رساله نامبرده امکان تحولی در رژیم شوروی در سال ۱۳۳۱ این‌طور بیان شده است: «اگر ما واقعیات جاری در رژیم شوروی را با فرضیه کاپیتالیسم دولتی توضیح می‌دهیم؛ نظریه ما را نباید این‌طور تعبیر کرد که در شوروی اصلاً آزمايشهای سوسیالیستی بوجود نیامده و با عناصر يك جامعه سوسیالیستی در آنجا موجود نیست ... سرمایه‌داری بستری است که سوسیالیسم در آنجا بوجود می‌آید، پرورش می‌یابد و رشد و تکامل پیدا می‌کند.»

«حتی اگر از دوره اول انقلاب هم که انقلابیون نسبت به سوسیالیسم مانده در صفحه قبل

کیهان

لازار کوچه نکيسا تلفن ۳۳۲۵۵

نبرد زندگی

مجله ماهانه با نظر هیئت تحریریه

شماره ۱۰

پیشنهاد راه حل و تشکیل
«جامعه سوسیالیست‌های ایران»

تحلیلی از گذشته نهضت ملی
برای ترسیم راه آینده

اردیبهشت، ماه وجود آمدن اول مه، جشن دین‌الملی
کارگران، و ماه وجود آمدن مکتب سوسیالیسم دموکراتیک
زحمتکشان ملت ایران، در مقابل دکترین کهنوسیم.

بزرگترین گشیمکش نهضت‌های فکر بشری و با مهمترین بر خورد عقاید و آراء معاصر را درپیش داریم

جنگ گذشته یعنی بزرگترین برخورد قدرتهای تمام ادوار تاریخی را
جنگ ایدئولوژی‌ها نامیدند. اما درصفا آرائی موقت زمان جنگ از لحاظ برخورد
ایدئولوژیها يك ابهام وجود داشت که مصالح جنگ مقتضی بود از آن ابهام و
تناقض موقتاً صرف نظر شود. با شکست نهائی فاشیسم آن تناقض و با ابهام
برطرف شد! یعنی پس از پیروزی بر فاشیسم شرق یکپارچه و غرب تقسیم شده
در مقابل هم قرار گرفتند. پس از دوران يك مرحله از تاریخ بشر فصل نویسی
در دوران پس از جنگ وجود آمد. ستالین و ستالینیسیم پیروزمند باتکیه بقدرت
ارتش سرخ و با استفاده از ایدئولوژی ستالینیسیم پیش میرفت، تا موقعیکه بالاخره
دنیای غیر کمونیست نقطه خاتمه در جلو پیشرفت ستالینیسیم پیروزمند گذاشت
مرحله سوم این برخورد و کشمکش عظیم معاصر که جنگ عقائد و با ایدئولوژی-
یهاست دارد شروع می‌شود پس از آنکه در نتیجه غافلگیریها ستالینیسیم،
دنیای غیر کمونیست بخود باز آمد و پیشرفت دولت شوروی باتکیه به قدرت خشن
ارتش سرخ و ایدئولوژی ستالینیسیم غیر ممکن و با خیلی مشکل گردید، با زهم
دولت شوروی ابتکار را در دست گرفت و بتغییر دادن تاکتیک و استراتژی حمله
و هجوم خود هدف همیشگی خود را از راه های نویسی تعقیب می‌کند. راه و
رسم و روشهای نویسی که شوروی برای پیشرفت انتخاب کرده از گذشته مؤثر تر
و خطرناکتر است، هر چند از لحاظ چندی برای صلح و آرامش مفید تر است. برای
آنهایکه در هر حال نمیخواهند پیرو اصول دیکته شده از مسکو باشند وظایف
سنگین تر از گذشته تحمیل می‌شود. و از مشخصات مرحله نوین است که دولت
شوروی در این مرحله تعیین کننده تمام دنیای غیر کمونیست را اعم از سرمایه -
داری و یا اردوگاه سوسیالیسم دکراتیک بمبارزه می‌طلبد. از مشخصات این
مرحله نوین کشمکش اینست که تکیه شوروی مانند دوره ستالین لاقال در ظاهر
بارتس سرخ نیست، اوضاع و احوال نشان میدهد که آنها حاضرند در عین حفظ قدرت
خود برای پائین آوردن مخارج تسلیحات و صرف کردن آن مخارج در راه

از مسائل سوسیالیسم در ایران

برنامه کار در حال حاضر :
تشکیل «جامعه سوسیالیست‌های
ایران» : روش در مقابل هیئت
حاکمه . روش در مقابل حزب
توده ، روش در مقابل دولت
شوروی . روش جامعه در مقابل
دول غربی - ۵ اصل کلی جامعه
از مسائل کنونی ایران :

شکست نهضت ملی ایران
اجتناب ناپذیر بود ؟ - تجزیه
و تحلیل پیروزی و شکست نهضت
ملی و نتایج بعدی - چه بودیم
و چه هستیم - انتقاد روشها -
سر نوشت مشترک نسل جوان
رسالت تاریخی نسل جوان
ادبیات کارگری و نهضتها

رایبندرانگ تاگور : متن
کامل سرود ملی هند - اول مه
در ادبیات کارگری
جامعه شناسی

نقشه یابی نقشه‌گی - قطعنامه
بین المللی سوسیالیست‌ها
اولادرباره همکاری با کمونیسم
نائیا در باره مسئله صلح در
خاورمیانه - سوسیالیسم و
مسئله دهقانی
هنر و ادبیات کلاسیک

مطروود - حقیقت شراب -
هنر و آنا ریشیم - قلعه وزندان

کمک های فنی و پیشرفت ایدئولوژیک در غرب و بخصوص آسیا و آفریقا مساعی نوینی بکار برند . حزب کمونیست برای پیروز شدن راه و رسم نوین حتی بایدئولوژی لیبرالیستی و مارکسیستی خود نیز خیانت کرد و همکاری با احزاب و اتحاذ روشهایی را که سابقاً خیانتکار و با خیانت اعلام میداشت ، یکی از اصول مسلم خود اعلام داشت . در این مرحله نوین حزب کمونیست شوروی دنیای غرب و آسیا و آفریقا را مانند مرحله گذشته با تهدید بقدرت ارتش سرخ و باتوسل بایدئولوژی خشن ستالینی بمبارزه نمیطلبند، بلکه سعی میکنند با نشان دادن نمونه و سرمشق برای حل مشکلات اجتماعی و بیکمک یک ایدئولوژی مترقی و اصلاح طلب و تعدیل شده آنها را بمبارزه طلبیده و بخصوص از ناراضیاتی و عقب ماندگی آسیا و آفریقا میخواهد حد اکثر استفاده را بکند . هر چند راه و رسم نوین شوروی خطرناکتر از گذشته است ، اما اگر عکس العمل صحیح در مقابل آن نشان داده شود برای بشریت مفید و خیر خواهد بود . آقای کیموله از رهبران حزب سوسیالیست فرانسه و نخست وزیر کنونی آنکشور این وضع را در پیامی اینطور خلاصه میکند : تغییراتی که در روسیه پیش میآید ممکن است مهم باشد و با نباشد ، اما در صورتیکه ما در غرب تغییرات ساختمانی در معتقدات سیاسی خود بدهیم میتوانیم مطمئن باشیم که تغییرات روسیه نیز واقعی و دائمی میگردد . اصطلاح «تغییرات در معتقدات سیاسی» که آقای کیموله بکار برده باین معنی است که اگر غرب بنقاط ضعف ایدئولوژیک و سازمانی خود غلبه کند و در مقابل فورمول و راه حل و نمونه کمونیستها یک فورمول سازنده برای حل مشکلات زندگی حاضر بکار ببرد ، نه تنها میتواند از نفوذ کمونیسم باکی بخود راه ندهد بلکه آنها را مجبور میکند که عوض مبارزه با رقابت بالاخره با آنچه امروز ظاهر میکنند از راه اجبار معتقد گردیده و عمل کنند ؛ یعنی بهمکاری بین المللی واقعاً عقیده پیدا کرده و عمل کنند .

سوسیالیسم دموکراتیک غرب خود را برای بزرگترین کشمکش فکری و ایدئولوژیک عصر مهبیاء آماده میکند . هر چند امروز رسماً توسعه دادن «ناتو» یعنی «سازمان اتلانتیک شمالی» بقلمر و اقتصادی و فرهنگی در جنب سازمان نظامی آن جدیداً اعلام شده ، اما این فکر در دنیای غرب بوجود آمده است که متدرجاً بتوان سازمانهای اقتصادی و فرهنگی را جانشین سازمانهای نظامی قرارداد . پیدایش ورشد و تکامل اینگونه افکار بزرگترین برخورد عقائد و آراء مثبت و سازمان دهنده و ساختمان کننده بین کمونیسم مسکو و سوسیالیسم اروپایی است . در حالیکه دنیای غرب برای این کشمکش فکری و سیاسی خود را مهیا و آماده میکند ، روشنفکران و نسل جوان ملل آسیا و آفریقا و از جمله ایران نیز در مقابل وظیفه سنگین تر و مشکل تری قرار میگیرند . روشنفکران مجرب باید فکر خود را با انرژی نسل جوان ترکیب کنند و در راه این مبارزه ایدئولوژیک دقیق و مشکل رسالت تاریخی خود را آنطوریکه باید انجام دهند . در این شماره ما مباحث چندی را که مقدمه این برخورد عقائد و آراء بی نظیر است مورد بحث قرار داده ایم و امیدواریم که مورد توجه و دقت آتیهائی قرار گیرد که روی سخن با آنان است .

در این شماره:

صفحه	نام نویسنده	عنوان مقاله
۱	هیئت تحریریه	پیشنهاد تشکیل «جامعه سوسیالیست های ایران»
۱۵	تاگور	از اشعار هندی که برندهٔ جایزه نوبل و سرود ملی هند گردید
۱۷	مجله سوسیالیست فرانسه	اول مه در ادبیات کارگری
۲۶	دفتر اطلاعات بین المللی سوسیالیست	قطعه نامه بین المللی سوسیالیستها درباره کمونیستها
۲۷	هواداران نبرد زندگی	تحلیل مختصری از گذشته برای ترسیم راه آینده
۶۰	نقل از کشف الاسرار...	حقیقت شراب
۶۱	نقل از مجمع النصحاء	قلعه و زندان
۶۱	از اسلام کاظمیه	مطروذ
۶۲	—	بزرگترین تراژدی تاریخی
۶۳	از حسن راسخی	نقشه یا بی نقشه گی
۷۱	از هرابر خالائیان	هنر و آنارشیزم II
۷۴	از : ازاکامپتا	فهرست مندرجات دوره اول (نه شماره) نرد زندگی
۸۱	از : ازاکامپتا	سوسیالیسم و مسئله دهقانی IV
۹۶	دفتر اطلاعات بین المللی سوسیالیست	قطعه نامه بین المللی سوسیالیستها درباره خاورمیانه

This object has been digitised and made available by The University of Manchester Library.

For further information and details about terms of use, see the Library's website -

www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing.

قابل توجه کاربران مجازی :

این سند توسط کتابخانه دانشگاه منچستر دیجیتال سازی و عرضه شده.

برای اطلاع بیشتر درباره شرایط استفاده از این منبع الکترونیک، لطفاً به لینک زیر مراجعه فرمایید:

<http://www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing>

بر اساس این مقررات، هر نو استفاده از این سند باید با ارجاع مناسبی به کتابخانه دانشگاه منچستر انجام بگیرد.